

Life After Dead

حیات بعد از مرگ

تألیف: هوشنگ گهرریز

این کتاب را به نوه بسیار عزیزم شایان گهرریز اهداء مینمایم

شناسنامه کتاب:

نام کتاب:	حیات بعد از مرگ
نویسنده:	هوشنگ گهرریز
تاریخ نشر:	رضوان ۱۵۹ بدیع ، برابر با اپریل ۲۰۰۳ میلادی
محل نشر:	لندن - انگلستان
نوبت چاپ:	اول
تعداد چاپ:	۱۰۰۰ جلد
ناشر:	نشر بدیع - لندن
واژه زنی:	مینا
چاپ و صحافی:	بوک پرس - لندن
اجرای طرح روی جلد:	سمندر

در باره مؤلف

هوشنگ گهرریز نویسنده این کتاب در سال ۱۳۰۸ شمسی مطابق سنه ۱۹۲۹ میلادی در طهران متولد شد. تحصیلات خود را در سال ۱۳۳۱ شمسی (۱۹۵۲ میلادی) در دانشکده فنی نفت آبادان در رشته تخصصی بهداشت با تمام رسانید و بعنوان بازرس ارشد بهداشت در شرکت ملی نفت آبادان به خدمت پرداخت.

او سالها ریاست اداره ریشه کنی مالاریای شهرستانهای آبادان، خرمشهر و گرگان را به عهده داشت.

در سال ۱۳۲۳ شمسی (۱۹۴۳ میلادی) همراه والدینش به مهاجرت قریه طار از توابع نطنز و شهرستان قم و در سال ۱۳۳۲ شمسی (۱۹۵۳ میلادی) در اجرای فرمان ملکوتی مولای خویش حضرت ولی مقدس امرالله به جهت شرکت در نقشه ۱۰ ساله جهاد کبیر اکبر به کشور عربستان سعودی مهاجرت نمود. از آن پس تاکنون باتفاق همسرش فریده گهرریز در کلیه نقشه های مهاجرتی بیت العدل اعظم الهی شرکت داشته به کشورهای کویت، شیلی، انگلستان، جامایکا، بلغارستان و مقدونیه مهاجرت نموده اند.

مؤلف محترم علاوه بر مقالات متعدده که در مجلات مختلف امری از قبیل پیام بهائی، عندلیب، پیام بدیع، بانگ سروش و اختر جوان به چاپ رسانده صاحب تألیفات ارزنده از جمله کتب خدمت و عبودیت، حروفات حی، حواریون حضرت بهاءالله، تسلیم و رضا، انقطاع، دور و کور بهائی و تقسیمات اعصار و عهد آن و دیانت جهانی بهائی به لسان انگلیسی (ترجمه شده بزبانهای مقدونیه و فارسی) به منظور تدریس در کلاسهای امری و استفاده در جلسات تبلیغی کشور مقدونیه می باشد که جملگی بزیور چاپ آراسته گشته در اختیار یاران قرار دارد و برخی از آنها تجدید چاپ نیز گردیده است.

علاوه بر کتب یاد شده تعدادی کتب دیگر برشته تحریر در آورده که آماده چاپ است امید است که به تدریج به حلیه طبع آراسته گردند.



THE UNIVERSAL HOUSE JUSTICE
BAHAT WORLD CENTRE

Department of the Secretariat

۱۷ شهرالکلمات

۲۹ جولای ۱۹۸۴

برادر گرامی جناب هوشنگ گهرریزعلیه بهاءالله

مکتوب مورخ ۱۹۸۴/۷/۱۱ آنجناب و ضمائم آن واصل گشت و موجب مسرت و فیر

گردید.

معهد اعلی مقرر فرمودند از اقدام آنجناب در ارسال این مواد که نتیجه مطالعات چندین

ساله آن برادر گرامی است صمیمانه تشکر و قدردانی شود.

شوق و ذوق آنجناب به مطالعه آثار و کتب امری فی الحقیقه باعث سرور و تمجید و فیر

است. امید آنکه در این سبیل پیوسته موفق و مؤید باشند و هر روز بیش از پیش در بحر زخار

معارف امرالهی به خوض و غوص پردازند.

بدیهی است اگر در آینده مواردی برای تحقیق و تتبع پیش آید از مساعدت آنجناب

استفاده خواهد گردید.

با تقدیم تحیات

از طرف دارالانشاء بیت العدل اعظم

(فهرستی از آثار مؤلف)

کتب منتشر شده

۱- بیت العدل اعظم الاهی - چاپ آلمان - سال ۱۴۶ بدیع - ۸۱ صفحه

۲- خدمت و عبودیت - چاپ انگلستان - سال ۱۴۶ بدیع - ۱۱۴ صفحه

۳- حروف حی - چاپ هندوستان - سال ۱۹۹۳ میلادی - ۱۵۶ صفحه

۴- حواریون حضرت بهاءالله - چاپ هندوستان - سال ۱۹۹۴ میلادی - ۲۱۴ صفحه

این کتاب مجدداً در سال ۱۵۸ بدیع مطابق ۲۰۰۱ میلادی در ۲۸۷ صفحه تجدید چاپ شد

۵- انقطاع - چاپ آلمان سال ۱۵۰ بدیع - ۸۵ صفحه

۶- تسلیم و رضا - چاپ آلمان - سال ۱۵۲ بدیع - ۱۵۵ صفحه

۷- کور و دور بهائی و تقسیمات اعصار و عهد آن - چاپ کانادا - سال ۱۵۶ بدیع ۱۴۴ صفحه

۸- دیانت جهانی بلسان انگلیسی ترجمه شده به زبان ماسدونئیایی - چاپ مقدونیه

سال ۱۹۸۸ میلادی ۲۱۵ صفحه. این کتاب یزبان فارسی نیز ترجمه گردیده است

۹- موت و حیات بعد از مرگ (کتاب حاضر)

۱۰- سلسله مقالات چاپ شده در مطبوعات بهائی قریب ۶۰ مقاله تاکنون -

کتب در دست اقدام برای چاپ

۱- دوران صباوت تا ولایت ولی محبوب و یکتای امرالله حضرت شوقی ربانی

۲- مطالبی درباره کتاب مستطاب اقدس

۳- گلچینی از نصوص و آثار مبارکه در ۶ جلد جداگانه

۴- ایران و اصول عقائد بهائیان درباره آن سرزمین

۵- نصوص مبارکه درباره اصول معتقدات بهائیان درباره اسلام

۶- تایخ امر مبارک در بلغارستان

۷- تهیه برخی فهرس کتب چاپ شده در ایران بدستور بیت العدل اعظم الاهی

۸- فهرست و مشخصات آثار و تاریخ وقایع حیات و القاب طلعات مقدسه و عائله مبارکه و القاب سایر

مظاهر کلیه الهیه باضافه صورت اماکن متبرکه امری و اسلامی

۹- روابط خانواده و احترام به حقوق والدین

۱۰- خاطرات مهاجرتی

۱۱- اسم اعظم و رمز منمنم

۱۲- نفعات وحی

حضرت بهاء الله در لوحی که بافتخار سلطان الشهداء نازل شده میفرماید

قوله تعالی

«بگو ای دوستان اضطراب از برای چیست و خوف از برای چه شکی نبوده و نیست که هر ذیروحمی را موت ادراک نماید و اخذ کند... قلم اعلی میفرماید موت هر نفسی در کتاب الهی مقدر است و آنی مقدم و آنی موخر نخواهد شد آیا سزاوار است آنکه حبیب از لقای محبوب احتراز نماید»

(رحیق مختوم جلد اول صفحه ۵۰۲)

و نیز میفرماید

«از برای هر نفسی موت مقدر و مکتوب و چون وقت آن رسید تأخیر نشود و این یک مرتبه واقع میشود»

(آثار قلم اعلی جلد ۷ صفحه ۲۳۸)

(مقدمه)

سپاس و ستایش خداوند آفرینش را سزااست که در این ظهور اعظم پرتو هدایت جمال اقدس ابهی فرا راه این ضعفا گردید تا در بحر زخار آیات و الواح غوطه ور شده دامن دامن از لئالی شاهوار و دُراری ماهوار دریای معرفتش نصیب بریم و مشام جان را به کسب معارف امری از روائح طیبیه معانی آنها معطر سازیم. (جمال کبری با کلک گهربار دُراری نهفته در آیات مظاهر ظهور قبل را که در صدف عزّ لاهوت پنهان بود عیان و آشکار فرمود و لئالی مکنونه و حقایق مندمج در آثار آنان را به موهبت معرفت اهل بهاء مزین و آراسته گردانید و گنجینه شاهواری باهل عالم هدیه فرمود.)

در پرتو این مواهب بیکران این عبد بر آن شد تا در این اقیانوس ژرف به جستجو پرداخته بقدر (فهم و ادراک خود) گوهرهای ثمین را جمع آوری و تقدیم دوستان نمایم حمد و شکر ساحت جمال بیمثال را که در این تفحص و تعمق توانستم گلچینی از آثار طلعات مقدسه و نیز مرقومات ساحت رفیع معهد اعلی در باره موت و عالم بعد گردآوری و با استعانت از همان خزائن علم الهی تا آنجا که مقدورم بوده مطالبی اضافه نمایم. این کتاب حاوی بیش از ۳۲۰ نص مبارک از ۷۰ جلد کتب امری در ۲۲ موضوع جداگانه طبق فهرست تنظیمی جمع آوری گردید که کلیه نصوص هر مطلب جداگانه شماره بندی شده و مأخذ آنها در پایان هر موضوع یادداشت شده است (تا خوانندگان ارجمند و عزیز بسهولت بتوانند باصل الواح دسترسی داشته باشند) با وصف این در آخر کتاب در قسمت کتاب شناسی، کتب استفاده شده در این مجموعه معرفی شده و فهرست اعلام به آن اضافه گردیده است.

بدیهی است که آیات و آثار کثیری از اقلام طلعات قدسیّه در این ظهور افخم اقدس درباره عالم بعد نازل گشته که دسترسی بهمه آنها میسر و مقدور نبوده لذا تا آنجا که امکان آن فراهم بوده گردآوری گردیده است.

باید اعتراف نمود که هنوز ما از شناسائی چگونگی عوالم بعد عاجزیم و توانائی شناخت آن و معرف چگونگی آن را نداریم و اذعان مینمائیم که درک و فهم آنها گنجینه نفیسی که در آثار الهی درباره این مطلب موجود است از عهده ما خارج میباشد. اما با همه این نواقص باید

سعی و کوشش نمائیم تا هر چه بیشتر در بحر زخار معارف امری و نصوص و الواح بدیعه قیمه منیعه به خوض و غوص پردازیم تا

«دامن را از دُراری اسرار و حکم الهیه که در هویت»

«آیات و آثار مندمج است»

پرکنیم. آنوقت ملاحظه مینمائیم که در اندک زمانی چه گهرها که بر ساحل جان ریزیم و چه دُر و مرجان که بدست آریم.

رضوان سال ۱۵۷ بدیع

اسکوییه - مقدونیه - هوشنگ گهرریز

(فهرست مندرجات)

صفحه	
۷	۱- مقدمه
۹	۲- فهرست مندرجات کتاب
۱۰	۳- موت و حیات پس از مرگ
۲۱	۴- حقیقت نفس
۲۷	۵- روح انسانی
۳۷	۶- بقای روح و ترقیاتش در عالم بعد
۵۰	۷- درجات روح از جماد تا انسان
۶۱	۸- ملاقات و معاشرت ارواح با منتسبین و اولیاء و انبیاء
۶۸	۹- تمنای موت جائز نیست
۷۲	۱۰- قضا و قدر - اجل محتوم و اجل معلق
۷۹	۱۱- تناسخ - رجعت ارواح
۸۸	۱۲- شفاعت و طلب عفو و غفران
۹۵	۱۳- موهبت شفاء - شفای روحانی و شفای جسمانی
۱۰۴	۱۴- بهشت و جهنم
۱۱۱	۱۵- خیرات و میراث
۱۱۷	۱۶- تسخیر و احضار ارواح - مخایره و مکالمه با آنها
۱۲۱	۱۷- تسلط ارواح شریره - اجنه و پریان
۱۲۴	۱۸- تأثیر چشم شور - نظر کردن
۱۲۶	۱۹- حمل حرز و دعا - فال و رمل - حل اسم اعظم مرقوم در آب
۱۲۹	۲۰- کیفیت ادای حق الناس در عالم بعد چگونه است
۱۳۳	۲۱- بقای ارواح اطفال - ترقیات اطفال
۱۳۴	۲۲- حسن خاتمه مجهول است
۱۳۹	۲۳- دریچه ای به عالم بالا
۱۵۱	۲۴- وصیت نامه
۱۶۲	۲۵- کتاب شناسی - مشخصات کتب
۱۶۶	۲۶- فهرست اعلام

(موت و حیات پس از مرگ)

حضرت بهاء الله در کتاب کلمات مکنونه عربی میفرماید:

«يا اِبْنُ الْعَمَاءِ جَعَلْتُ لَكَ الْمَوْتَ بِشَارَةِ كَيْفِ تَحْزُنِ مِنْهُ وَ جَعَلْتُ لَكَ ضِيَاءً كَيْفِ تَحْتَجِبُ عَنْهُ» (۱)

حضرت عبدالبهاء مبین آیات الله میفرماید:

«هر نفسی از این جهان فانی رهائی یابد باید که جشن و سرور گرفت نه آه و انین نمود، فریاد و فغان باید از حیات دنیا کرد نه انتقال به عالم جاودانی و حصول حیاط سرمدی. این است که در آیه مبارکه میفرماید فتمنوا الموت ان کنتم صادقین» (۲)

اعتقاد به حیات ابدی و تصور بقای جاودانی و اندیشه درباره ابدیت و ترقیات روحانی در عوالم الهی هر انسانی را غرق شغف و مسرت کرده ناگزیر میسازد تا با بصیرت کافی و دقت کامل در الواح و آثار طلعات قدسیه به مطالعه پردازد و در اطراف معانی مودعه در هر یک از آنها تفکر و تفحص نماید.

تصور کیفیت عالم دیگر و حقیقت معنوی آن تا مادامی که در این جهان زندگی میکند بر ما مجهول و ماهیت آن از ادراک و فهم بشر خارج است حضرت بهاء الله به صراحت میفرماید که هیچ نفسی قادر به ادراک ماهیت حقیقی آن عالم در این دنیا نخواهد شد زیرا که عوالم روحانی و جسمانی از هم جدا نبوده بلکه هر دو این عوالم جزئی از عالم وجود بشمار میروند. برای انسان تا وقتی که در این جهان است کشف اصلی چگونگی عوالم قدس روحانی میسر نیست و استعداد فهم آن از حیطة دانش و عقل آدمی بدور است.

حضرت بهاء الله میفرماید:

«درک عالم ارواح در این عالم اجساد ممکن نشود هر آنچه در قوه خیالیه دست دهد آن عالم سوای آنست. در این اجساد فانیه درک عوالم باقیه نتوان نمود الا ما انتم الرؤیا تشهدون فاتقوا یا اولی الاباب لعلکم ترحمون» (۳)

در آثار طلعات قدسیه زیارت میکنیم که انسان مانند مسافری میماند که چند صباحی در این دار فانی به سیر و سفر موقتی میپردازد و با رنج و سختی و مشقت ناشی از این سفر خو

گرفته ایام زندگانی را میگذرانند ولی وقتی بانتهای سیر و سلوکش در این عالم میرسد خود را فارغ از رنج سفر می بیند و به مقصد و منزل اصلی خود باز میگردد. در حقیقت بین این عالم و عالم دیگر جدائی در کار نیست بلکه انتقالی است به جهان ابدیت که دائمی و جاودانی است. حضرت ولی مقدس امرالله میفرماید:

«این زندگانی لمحّه زودگذری از وجود است و انسان چون زائری بدین جهان وارد گشته و به مثابه رهگذری لحظه ای در آن می پاید و بعد بسوی مقصد اصلی شهر آسمانی خود که مأمن سرور و مطلع انوار بدیعه حضرت ربّ غفور است میشتابد» (۴)

خداوند انسان را بی سبب نیافریده بلکه خلقت به جهت ترقیات روحانی و معنوی برای جهان دیگر است و آمادگی کامل به منظور ورود به عالم بعد. در تعالیم بهائی گفته شده است که مرگ نیستی مطلق نیست بلکه انتقال به دنیای دیگر میباشد همانند باغبانی که نهال سرسبز و نورسته در گلخانه خود را به باغ وسیع و مشجری انتقال دهد هدف باغبان از جابجا کردن نهال از بین بردن او نیست بلکه مقصدش رشد و نمو آن است که شجر بارور گردد و میوه های خوشمزه بیار آرد.

بهمین نحو وقتی که انسان میمیرد خداوند در عالم دیگر برایش امکانات بهتری فراهم کرده و پیشرفت و ترقیاتش را در نظر گرفته تا او را به فیض لقای خود مفتخر فرماید. انسان مادام العمر و برای همیشه زنده نخواهد ماند بلکه روزی باید این جهان را ترک کند و به عالم بقا منتقل گردد آن وقت جسد عنصری را رها کرده روحش بعالم لامکان عروج مینماید مانند مرغی که از قفس آزاد شود به پرواز خود در عوالم لاهوت ادامه خواهد داد. بدن بمنزله قفس و روح مانند مرغ است وقتی که قفس بشکند مرغ از بین نمی رود بلکه به پروازش ادامه میدهد و اگر آئینه که در آن نور خورشید افتاده بشکند نور همچنان تابنده و خورشید وجود خواهد داشت. حضرت عبدالبهاء میفرماید:

«عالم بمنزله جسد است و انسان بمنزله روح اگر انسان نبود و ظهور کمالات روح نبود و انوار عقل در این عالم جلوه نمی نمود این عالم مانند جسد بی روح بود و همچنین این عالم بمنزله شجره است و انسان به مثابه ثمره» (۵)

زندگی انسان در این عالم به جهت ارتقای مقامات روحانی و معنوی اوست اگر از سیر حیث کامل و آماده نباشد و از مناقب انسانیت و کمالات و فضائل و صفات ملکوتی سهمی

نیاندوخته باشد و با دست خالی به جهان دیگر شتابد جبران مافاتش در آن عالم غیر ممکن و محال است مانند طفلی میماند که در رحم مادر رشد کامل ننموده و ناقص به دنیا آمده باشد در آن حال رشد و نمو اعضایش در این جهان امکان پذیر نیست و برای همیشه از نقص عضو در رنج و عذاب است بنابراین این ترقیات ما در عالم دیگر بسته باعمال و افعالی است که در این جهان انجام میدهیم.

در مثل است که شخص ثروتمندی که خیلی خسیس بود در قصر مجللی زندگی میکرد او را نوکری بود بسیار رئوف و مهربان که به محتاجین و فقرا کمک و مساعدت می نمود و در انتهای باغ همان قصر اطاق محقری با لوازم جزئی میزیست. هر هنگام که مستمندی مراجعه میکرد با ترشوئی ارباب مواجه میشد ولی آن نوکر در حد خود باو اعانت مینمود. ارباب و نوکر یکی پس از دیگری بعالم بقا شتافتند و بانتظار روز جزاء و مکافات اُخروی نشستند وقتی که نوبت ارباب برای روز جزاء سر رسید او را به مکانی بسیار محقر در باغ زیبایی جا دادند وقتی در مقام اعتراض بر آمد باو گفتند که با مصالحی که تو از آن دنیا فرستاده ای و آنچه که خود آورده ای جز این اطاق محقر محل و مکان نداری و ما توانسته ایم در آخر باغ که متعلق به نوکر تو است و با اعمال و رفتار و خدمتی که انجام داده برای تو منزل و مأوی تهیه نمائیم.

مقصود این است که خدمتی که نوکر انجام داده شایسته چنین قصری است و تو که فقط در فکر جمع زخارف دنیا بودی و از کمک و مساعدت فقرا سر باز میزدی در چنین محلی خواهی بود. منظور از این مثال آنست که آنچه که ما در این دار فانی انجام دهیم و هر کمک خیری که بنمائیم اجرش در پیشگاه داور حقیقی معلوم و محفوظ است به همین سبب باید روزانه به حساب خود رسیدگی نمائیم و کوشش کنیم که هر روزمان از روز قبل بهتر باشد.

حضرت بهاء الله در یکی از الواح میفرماید:

ع ۶)

و نیز در کلمات مبارکه مکنونه عربی میفرماید:

«یا ابن الوجود حاسب نفسك في كل يوم من قبل أن تحاسب لأن الموت يأتيك بغتة و تقوم على الحساب في نفسك» (۷)

بهترین راه برای ترقیات روحانی ما در جهان بالا شناسائی مظهر امر الهی است تلاوت آیات و آثار، تمسک به عهد و میثاق الهی، اجرای اوامر و احکام و خدمت به امرالله است.

حضرت بهاء الله در کتاب مستطاب اقدس اولین وظیفه انسان را شناسائی حق و مظاهر ظهور او قرار داده و بعد عمل بدستورات او.

همه میدانیم که حقیقت الوهیت بر بندگان خدا پوشیده است و کسی ذات غیب را نخواهد شناخت مگر بواسطه مطالع امر و مشارق وحی که مظاهر ظهورند و چون ادارک بشر از معرفت ذات الهی میسر نیست پس هر کس قائم مقام او را شناخت و باو ایمان آورد او مؤمن بخدا است البته راه شناسائی مسدود است میفرماید «السیبل مسدود و الطلب مردود» هر کس بطریقی او را پرستش مینماید بهمین خاطر است که گفته اند راه شناسائی خدا باندازه تعداد نفوس عالم است.

پروردگار عالمیان ذات مقدسی است که کمال صرف و هستی مطلق است و خلاق همه موجودات و در عوض بشر نقص صرف نیستی محض پس مظاهر ظهور واسطه ما بین این دو است هر کس او را شناخت به لقاء خدا نائل گردیده است. در زیارت نامه جمال اقدس ابهی و حضرت رب اعلی میخوانیم که:

«أشهد بان من عرفك فقد عرف الله و من فاز بلقائك فقد فاز بلقاء الله»

جمال اقدس ابهی در کتاب مستطاب ایقان میفرماید:

«هر نفسی که به این انوار مضمینه ممتنعه و شمس مشرقه لائحه در هر ظهور موفق و فائز شد او به لقاء الله فائز است و در مدینه حیات ابدیه باقیه وارد و این لقاء میسر نشود برای احدی الا در قیاست که قیام نفس الله است به مظهر کلیه خود» (۸)

حضرت عبدالبهاء در لوحی میفرماید:

«اگر یک حقیقت الوهیتی تصور نمائیم دون مظاهر مقدسه آن اوهام محض است زیرا راهی به حقیقت الوهیت که منقطع وجدانی است نه آنچه به تصور ما آید اوهام است» (۹)

پس اگر چیزی از خدا طلب میکنیم و اگر رو بسویش می آوریم در واقع رو بسوی مظهر امر میکنیم و اینکه گفته میشود که در روز رستاخیز و قیامت به لقاء خدا نائل میگردیم منظور بدیدار مظهر امرش فائز میشویم بقول مرحوم دکتر علیمراد داودی نه خدا را به این جهان می توان فرو آورد تا انسان به دیدار او نائل آید و نه انسان را در هر جهانی به مقامی میتوان فرا برد که نادیدنی را ببیند یا ناشناختنی را بشناسد.

اهل بهاء معتقداند که این دیدار پس از مرگ میسر میشود روزی که روح به عالم بقا

بشتابد و در محضر موعود آسمانی قرار گیرد بنا بر این تنها و فقط خداوند قادر مطلق است که در آن جهان به حساب خلائق رسیدگی فرموده کفر و ایمان جمیع افراد را سنجیده هر یک را به مکافات و مجازات میرسانند.

همه میدانیم که کل امور در قبضه قدرت حق است و اگر تأییدات او شامل حال نگردد انسان قادر به هیچ امری نیست پس شرط اول و اساسی آنست که از خدا بخواهیم که ما را در کسب ترقیات و کمالات ملکوتی یاری و یآوری دهد و این میسر نمی‌شود مگر توسل بدعا و مناجات زیرا تنها با استمرار نصوص و الواح مبارکه است که میتوان به کسب مغناطیس الهیه و تأییدات ملکوتیه نائل گردید.

حضرت عبدالبهاء میفرماید: «حب جمال مبارک مغناطیس جمیع مواهب است»

طبق تأکید حضرت نقطه اولی در کتاب مستطاب بیان کلام الهی خلاق است یعنی چون کلمه‌ای از فم مظهر ظهور صادر گشت و یا از خامه مطهرش لوحی نازل شد و عنایتی نسبت به شخصی گردید خلق جدید میشود، حیات معنوی پیدا میکند و اعتقاد به آخرت و بعالم دیگر نصیبش میشود دیگر از مُردن نمی‌ترسد و از اینکه از این عالم جدا میگردد هراسی بدل ندارد. هرگز از دست دادن عزیزی او را در ماتم نمی‌برد اعتقاد به حیات ابدی در روح و جاننش جا میگیرد و خود را آماده می‌کند و با زندگی سرسازش دارد و عمرش را در خدمت بامر با مسرت و نشاط که سرچشمه‌اش ایمان راسخ است را میگذراند زیرا بخوبی میدانند که مرگ نیستی مطلق نیست بلکه بقا اندر بقا است.

حضرت بهاء الله میفرماید:

«موت از برای موقنین به مثابه کأس حیوان است فرح بخشد و زندگانی پاینده عطا فرماید» (۱۰)

باید گفت آنجا که غم و ناراحتی پیش می‌آید جایی است که انسان خیال میکند که زندگیش در این عالم تمام شده اما اگر امید به حیات روحانی در جهان ملکوتی داشته باشد باعث شادی و ادامه زندگی در نهایت خوشی برایش فراهم می‌گردد بدن انسان پس از مرگ احتیاج به رشد ندارد بلکه این روح آدمی است که احتیاج به ترقی و تعالی دارد.

جمال جانان در یکی از الواح میفرماید:

«أذن واعیه طاهره مقدسه در جمیع احیان از کل اشطار کلمه مبارکه آنالله و آنالیه

راجعون اصغاء مینمایند: اسرار مودت و رجوع مستور بوده و هست لعمرالله اگر ظاهر شود بعضی از خوف و حزن هلاک شوند و بعضی به شأنی مسرور گردند که در هر آنی از حق جل جلاله موت را طلب نمایند» (۱۱)

اهل بهاء ذات غیب الهی را ابدی و جاودانی میدانند و معتقدند که «حیات حقیقی حیات قلب است نه حیات جسد»

زیرا در حیات جسمانی همه حیوانات با انسان شریکند ولی در حیات حقیقی و حیات ملکوتی بقا اندر بقا است بهمین علت شخص مؤمن در همه عوالم خود را زنده می‌داند چنانچه میفرماید «المؤمن حی فی الدارین» این دنیای فانی سرای ابدی و جاودانی برای انسان نیست. دوران زندگانی در این جهان محدود است و مقصد برای انسان دنیای بعد محسوب میشود. سرنوشت آدمی آنست که از این عالم بگذرد و به جهان پنهان بشتابد.

حضرت بهاء الله در کلمات مبارکه مکنونه عربی میفرماید:

«یا ابن الإنسان أنت ملکی و ملکی لا یفنی کیف تخاف من فنائک و أنت

نوری و نوری لا یطفی کیف تضطرب من أطفائک و أنت بهائی و بهائی لا یغشی و أنت قمیصی و قمیصی لا یبلی فاسترح فی حبک ایای لگی تجدنی فی الأفق الاعلی» (۱۲)

و نیز در همان سفر عظیم میفرماید:

«یا ابن الإنسان اصعد الی سمائی لگی تری و صالی لتشرّب من زلال خمر لا مثال و ثوب مجد لا زوال» (۱۳)

با مطالعه اینگونه آیات و درک معانی مودعه در آنها حکمت تلاوت آیات در هر صبح و شام معلوم و واضح میگردد و ارتباطش با جهان ابدیت سبب مسرت خاطر میشود و اما ارتباط بین عهد و میثاق الهی و روح انسانی را حضرت بهاء الله در بسیاری از نصوص و الواح بیان فرموده‌اند و حضرت عبدالبهاء در مکاتیب خویش آن را تشریح و تبیین نموده‌اند. کلمات عهد و میثاق عبارت از پیمانی است که خداوند از انسان عهد می‌گیرد که مظهر امرش را بشناسد و به او امرش تن در دهد. در همان حال او را به آن چه از بدایع فضل و عطایش هست امیدوار میسازد تا با اعمال و کردار پسندیده خود و کمک به هموع اجر آخرت برایش در نظر بگیرد و او را در عوالم الهی در دنیای بعد داخل گرداند. این اعتقاد هر فردی را شیفته روابط عشق و مودت با خالق خویش مینماید. خداوند دوست داشته که بنده خود را بیافریند و میل دارد که انسان

نیز برای خاطر حب او به عهدی که بسته است وفا بنماید.

حضرت عبدالبهاء میفرماید:

«اگر یاران الهی آرزوی توفیق کنند تا رفیق ملاءِ اعلیٰ یابند باید در توكید و تحکیم این میثاق بکوشند زیرا عهد و میثاق اخوت و اتحاد مانند آبیاری شجره حیات است یعنی حیات ابدی» (۱۴)

از جمله صفات ممدوحه و شئون محبوبه که ارتباط تام با حیات روحانی ما پس از مرگ دارد صفت خاکساری و عدم توجه به اسماء موهومه است باید خود را از نهر اسماء و بحر القاب نجات دهیم و به قلزم معانی توجه نماییم. انسان باید خود را فانی فی الله کند تا به بقای بالله واصل گردد. فقر و فنا و انقطاع از ما سوی الله پیشه خود سازد و به بود و نبود دنیا اعتنائی نداشته باشد زیرا در درگاه خدا جز عبودیت و فنا، عجز و ضعف چیز دیگری مقبول نمی باشد باید قلب را به صیقل انقطاع و حب الهی پاک نمود تا آفتاب عنایت حق در آن تجلی نماید.

حضرت عبدالبهاء در مناجاتی میفرماید:

«خداوندا تائیدی فرما که در کمال فقر و فنا به خدمت آستان موفق گردم»

و در لوحی که جناب نجوانی در پیام بهائی شماره ۱۷۵ نقل نمودند میفرماید:

«مَحْوِیَّت، مَحْوِیَّت، مَحْوِیَّت، فَنَا، فَنَا، فَنَا مَغْنَطِیْس تَائِیْدِ اِلَهِی اَسْت»

با توجه باین ملکات حسنه و فضائل است که راه را برای ترقیات عالم بعد هموار میکنیم و قربیت الهیه را مسئلت مینمائیم. عبودیت محضه نزدیکی به فردوس الهی و عوالم خوش روحانی است و حضور در پیشگاه عز رحمانی زیرا که:

«از مقتضای عبودیت خلوص نیت و فنا و محویت است»

حضرت عبدالبهاء مثال جالبی میزنند و میفرماید:

حکایت کنند که شخصی در عالم رؤیا شخص بزرگواری را دید و سؤال نمود که چگونه در درگاه الهی کار تو گذشت؟ جواب داد که چون به آن درگاه رسیدم سؤال نمودند که چه ارمان آوردی؟ عرض کردم علم گفتند ان خرائن ربك مملوءة من هذا، گفتم اعمال خیریه و عبادات، گفتند ان خرائن ربك مملوءة من هذا، پس عرض کردم عجز و فقر، گفتند این هدیه مقبوله است زیرا در این درگاه پیدا نمیشود. مقصد این است که هر نفسی که در کمال فقر و عجز و ضعف است مقبول است» (۱۵)

ای خوش آنان که بکلی ز خودی رسته شدند
ز خودی رسته شدند و بخدا بسته شدند
بخدا بسته شدند از همه بگسسته شدند
رسته و بسته و بگسسته و پیوسته شدند
بار الهیاتو در این زمره نما محشورم

جمال اقدس ابیہی در کتاب مستطاب اقدس میفرماید که وقتی مصیبتی برای شما رخ داد و یا زمانی که یکی از عزیزانتان فوت نمود جزع و فزع و بی تابی نکنید بلکه صابر و شاکر باشید.

شکی نیست که مرگ عزیزان انسان را متأثر میکند و ناراحتی بوجود میآورد در این حالت است که میفرمایند بدعا و تضرع بنشینید و متذکر باشید که چنین روزی در کمین شما هست. یومی فرا میرسد که باید دار فانی را وداع نمائید و به عالم بقا بشتابید. در آن جهان است که بجزای اعمال و رفتار و کردار خود خواهیم رسید و در عوض باید جامه صبر و اضطبار پوشید و جلسات تذکر ترتیب داد.

در آن محافل تذکر است که از جهتی برای ارتقاء روح متصاعد الی الله دعا میکنیم و از جهتی به تذکر و تنبیه به خودمان میپردازیم میفرمایند همین رفتن پدر هشدار است از برای پسر که عاقبت الامر او هم خواهد رفت.
حضرت عبدالبهاء میفرماید:

«این هستی خاکدان عاقبتش نیستی است چه نزدیک و چه دور و این بنیان بنیادش بر باد چه امروز چه بعد از چند روز، حزن و اندوه را نشاید و لابه و زاری نباید» (۱۶)

(ما هم خواهیم رفت)

همرهان رفتند و ما هم بعد از آن خواهیم رفت

یک دوروزی زودتر یا دیرتر خواهیم رفت

ما در این مهمانسرا ناخوانده در آمد شدیم

بی خبر خواهیم آمد بی خبر خواهیم رفت

مهلّت هر کس در این محفل به قدر قصه ای است

هر شب آید قصه ما هم بسر خواهیم رفت

گر چه دائم دیگران رفتند و ما هم میرویم

باز میگویم بخود ما هم مگر خواهیم رفت

تا بدانم این سفر را کوی آسایش کجا است

گر به پا بایست رفتن ما به سر خواهیم رفت

ما غبار خاکساریم ای نسیم مغفرت

تا کنی بر ما گذر زین ره گذر خواهیم رفت

(از کتاب تلخ و شیرین)

نیده‌ای از نصوص جمال اقدس ابهی درباره موت

«نیکوست حال نفسی که به حق راجع شد و برفیق اعلی صعود نمود مع حالتی که اهل

ملاء اعلی اشتیاق محبت محبوب نمایند. از برای چنین نفسی نباید محزون بود... باید از برای

نفسی که در سجن دنیا مانده‌اند محزون بود بلکه نوحه و ندبه نمود» (۱۷)

و نیز میفرمایند:

«ان الموت باب من ابواب رحمة ربك به يظهر ما هو المستور عن الابصار وما الموت الا صعود

الروح من مقامه الالانی الى المقام الاعلی وبه یبسط بساط النشاط ویظهر حکم الانبساط» (۱۸)

و نیز میفرمایند:

«لعمری ان المؤمن بعد صعوده یری نفسه فی راحة ابدیة و فراغة سرمدیة ان الله هو

التواب الکریم وهو الغفور الرحیم» (۱۹)

و نیز میفرمایند:

«قد جعل الله الموت باباً لفضله ولكن الناس اکثرهم لا یعلمون» (۲۰)

و نیز میفرمایند:

«هر نفسی به محبت الله عروج نماید دارای کل خیر بوده و هست اگر به اثر قلم اعلی فائز

شود این نعمتی است باقی و فضلی است ابدی» (۲۱)

و نیز میفرمایند:

«یا ابن الروح به بشارة النور ابشرك فاستبشر به و الی مقر القدس ادعوك تحصن فيه

لتستريح الی ابد الابد» (۲۲)

و نیز میفرمایند:

«یا ابن الوجود ان تحب هذه الدولة الباقیه الابدیة و هذه الحیاة القدمیة الازلیة فاترك

هذه الدولة الفانیة الزائلة» (۲۳)

و نیز میفرمایند:

«از باده حب بنوش و چشم از عالم در پوش زیرا که آنچه بینی شود فانی و بگذرد در آنی و

ما عند الله لباقی لایقنی و دائم لایبلی» (۲۴)

و نیز در لوح رئیس عالی پاشا میفرمایند:

«عنقریب جمیع این اشیاء ظاهره و خزائن مشهوده و زخارف دنیویه و عسا کر مصقوفه و

البسه مزینه و نفوس متکبره در جعبه قبر تشریف خواهند برد... اگر چه دنیا محل فریب و

خدعه است و لکن جمیع ناس را در کل حین به فنا اخبار مینماید همین رفتن اب ندائی است از

برای ابن و او را اخبار میدهد که تو هم خواهی رفت» (۲۵)

و نیز میفرمایند:

«غم روزگار را به اهلش واگذار، هیچ اعتنا به ایام دو روز دنیا مکن تا این پیراهن کهنه

دنیا از بدن فرو افتد و بر سریر باقی جاوید مسکن گیری و استبرق الهی در پوشی و از جام محبوب

باده حب بنوشی و به شمع حب برافروزی و جامه حب بر دوزی» (۲۶)

(موت و حیات پس از مرگ)

- ۱- کلمات مبارکه مکنونه عربی
 ۲- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۳
 ۳- امر و خلق جلد ۱
 ۴- گوهر یکتا
 ۵- مذاکرات حضرت عبدالبهاء
 ۶- حیات بهائی
 ۷- کلمات مبارکه مکنونه عربی
 ۸- کتاب مستطاب ایقان
 ۹- امر و خلق جلد ۲
 ۱۰- منتخبات آثار حضرت بهاءالله
 ۱۱- منتخبات آثار حضرت بهاءالله
 ۱۲- کلمات مبارکه مکنونه عربی
 ۱۳- کلمات مبارکه مکنونه عربی
 ۱۴- مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۴
 ۱۵- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۳
 ۱۶- بشاره النور
 ۱۷- امر و خلق جلد ۳
 ۱۸- مائده آسمانی جلد ۸
 ۱۹- مائده آسمانی جلد ۸
 ۲۰- آثار قلم اعلی جلد ۵
 ۲۱- بشاره النور
 ۲۲- کلمات مبارکه مکنونه عربی
 ۲۳- کلمات مبارکه مکنونه عربی
 ۲۴- آیات الهی جلد ۲
 ۲۵- مجموعه الواح جمالقدم چاپ قاهره
 ۲۶- آیات الهی جلد ۲

(حقیقت نفس)

حضرت بهاءالله در یکی از الواح میفرماید:

«این که از حقیقت نفس سؤال نمودید آنها آیه الهیه و جوهره ملکوتیه الی عجز کل ذی علم عن عرفان حقیقتها و کل ذی عرفان عن معرفتها آنها اول شیئی حکمی عن الله موجد و اقبل الیه و تمسک به و سجده... ان النفس علی ماهی علیه آیه من آیات الله و سر من اسرار الله اوست آیت کبری و مخبری که خبر میدهد از عوالم الهی در او مستور است آنچه که عالم حال استعداد ذکر آنرا نداشته و ندارد» (۱)

مضمون بیان مبارک چنین است: نفس ناطقه و روح انسانی حقیقتی است معنوی که ابدی و جاودانی است و آیتی است الهی و جوهری است ملکوتی که هر صاحب علمی از عرفان واقعی آن عاجز و هر صاحب معرفتی از شناسائی حقیقی آن قاصر مشاهده میشود. او اول چیز است که از خداوند پدید آورنده خود حکایت میکند و باو اقبال نموده تمسک و سجده مینماید. حقیقت نفس اسرار است پنهانی و آیتی است از صنع پروردگار. در این مقام باید گفته شود که نفس ناطقه و روح انسانی یکی است بدین معنی که نفس و روح چه از جهت تصرفات و آثارشان و چه از جهت کلمه و اسم حکم واحد دارند چنانچه حضرت عبدالبهاء در کتاب مذاکرات میفرماید

«و این دو اسم یعنی روح انسانی و نفس ناطقه عنوان شیئی واحد است»

حضرت بهاءالله در باره حقیقت نفس میفرماید:

«واعلم ان النفس جناحین ان طارت فی هوا الحب و الرضا تنسب الی الرحمن و ان طارت فی هوا الهوی تنسب الی الشیطان... و انها اذا اشتعلت بنار محبت الله تسمى بالمطمئنه و المرضیه و ان اشتعلت بنار الهوی تسمى بالامارة» (۲)

مضمون بیان مبارک چنین است: بدانکه برای نفس دو بال است اگر در هوای حب و رضا پرواز کند منسوب به حضرت رحمن است و اگر در هوای نفسانی پرواز نماید منسوب به شیطان میشود... اگر به آتش حب الهی مشتعل گردد به نفس مطمئنه مرضیه نامیده میگردد و چون به

نار هواء افروخته شود بنام نفس اماره نامیده گردد کینونت نفس آیتی است مقدّس و سماوی که «مالاً تمام نبردهای زندگی در درون نفس انجام میگیرد»

در آثار و الواح به کرات و مرات ذکر نفس به عنوان هویت انسانی، نفس ناطقه، نفس حقیقی، نفس اماره، نفس ناری، نفس خودپرست، نفس مطمئنّه، نفس ملکوتیه، نفس پاک، نفس قدسیه، نفس لوآمه و امثالها ذکر گردیده با مراجعه به فرهنگ لغات منتخبه در مورد معنی نفس چنین آمده است: هویت هر چیز، جان، تن، روان، شخص انسان، حقیقت هر چیز، روح، ذات و خود هر چیز و غیره در باره مفهوم واقعی نفس حضرت ولیّ مقدّس و عزیز امرالله چنین توضیح میدهند

«در آثار بهائی در حقیقت نفس دارای دو مفهوم است و یا در دو مفهوم به کار میرود یکی نفس بعنوان هویت شخص انسانی آنگونه که خداوند او را آفریده است این حقیقت در عباراتی نظیر «من عرف نفسه فقد عرف ربه» استعمال گردیده است نفس دیگر نفس اماره است و آن میراث مظلم و حیوانی است که همه ما آن را داریم و همان طبیعت دون بشری است که میتواند به دیو موحش خودپرستی، خشونت شهوت و غیره تبدیل گردد. این نفس اماره است که میبایست علیه آن یکبار کنیم و این جنبه منفی طبیعت ما است که باید با تمام قوا بکشیم تا آن را آزاد سازیم و در راه وصول به کمال یاری کنیم یا اینکه لااقل جنبه بهیمی و آمال و آرزوهای ناشی از آن را تابع جنبه های عالی و ملکوتی شخصیت خود قرار دهیم» (۳)

در حقیقت نفس انسانی یا نفس ناطقه اعظم و اکمل صنع خلقت است، او را طلسم اعظم و اشرف مخلوقات نام نهاده و آنچه صفات و خصائل برای مظاهر امرش خواسته در انسان بودیعه گذارده. زینت انسان در کمالات او و تکمیل شخصیت روحانی او و در استغناء از ما سوی الله و تبعیت از اوامر و احکام و بالاخره اتکاء به قوای خلاقه ایست که در نهادش جای دارد. تار و پود چنین موجودی فضائل معنوی و خصائص ربانی و شیم و رفتار ملکوتی است.

گفته شد که انسان از جمیع جهات بصورت کامل آفریده شده، در ذاتش کلیه صفات خداوندی با حسن ما میمکن ظاهر و موجود است و از استعدادات و فیره برخوردار گشته موجودی آسمانی و شخصیتی والا و گرانتقدیر بوجود آمده است.

چنین انسانی مظهر صفات الهی و منبع فیض فیاض حقیقی است و اوست که قابل بساط انس و قربیت حق تعالی است. رتبه دیگر او نفس شیطانی و نفس خودپرستی او است که

آن کمال صنع را به نابدی و ورطه هلاک میکشاند و به چاه عمیق ظلماء سرنگون میسازد در این صورت او که باید مظهر اخلاق حسنه و رفتار راضیه و مرضیه باشد در بئر نیستی واژگون شده روح تنبلی و کاهلی در حیاتش پدیدار میگردد.

حضرت عبدالبهاء میفرمایند:

«نفس دو جنبه دارد یک جنبه جسمانی و یک جنبه روحانی. اگر جنبه حیوانی غالب بر نفس شود از حیوان پست تر است... و اگر جنبه روحانی غلبه بر نفس کند نفس قدسیه شود ملکوتیه شود سماویه شود ربانیه شود. جمیع فضائل ملاء اعلی در او طلوع کند. رحمت خدا شود، سبب آسایش عالم انسانی شود و این است فرق میان نفس اماره بالسؤو نفس مطمئنّه» (۴)

نفس واسطه میان روح و جسم است مثل ساقه درخت که واسطه بین خاک و ثمر است افرادی که در نار شهوت و امل میسوزند و در نفس خودپرستی خویش غوطه ورنند البته مقبول درگاه خداوند نیستند و هرگز به قربیت الهیه واصل نمیگردند و در مفر عز خوش روحانی و در فضای با صفای قرب الهی منزل و ماوی ندارند و در ظل سدره منتهای عشق محل نخواهند گزید لذا در آرایش این جهان فانی و زر و زیور این دنیای دون غوطه ور خواهند گشت.

این است که در بسیاری از نصوص و الواح مبارکه زیارت میکنیم که انسان بر مرکب نار نفس و هوی بی باک میراند و خود را غافل و حقیر می شمارد و حجاب عمی و رذالت اراضی قلوبشان را پوشانده

حضرت بهاءالله در یکی از الواح میفرمایند:

«ملاحظه در نفس ناطقه که ودیعه ربیانیه است در انفس انسانیه نمائید مثلاً در خود ملاحظه نما که حرکت و سکون و اراده و مشیت و دون آن و فوق آن و همچنین سمع و بصر و شم و نطق و مادون آن از حواس ظاهره و باطنه جمیع بوجود آن موجودند چنانچه اگر نسبت او از بدن اقل من آن مقطوع شود جمیع این حواس از آثار و افعال خود محجوب و ممنوع شوند و این بسی واضح و معلوم بوده که اثر جمیع این اسباب مذکوره منوط و مشروط به وجود نفس ناطقه که آیه تجلی سلطان احدیت است بوده و خواهد بود» (۵)

حضرت بهاءالله در لوح رئیس که بحرایی نازل فرموده اند میفرمایند که نفس از کلمه الله مبعوث میشود و چون از جسد خارج شود خداوند به زیباترین صورت او را مبعوث میکند و به عوامل لاهوت هدایتش مینماید. دقت در بیان مبارک کمک موثری در فهم انسان از بسیاری

خطابات و مکاتیب حضرت عبدالبهاء می‌نماید چنانچه در مفاوضات میفرمایند «روح انسانی و نفس ناطقه شیئی واحد است»

و نیز در یکی از الواح مرکز میثاق بها میفرمایند:

«اول و اعظم دشمن انسان نفس اوست و آن تمایل فطری بشری است که دائماً توجه به نقائص نموده راه خشونت و خودپرستی را که جنبه منفی طبیعت انسانی است می‌پیماید» (۶)

حضرت عبدالبهاء درباره آن نفس خودپرستی که خصم لدود انسان و مخرب و هادم کمالات بشریه است به شیطان نفس یاد میفرمایند و آن را مایه جمیع مشکلات و مصیبات میدانند که انسان را در زندان تن مسجون مینماید و به نیستی گرفتار میکند در فرهنگ لغات منتخبه معنی نفس اماره چنین آمده است:

منظور نفس شیطانی یا فریب دهنده و اغواکننده به بدی است که آدمی را به هوی و هوس و کارهای ناشایسته وسوسه میکند.

حضرت عبدالبهاء میفرمایند:

«این از نفس اماره است که هر چیزی را بنظر انسان بد می‌نمایاند بغیر از نفس خود انسان و باین واسطه او را در چاه عمیق ظلماء که ته ندارد می‌اندازد... و چون خوب تحقیق می‌کنیم می‌بینیم این آن بئر ظلماء خودپسندی است... خدا نکند که در خاطر یکی از ما خودپسندی بیاید خدا نکند، خدا نکند، خدا نکند» (۷)

در این مقام چند فقره از کلمات مبارکه مکنونه فارسی زینت بخش این مطلب مینماید در حقیقت در تمام آیات کلمات مکنونه چه فارسی و چه عربی یک نکته به چشم میخورد و آن توجه تام به مقام انسانی است و آنکه در سیر و سفر روحانی که از تلاوت آیات آن دست میدهد روح انسان را بسوی حیات ابدی و جاودانی سوق میدهد تا روح ایمانی به روح ملکوتی تبدیل گردد و به تجلی اسم رحمان زنده و ابدی شود.

جمال جانان در آن سفر جلیل میفرمایند:

«ای پسر روح قفس بشکن و چون همای عشق بهوای قدس پرواز کن و از نفس بگذر و با نفس رحمانی در فضای قدس ربانی بیارام» (۸)

و نیز میفرمایند:

«ای بنده من از بند ملک خود را رهائی بخش و از حبس نفس خود را آزاد کن وقت را

غنیمت شمر زیرا که این وقت را دیگر نبینی و این زمان را هرگز نیابی» (۹)

و نیز میفرمایند:

«ای بنده من مثل تو مثل سبب پر جوهری است که در غلاف تیره پنهان باشد و باین سبب قدر آن بر جوهریان مستور ماند پس از غلاف نفس و هوی بیرون آی تا جوهر تو بر عالمیان هویدا و روشن آید» (۱۰)

و نیز میفرمایند:

«ای دوست من تو شمس سماء قدس منی خود را به کسوف دنیا میالای حجاب غفلت را خرق کن تا بی‌پرده و حجاب از خلف سحاب بدر آئی و جمیع موجودات را به خلعت هستی بیارائی» (۱۱)

و نیز میفرمایند:

«ای دوستان به جمال فانی از جمال باقی مگذرید و به خاکدان ترابی دل مبندید» (۱۲)

آنچه که درباره حقیقت نفس میتوان گفت آنست که آدمی ارتقاء به مقامی جوید که عوالم عز روحانیه را درک کند و تجلی حیات روحانی را در زندگانی روزمره خویش احساس نماید، روح خود را لطیفه ربانی صادر از حق بداند و قلبش را که خزینه علم و حب الهی است از آرایش و نقوش موهومه این دار فانی مطهر و منزّه گرداند جمال مبارک منظور و مقصود از ظهور مبارکش را چنین توصیف میفرمایند:

«این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده... بلکه لاجل ظهورات کمالیه در انفس انسانیه و ارتقاء ارواحهم الی المقامات الباقیه و ما یصدقه عقولهم ظاهر و مشرق شده تا آنکه کل فوق ملک و ملکوت مشی نمایند» (۱۳)

و درباره شان و مقام والای انسان باین کلمات عالیات ناطق قوله عز و جل:

«شما لئالی بحر احدیه‌اید در لؤلؤ ملاحظه کنید که صفا و عزت او به نفس او بوده اگر او را در حریرهای بسیار لطیف بگذارند آن حریر مانع ظهورات طراوت و لطافت او خواهد شد زینت او به نفس اوست کسب این زینت نمائید» (۱۴)

(حقیقت نفس)

- ۱- منتخبات آثار مبارکه حضرت بهاءالله صفحه ۱۰۷-۱۰۸
- ۲- مجموعه الواح حضرت بهاءالله چاپ قاهره صفحه ۹۹
- ۳- گلچینی از نصوص و آثار مبارکه جلد ۱ صفحه ۱۰۲
- ۴- مجموعه خطابات حضرت عبدالبهاء صفحه ۱۶۸
- ۵- منتخبات آثار حضرت بهاءالله صفحه ۱۰۹
- ۶- گلچینی از نصوص و آثار مبارکه جلد ۱ صفحه ۱۰۴
- ۷- مانده آسمانی جلد ۵ صفحه ۱۳۶-۱۳۷
- ۸- کلمات مبارکه مکتونه آیه ۳۸ صفحه ۴۳
- ۹- کلمات مبارکه مکتونه آیه ۴۰ صفحه ۴۴
- ۱۰- کلمات مبارکه مکتونه آیه ۷۲ صفحه ۶۱
- ۱۱- کلمات مبارکه مکتونه آیه ۷۳ صفحه ۶۲
- ۱۲- کلمات مبارکه مکتونه آیه ۱۴ صفحه ۳۰
- ۱۳- اخلاق بهائی صفحه ۱۴
- ۱۴- اخلاق بهائی صفحه ۲۲

(روح انسانی)

حضرت عبدالبهاء در نطقی درباره روح چنین میفرمایند:

«روح فیض الهی است که بر جمیع کائنات اشراق کرده و جمیع کائنات را از آن بهره و نصیبی باشد. مانند آفتاب که اشراق بر جمیع کائنات ارض نموده. زیرا جمیع اشیاء موجوده در کره ارض به فیض آفتاب پرورش یابد و پرتو و ضیاء گیرد و لکن این فیض در هر رتبه باقتضای آن رتبه ظاهر است شعاع آفتاب را در اجسام حجریه تأثیر و پرتوی و لکن در اجسام شفافه ظهور و جلوه دیگر دارد. هر چند یک آفتاب است و لکن ظهورش در اجسام متنوع است. همینطور روح در مراتب وجود ظهورش به اقتضای آن مراتب است... اما در عالم انسانی نیز کیفیتی است که از ترکیب عناصر منبعث میشود ولی منضم به نفس ناطقه و قوه عاقله است. این روح انسانی که نفس ناطقه و قوه عاقله است محیط بر اشیاء است و کاشف اشیاء و مدرک اشیاء این آن قوه ایست که جمیع صنایع و علوم و فنون مادی را از حیز غیب به حیز شهود میآورد. این قوه هر چند غیر محسوس است به حواس ظاهره دیده نمی شود لکن به حواس باطنه احساس میشود» (۱)

روح لطیفه ایست ربانی و صادر از امر الهی، آیتی است کبری که وجود جسمانی ندارد و مقدس است از دخول و خروج و صعود و نزول به همین سبب جوهر و ماهیت آن ورای ادراک و فهم بشری است.

انسان تا زمانی که در این جهان زندگی میکند کشف حقیقت روح برایش امکان ندارد و هیچ نفسی به ماهیت حقیقی آن فائز نمیشود.

حضرت بهاءالله میفرمایند:

«و اگر الی مالانهایه به عقول اولیه و آخریه در این لطیفه ربانیه و تجلی عز صمدانیه تفکر نمائی البته از عرفان او کما هو حقّه خود را عاجز و قاصر مشاهده نمائی» (۲)

در آثار مبارکه روح را نفس ناطقه، آیه تجلی سلطان احدیه، تجلی عز صمدانیه، لطیفه ربانیه، آیت کبری، آیت الهیه، جوهره الملکوتیه، آیات الله، ساکن طائر و سائر قاعد، سر من اسرار الله، مخبری که خبر میدهد از عوالم الهی، مایه ظهور عالم و صنایع او و اشیاء ظاهره در او، اولین شیئی که حکایت از خداوند پدید آورنده خود کرده، و امثالها ذکر فرموده اند و آن را

یک حقیقت روحانی ناشناخته توصیف نموده اند.

در این صورت جوهر ذاتی او که از عوالم معنوی ناشی می شود بر ما پوشیده است حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء در الواح بسیاری درباره روح توضیحاتی فرموده تا آنجا که استعداد و فهم ما اجازه میدهد تبییناتی در مورد خصائص و کیفیت آن بیان نموده اند و حضرت محمد در کتاب قرآن در سوره الاسری میفرماید:

«و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و ما اوتیتم من العلم الا قلیلاً» (۳)

اهل بها معتقدند که عالم وجود را بدایتی نبوده و نهایتی نخواهد بود از اول تا آخر لا آخر خلق بوده و خواهد بود بدین معنی که همیشه حق خلق داشته و تا ما لا نهایت خواهد داشت زیرا بفرموده حضرت عبدالبهاء «خالق را مخلوق باید و رازق را مرزوق شاید» حضرت بهاء الله در لوحی میفرماید:

«بدانکه لم یزل خلق بوده و خواهد بود لا اوله بداته و لا آخره نهایت از اول لا اول خلق بوده و الی آخر لا آخر خلق خواهد بود» (۴)

ما خدا را ازلی میدانیم و سرمدی می پنداریم یعنی همیشه در مکمن قدس لاهوت بوده و الی الابد در رفعت ملیک اقتدارش باقی است. بهمین سبب برای عالم هستی آغاز و انجامی نمی شناسیم پس مادام که خالق ازلی است نفس ناطقه و مخلوق او هم باید ازلی باشد. این عالم خاکی و جهان جسمانی که در نهایت کمال و انتظام است آن را نامتناهی می نامیم زیرا که عوالم روحانی و معنوی که اس اساس خلقت است چقدر نامحدود است.

آدمی در این گیتی از بدو حیات و بدایت وجود رو به ترقی است، در حرکت بسوی کمال است، قوص صعودی می پیماید و روز بروز ترقیاتش افزون میگردد تا زندگانی در این جهان باتمام رسد و به عوالم لاهوت پرواز نماید اما ترقیاتش همچنان در عالم بعد تا ابد ادامه پیدا میکند. شکی نیست که در جهان ملکوت از نعمای الهی برخوردار و لحاظ عنایت پروردگارش متوجه او خواهد بود.

حضرت عبدالبهاء میفرماید:

«ابتدای تکون انسان در کره ارض مانند تکون انسان در رحم مادر است. نطفه در رحم مادر بتدریج نشو و نما نماید تا تولد شود و بعد از ولادت نشو و نما نماید تا بدرجه رشد و بلوغ رسد. هر چند در طفولیت آثار عقل و روح از انسان ظاهر است و لکن در رتبه کمال نیست ناقص است

چون به بلوغ رسد عقل و روح به نهایت کمال ظاهر و باهر گردد و همچنین در تکون انسان در رحم. عالم در بدایت مانند نطفه بود بعد بتدریج ترقی در مراتب کرد و نشو و نما نموده تا به بلوغ رسیده. در رتبه بلوغ عقل و روح در نهایت کمال در انسان ظاهر و آشکار گشته. در بدایت تکون نیز عقل و روح موجود بود ولی مکنون بود بعد ظهور یافت زیرا در عالم رحم نیز در نطفه عقل و روح موجود است ولی مکتوم است بعد ظاهر میشود مانند دانه که شجره در آن موجود است ولیکن مکتوم و مستور است چون دانه نشو و نما نماید شجره به تمامه ظاهر شود» (۵)

تا زمانی که ما در این دنیا بسر میبریم روح و جسم با هم مرتبطاند ولی وقتی مرگ فرا رسید هر کدام به اصل و مبداء خود رجوع مینمایند بدن انسان در همین جهان بخاک که مبداء اصلی اوست برمیگردد و روح به محل خود که عوالم الهی است مراجعت میکند اگر روح در این جهان حائز صفات الهی باشد در کمال جلال و جمال در عالم دیگر با اولیاء و انبیاء مأنوس و محشور خواهد شد. این چنین است ارواح مقدسین و اولیای حق در جهان ازلی و سرمدی. حضرت نقطه اولی میفرماید:

«و آنچه سؤال نموده از موت نفس مؤمن بدان که هر شیئی از آن راجع میشود به مبداء آن و آنچه که مایقوم به کل، اوست عندالله در جنت جود و فضل او متلذذ است می بینی که جسد او راجع میشود به طین و جسد ذاتی او راجع میشود بابواب و نفس ذاتی او راجع به مظهر تسبیح که مراد شمس حقیقت باشد» (۶)

و نیز میفرماید:

«و آنچه سؤال نموده از عالم دیگر از برای خدا عوالم ما لا نهایت به ما لا نهایت بوده و هست ولی کل در حول این عالم طائف است که اگر در این عالم مؤمن شود در کل عوالم در جنت است والا در دون آن» (۷)

در الواح مبارکه زیارت میکنیم که عوالم روحانی الهی که لاتحد و لاتحصی است کل طائف این عالم ترابی است بدین معنی که بر محور عالم انسانی دور میزند پس عالم بقا از عالم فانی جدا نیست بلکه شامل آنست منتهی تا زمانی که ما در این جهان زندگی می کنیم درک عوالم بعد و تصور چگونگی آن بر ما پوشیده می باشد ولی زمانی که بدنمای بعد میرویم متوجه میگردیم که چقدر بما نزدیک بوده و تا چه درجه ما از عظمت و وسعت آن بی خبر بوده ایم.

حضرت بهاء الله میفرماید:

«انبیاء و مرسلین عرفان این مقام را ستر نموده اند لاجل حفظ عالم فی الحقیقه اگر نفسی در آنچه از قلم اعلی در این مقامات جاری شده تفکر نماید بییقین مبین می داند که مشعر ادراک آن عالم در این عالم گذارده نشده تا ادراک نماید و بر حقیقت عارف شود و لکن اینقدر ذکر میشود که ارواح مجردة حین ارتقاء منقطعاً عن العالم و مطهراً من شبهات الامم عروج نمایند لعمرالله انوار و تجلیات آن ارواح سبب و علت ظهورات علوم و حکم و صنایع و مایه بقای آفرینش است، فنا آن را اخذ ننماید و شعور و ادراک و قدرت و قوت او خارج از احصاء عقول و ادراک است. انوار آن ارواح مربی عالم و امام است. اگر این مقام با سره کشف شود جمیع ارواح قصد صعود نمایند و عالم منقلب مشاهده گردد» (۸)

بطور نمونه از شهادت ذبیح کعبه وفا نامبرده میشود، جناب سید اسمعیل زواره ای ملقب به محبوب الشهداء در بغداد به حضور جمال مبارک فائز شد و در جوار بیت اعظم در منزل آقا محمدرضا علیه بهاء الله سکنی گزید. از همان لحظات اولیه تشریف شیفته و فریفته جمال ازلی گشت و دل به حبش بست. ذبیح از حضرت بهاء الله درخواست نمود که تشریف فرمای منزلش گردند چند روزی گذشت تا اینکه جمال مبارک یومی از ایام منزلش را بقدم مبارک منور فرمودند او از ساحت اقدس در نهایت خشوع و خضوع تمنا کرد که حضرتش از بدایع مواهب الهی در عوالم روحانی بر وجهش مکشوف فرمایند آن استدعا بعز قبول فائز گردد و حضرت بهاء الله لمحای از آن عوالم خوش قدسی بر وجهش گشودند. از آن لحظه تاب و توانش را از دست داد و بیقرار گشت، از شدت اشتعال و انجذاب ایامی در سکوت و سکون گذراند تا آنکه در سحرگاه یومی از ایام توجه به بیت مبارک نمود و با عمامه خود درب بیت را جاروب کرد و آنگاه رو بخارج شهر نمود و با دست خویش گلویش را برید و حکم ذبیح کعبه وفا از قلم اعلی در حش نازل شد. حضرت بهاء الله در لوح سیدیوسف اصفهانی میفرمایند:

«نقوسی که موفق شده اند به رضی الله و امره بعد از خروج ارواح از اجساد باجر اعمال در دار اخری فائز خواهند شد چه که آنچه در این دنیا مشهود است استعداد زیاد از این در او موجود نه اگر چه کل عوالم الهی طائف حول این عالم بوده و خواهد بود و لکن در هر عالمی از برای هر نفسی امری مقدر و مقرر» (۹)

شکی نیست که اگر عوالم الهی منحصر باین عالم بود خلقت عبث و بی فایده بود این عالم کون که عظمت و جلالش را به چشم می بینیم مجزا از آن عالم نیست و کل بهم مربوط و

بنام عالم ایجاد و یا عالم خلقت نامیده میشود. نزدیکی آن دنیا به ما مثل نزدیکی جنین در رحم مادر است و فاصله زیادی با این جهان ندارد بلکه در حقیقت در این دنیا است منتهی مرز کوچکی او را از این جهان دور نگاه داشته است برای طفلی که در شکم مادر است تصور این دنیا و وسعت و عظمتش غیر ممکن و محال است بشر نیز دل باین خاکدان فانی میبندد و سالها با رنج و مشکلات ناشی از آن زندگی می کند و همیشه ترس از مرگ دارد.

ولی اگر بدانند که چه نعمتهای بی حساب و فراوان برایش فراهم میگردد هرگز راضی نمیگردد که ساعتی در این جهان زیست نماید. مطالعه نصوص و الواح مبارک در این باره به درک و فهم ما از عالم بقا کمک میکند و ما را دل گرم و راضی نگاه میدارد. باید دانست که ادامه ترقیات بشر در عوالم دیگر منوط و مربوط به تأییدات الهی است دیگر بسته به اعمال و رفتارمان در این دنیا است اگر از خصائص ملکوتی و سجایای اخلاقی با خود به آن دنیا ببریم شکی نیست که مورد عطا و بخشش خداوند قرار خواهیم گرفت حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح چنین میفرمایند:

«این روح انسانی از حق صادر شده، نه این است از حق ظاهر شده یعنی جزئی از حقیقت الوهیت انفکاک نیافته و در جسد آدم داخل نشده بلکه روح مانند نطق از ناطق صادر شده و در جسد آدم ظاهر گشته» (۱۰)

و نیز در خطابه ای که در آمریکا ایراد فرمودند میفرمایند:

«در رتبه اولیه در عالم طبیعت ادراکات نفس ناطقه انسانی است و در این ادراکات و در این قوه جمیع بشر مشترکند و این نفس ناطقه در ایجاد الهی محیط و ممتاز از سایر کائنات است، چون اشرف لذا محیط بر اشیاء است» (۱۱)

در آثار و الواح بی شماری درباره خصائص و فضائل انسانی و صفات عالیه بشری که لازمه ترقیات روحانی ما در عوالم ملکوت است سخن به میان آمده است حضرت عبدالبهاء برخی از آن صفات را نام میبرند مثل عدل و انصاف، رحم و مروت، صداقت و امانت، محبت و ملاحظت، مرحمت و مکرمت، غیرت و حمیت، خدمت و عبودیت و امثالها و میفرمایند که اینها از صفات ایمانیه سرچشمه میگیرد و مدخل عظیم در ترقیات ما در عالم بقا دارد.

حضرت بهاء الله درباره وحدت روح و عقل و نفس میفرمایند:

«ثم اعلم ان حياة الانسان من الروح و توجه الروح الى جهة دون الجهات انه من النفس... قل ان الروح و العقل و النفس و البصر واحدة تختلف به اختلاف الاسباب كما في الانسان

تنظرون ما یفقه به الانسان و یتحرک و یتکلم و یسمع و یبصر کلها من آیه ربه فیہ و انہا واحده فی ذاتہا ولکن تختلف باختلاف الاسباب ان هذا الحق معلوم» (۱۲)

حضرت عبدالبنیاء میفرماید:

«روح انسانی چون از این خاکدان فانی به جهان رحمانی پرواز نماید پرده بر افتد و حقایق آشکار گردد جمیع امور مجهوله معلوم شد و حقایق مستوره محسوس گردد... همچنین چون از این عالم فانی به جهان رحمانی شتابد ولادت روحانی یابد دیده بصیرت باز شود و سمع و روح شبنوا گردد و جمیع حقایق مجهوله معلوم و آشکار شود.

سیاح بینا چون در راهی عبور نماید البته کشفیات را بخاطر آرد مگر آن که عوارضی عارض گردد و فراموش نماید» (۱۳)

زمانی که حضرت عبدالبنیاء در سفر غرب تشریف داشتند در هر مجمع و جلسه ای به مناسبت آن جمع یا بواسطه سنوالاتی که از هیکل مبارک مینمودند جواب عنایت می فرمودند. آن جوابها طوری بود که همه حضار از شیخ و شاب و عالم و دانی مستفیض می گشتند و ممنون و سپاس گذار میشدند. از جمله سنوالات مختلفه یکی درباره روح و بقای آن بود. و همچنین در جمع احباب در هر کجا بودند جواب کافی و شافی عنایت میفرمودند. روزی در عکا از حضور مبارک سنوال شد که مکان و محل روح در کجا است مولی مهربان در جواب فرمودند:

«محسوریت در مکان از خصائص اجسام است نه ارواح و مکان و زمان محیط بر تن است نه عقل و جان ملاحظه نمائید که جسم انسان در موضع صغیری مکان دارد و تمکن در دو وجب زمین نماید و احاطه بیش از این ندارد ولی روح و عقل انسان در جمیع ممالک و اقالیم بلکه در این فضای نامتناهی آسمان سیر نماید و احاطه بر جمیع کون دارد» (۱۴)

پیامبران الهی در هر موقعیتی سعی بر آن داشتند که پیروان خویش را به بقای روح تعلیم دهند و در الواحشان کوشش فرمودند تا در خور استعداد و فهم بشر تا آنجا که ممکن میشده برای آنان تخفیم و تبیین نمایند و آنان را به عالم ملکوت که ورای دید و فهم آنها بوده بشارت دهند ولی هیچکدام در هیچ مورد ماهیت روح و چگونگی وجود آن عالم را توجیه نفرمودند. طلعات مقدسه دیانت بهائی تا حدودی در مورد روح و بقای آن توضیح و تشریح نموده در آثار بی شماری پرده از حقایق مجهوله درباره روح برداشته اند بنحوی که تا اندازه ای اهل بها باین مسئله آشنائی پیدا کرده اند.

حضرت عبدالبنیاء درباره استقلال و تجرد روح و تعلقش در بدن میفرمایند:

«روح از حقایق مجردة است و حقیقت مجردة مقدس از زمان و مکان است... روح مکان ندارد بلکه لامکان است و زمین و آسمان نسبت به روح یکسان است... زیرا در جود انسانی اگر فخص کنی مکان و موقعی مخصوص از برای روح پیدا کنی چه که ابداً روح مکان ندارد اما تعلق به این جسم دارد» (۱۵)

روح یا نفس ناطقه هرگز وارد بدن نشده و در آن جایگزین نگردیده بلکه نسبت بوجودی که در قالب بدن انسان محصور است جنبه خاصی دارد. روح را در بدن ما ندیده اند تا روزی از آن خارج گردد. اگر آئینه ای را در مقابل نور خورشید قرار دهیم البته نور از خورشید جدا نمیشود تا در آئینه جای گیرد بلکه پرتوی از نور خورشید بر آن می افتد و جلوه میکند. وجه امتیاز انسان با دیگر مخلوقات این است که آدمی فکر میکند و کشف مجهولات مینماید و از تلاوت آیات استفاده میکند و از تبینات طلعات مقدسه درباره روح باین نتیجه میرسد که این کره خاکی با همه جاه و جلالتش برای آنست که انسان مدتی در آن زندگانی کند و توشه ای برای آخرت خود فراهم نماید تا چون وقتی که به آن عالم رفت دست خالی نباشد.

حضرت عبدالبنیاء میفرماید:

«و اما روح انسانی مَثَلش مثل بلور و فیض آفتاب است یعنی جسم انسان که مرکب از عناصر است در اکمل صورت ترکیب و امتزاج است و غایت ایقان و اشرف ترکیب و اکمل موجودات است و به روح حیوانی نشو و نما نماید. این جسم مکمل مانند آئینه است و روح انسانی مانند آفتاب اگر چنانچه بلور بشکند فیض آفتاب باقی است و اگر آئینه محو و نابود شود بر فیض آفتاب ضرری نرسد آن باقیست. این روح قوه کاشفه است که محیط بر جمیع اشیاء است و جمیع این آثار بدایع و صنایع و اکتشافات و مشروعات عظیمه و وقوعات مهمه تاریخیه که می بینی کل را او کشف کرده و از حیز غیب و کمون به قوه معنویه به عرصه ظهور آورده مثلاً در زمین است کشفیاتی در آسمان میکنند از حقایق معلومه یعنی چیزهائی که معلوم است و مشهود چیزهای مجهول را کشف کند. مثلاً در این نصف کره است ولی به قوه عاقله مانند کولمیس نصف دیگر کره را که کره آمریکاست و مجهول و مستور است کشف کند جسم ثقیل است اما بواسطه مکشوفه خویش پرواز کند بطی الحر که است اما بوسائلی که ایجاد نماید در نهایت سرعت شرق و غرب را طی نماید مختصر این قوه محیطه است بر جمیع اشیاء اما این روح انسانی دو جنبه دارد

یا رحمانی یا شیطانی یعنی استعداد نهایت کمال را دارد و همچنین استعداد نهایت نقص را. اگر اکتساب فضائل کند اشرف ممکنات است و اگر اکتساب قبایح کند اذل موجودات گردد» (۱۶)

در انسان قوه کاشفه‌ای وجود دارد که اختصاص بروح انسانی دارد یعنی انسان چنان موجودی است که میتواند مجهول را از روی معلوم کشف کند و از آنچه دارد به آنچه ندارد برسد. در این مقام باید یادآور شد که در موقع تشکیل نطفه روح انسانی در حین تکوین در جنین موجود است لذا حرمت قطعی سقط جنین جهت تحدید موالید به نص قاطع حضرت ولی مقدس امرالله ثابت است و اجرایش قطعاً مذموم و نهییش واضح است در مواقعی که سقط جنین را اطباء بواسطه حفظ جان مادر و یا در مواردی خاص و جدائاً واجب و ضروری دانند مجاز است و در غیر این صورت مرتکبین باین عمل مورد مسئول حق تعالی میباشند و شکی نیست که چنین عملی رضای الهی نخواهد بود بیت العدل اعظم در مکتوب مورخ ۱۷ می سال ۱۹۷۴ چنین مرقوم میفرمایند:

«این امر کاملاً حقیقت دارد که بنابر تعالیم این آئین نازنین روح انسان در هنگام تشکیل نطفه ظاهر و بارز میگردد و عمل سقط جنین به منظور رهائی از اطفال ناخواسته مطلقاً در دیانت بهائی منع شده است» (۱۷)

و در تاریخ ۷ شهر السلطان ۱۲۸ بدیع خطاب به محفل ملی ایران میفرمایند:

«سقط جنین جهت محدودیت موالید به نص صریح توقیعات مبارکه بلسان انگلیسی قطعاً مذموم و نهییش ثابت زیرا روح انسانی در حین تکوین در جنین موجود... اطباء بهائی و مؤسسات طبّی منسوب به احبا باید مواظبت نمایند که بر خلاف دستورات مبارکه ابداً قدمی بر ندارند... آن محفل باید در جمیع این قبیل موارد افراد بهائی را بدون ادنی ملاحظه‌ای متذکر دارند» (۱۸)

در مورد کنترل موالید یا جلوگیری از حاملگی بیت العدل اعظم در مرقومه ۳۱ جولای ۱۹۷۰ بیان مبارک حضرت ولی مقدس امرالله را در این باره چنین نقل میفرمایند:

«از حضور مبارک سؤال شده بود که آیا پس از داشتن چند فرزند مجاز است که به وسیله عمل جراحی از داشتن فرزندان بعد جلوگیری نماید؟ پاسخ حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه این بود که ارتکاب به چنین عملی غیر قابل قبول و فاقد ارزش بوده و افرادی که بدان مرتکب شوند در پیشگاه حق مسئول خواهند بود. وقتی که از حضرت ولی امرالله سؤال شد که کنترل موالید

در صورتی که فرزندان مانع انجام وظائف و مسئولیتهای پدری از جمله تعلیم و تربیت آنان گردد آیا گناه به شمار میروند؟ فرمودند وظیفه احبا این است که در جمیع امور اعتدال را رعایت نموده و از ارتکاب بروشهای غیر قانونی اجتناب ورزند» (۱۹)

در باره تلقیح مصنوعی بیت العدل اعظم در مرقومه مورخ ۱۲ جولای ۱۹۷۴ اشاره به نامه‌ای که منشی مبارک از طرف حضرتش مرقوم داشته چنین میفرمایند:

«در تعالیم دیانت بهائی اشاره‌ای در باره این موضوع نشده است بنابر این به داشتن فرزندی از طریق تلقیح مصنوعی ایرادی وارد نیست مشروط به آنکه شوهر شما پدر طفل باشد» بنابر این تلقیح مصنوعی در دیانت بهائی مجاز بوده مشروط بر آنکه دهنده نطفه شوهر آن زن باشد» (۲۰)

در مورد تسریع مرگ بیمار بوسیله قطع دستگاه نگهدارنده حیات بیت العدل اعظم در مرقومه مورخ ۱۷ می ۱۹۷۴ چنین پاسخ میفرمایند:

«تعالیم دیانت ما عموماً اشاره بر آن دارد که تنها اعطاء کننده حیات یعنی خداوند قادر به اخذ آنست هر گاه اراده فرماید و ما در الواح و آیات مبارکه اشاره مشخصی در باره این موضوع نیافتیم... هر گونه تصمیم در باره مواضیح مذکوره باید به وجدان افراد مسئول واگذار گردد» (۲۱)

(در این مقام اشاره به چند لوح در باره روح مینماید)

حضرت عبدالبهاء میفرمایند:

«و اما الروح الانسانی عبارة عن القوة لناطقة المدركة للکلیات المعقولات و المحسوسات» (۲۲)

و نیز میفرمایند:

«روح فیض الهی است که بر جمیع کائنات اشراق کرده» (۲۳)

و نیز میفرمایند:

«روح انسانی همان نفس ناطقه باصطلاح حکماء و محیط بر کائنات سائره و به قدر استطاعت اکتشاف حقائق اشیاء نماید» (۲۴)

و نیز میفرمایند:

«این مسئله که روح بعد قطع تعلق از جسد تا چهل روز طائف حول جسد است در کلمات الهیه چنین ذکر نیست» (۲۵)

(روح انسانی)

- ۱- امر و خلق جلد ۱ صفحه ۱۸۶
 ۲- منتخبات آثار حضرت بهاء الله صفحه ۱۱۰
 ۳- قرآن سوره الاسری آیه ۸۵ صفحه ۲۲۱
 ۴- امر و خلق جلد ۱ صفحه ۱۱۳
 ۵- مذاکرات حضرت عبدالبهاء صفحه ۱۵۱
 ۶- امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۶۷
 ۷- امر و خلق جلد ۱ صفحه ۱۱۹
 ۸- مائده آسمانی جلد ۴ صفحه ۲۰
 ۹- مائده آسمانی جلد ۴ صفحه ۱۹
 ۱۰- مذاکرات حضرت عبدالبهاء صفحه ۱۵۶
 ۱۱- امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۱۷
 ۱۲- مجموعه الواح جمال مبارک چاپ قاهره صفحه ۹۹
 ۱۳- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۱ صفحه ۱۷۳
 ۱۴- مذاکرات حضرت عبدالبهاء صفحه ۱۸۲
 ۱۵- امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۲۸
 ۱۶- مذاکرات حضرت عبدالبهاء صفحه ۱۰۸
 ۱۷- روح و انکشافات روحانیه صفحه ۱۳۸
 ۱۸- دستخط مورخ ۷ شهر السلطان ۱۲۸ بدیع بیت العدل اعظم الهی صفحه ۱۴۲
 ۱۹- روح و انکشافات روحانیه صفحه ۱۴۴
 ۲۰- روح و انکشافات روحانیه صفحه ۱۴۵
 ۲۱- روح و انکشافات روحانیه صفحه ۲۰۶
 ۲۲- امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۰۶
 ۲۳- امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۰۴
 ۲۴- امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۰۴
 ۲۵- لوح بافتخار خانم گودال کوپر

(بقای روح و ترقیاتش در عالم بعد)

حضرت عبدالبهاء میفرمایند:

«سؤال از ترقی حقیقت انسانی نموده بودی بدانکه ترقیات بر دو قسم است یکی ترقی در مراتب است و دیگری ترقی در کمالات. ترقی در مراتب در این جهان است مثل اینکه ملاحظه میکنی که جسم انسان اول در رتبه جماد بود بعد از رتبه جماد به رتبه نبات رسید و از رتبه نبات به رتبه حیوان و از رتبه حیوان به رتبه انسان طی مراتب کرد. این ترقی در مراتب در این جهان اضداد است و ترقی دیگر ترقی در کمالات است و چون کمالات الهیه نامتناهی است لهذا از برای انسان در این جهان و جهان دیگر هر دو ترقی در کمالات میسر و محقق» (۱)

و نیز میفرمایند:

«سؤال از ارواح بشر نموده بودی ابد فانی نگردهد باقی هستند ولی ارواح نفوس ربانی حیات ابدیه یابند یعنی به اعظم درجات کمال رسند. اما ارواح نفوس غافله هر چند باقیند ولی در عالم نقص و احتجاب و جهالت» (۲)

در کلیه کتب الهیه ذکر بقای روح شده است. روح آیتنی است آسمانی که از بدو تولد با جسم همراه میشود و تا زمانی که انسان زنده است با اوست ولی پس از مرگ به محل اصلی خود یعنی به جهان ابدیت میرود و برای همیشه جاودان خواهد ماند مثلش مثل نور خورشید در آئینه است اگر آئینه بشکند نور خورشید نابود نخواهد شد بلکه پیوسته وجود دارد. روح انسان همزمان با انعقاد نطفه بوجود میآید و مقدس از صعود و نزول و خروج و دخول است و نمیتوان تصور کرد که در درون بدن جا دارد او را بدایت هست ولی انتهائی نیست یعنی این ودیعه آسمانی ابدی و سرمدی است حضرت عبدالبهاء درباره بقای روح میفرمایند:

«اعلمی ایتها النفس الزکیه عند انقطاعک عما سوی الله و فراغتک عن شئون ناسوت یتلاء لؤ علی قلبک انوار الالهوت و اشراقات شمس الحقیقه من افق الجبروت عند ذلک تمتلئ من روح القوة و تتصرفین کما تشاء هذا هو الحق الثبوت» (۳)

حیات انسان از روح است که ماهیتش مجهول است میفرمایند «التي عجز کل ذی علم عن عرفان حقیقتها» یعنی هیچ عرفانی راه به شناخت او ندارد.

بقای روح اس اساس کلیه ادیان الهی است و فیضی است نامتناهی از جانب پروردگار. تعلق روح به جسد مثل تعلق آفتاب به آئینه است. بقایش مربوط به بقای جسد نیست زیرا که بعد از خلع جسد عنصری روح موجود است و بقای ابدی دارد.

حضرت عبدالبهاء در اثبات این موضوع میفرماید:

«در کتب سماویه ذکر بقای روح است و بقای روح اس اساس ادیان الهیه است زیرا مجازات و مکافات بر دو نوع بیان کرده اند یک نوع ثواب و عقاب وجودی و دیگری مجازات و مکافات اخروی. اما نعیم و جحیم وجودی در جمیع عوالم الهیه است چه این عالم و چه عوالم روحانی ملکوتی و حصول این مکافات وصول به حیات ابدیه است» (۴)

بهمین علت وقتی که جسد متلاشی میگردد روح بقا دارد. روح ترکیب و تحلیل ندارد اما جسم انسان مرکب از عناصر است و بصورت ترکیب و امتزاج است لابد پس از مدتی اجزاء تفریق میشوند و متلاشی میگردند در همان حال جوهر روح باقی و برقرار است گفته شد که روح به جسد تعلق دارد مثل نور آفتاب در آئینه تا زمانی که آئینه صاف و شفاف است نور در آن پیدا است ولی همینکه غبار بر آئینه نشست (با آنکه نور را در آئینه مشاهده نمیکنیم) نور پایدار است. بطور خلاصه روح به جسد قائم نیست بلکه بر عکس جسد به آن قائم است.

جمال اقدس ابهی درباره بقای روح میفرماید:

«اینکه سؤال از بقای روح نمودی این مظلوم شهادت میدهد بر بقای آن و این که سؤال از کیفیت آن نمودی انه لایوصف ولا ینبغی ان یدکر الا علی قدر معلوم» (۵)

حضرت بهاء الله در لوحی توضیح میفرماید که اگر عوالم الهی منحصر باین عالم بود هرگز خود را در بند اعداء نمی انداختند و اسیر غل و زنجیر نمی گشتند. اما چون مکان روح در عالم ملکوت است رنج و بلا را بدل و جان قبول فرمودند.

و نیز در لوحی میفرماید:

«ارواح مجرده که حین ارتقاء منقطعاً عن العالم و مطهراً عن شبهات الامم عروج نمایند لعمر الله انوار و تجلیات آن ارواح سبب و علت ظهورات علوم و حکم و صنایع و بقای آفرینش است فنا آن را اخذ ننماید و شعور ادراک و قوت و قدرت او خارج از احصای عقول و ادراک است انوار آن ارواح مربی عالم و امم است» (۶)

و همچنین در لوح رئیس میفرماید:

«ولما خرجت عن الجسد یبعثها الله علی احسن صورة و یدخلها فی جنة عالیة ان ربک علی کل شیئی قدیر» (۷)

وقتی که حضرت عبدالبهاء بسفر غرب تشریف میبردند خانمی از اهالی نیویورک در کشتی بحضور مبارک مشرف شد و عرض نمود که من از مرگ می ترسم. حضرتش خطاب باو فرمودند که بنابر این کاری بکن که هرگز نمیری و روز بروز زنده تر شوی و آن دخول در ملکوت الهی است که فنا ندارد. شناخت مظهر ظهور است که انسان را به سریر سلطنت ابدی مینشاند، اعمال و رفتار پسندیده و خلق و خوی خوش حیات جاودانی می آورد. اگر میخواهی نمیری زنده به نقشات روح القدس شو. اگر از مرگ می ترسی زنده با اسم اعظم شو و حیات دنیوی را در خدمت بعالم انسانی بگذران آن وقت هرگز نمیری.

حیات جسمانی قدر و ارزشی ندارد خورد و خوراک و خواب از عوالم جسمانی است که هرگز به عالم روحانی راه ندارد. حیات سرمدی جستجو کن تا همیشه زنده و جاودانی بمانی. و در لوحی میفرماید:

«حکیم قدیر تقدیر عبث و امر عسیر بی سبب و تأثیر نمی فرماید پس لابد جهتی دارد و حکمتی در امر است. لو کشف الغطاء لا خترتم الواقع و از این گذشته بعد از مصیبت کبری صعود الی الله موهبت عظمی است فوالله الذی لا اله الا هو اگر پرده از میان برداشته شود کل تمنای این می نمایند که خود و عزیزترین بستگان و دوستانشان در نهایت سرعت و تعجیل رجوع الی الله نمایند و لکن حکمت الهیه این سرمکنون را مستور نموده» (۸)

حضرت بهاء الله در کتاب مستطاب اقدس میفرماید:

«کلکم خلقتم من الماء و ترجعون الی التراب تفکر وافی عواقبکم و لا تکونن من الظالمین» (۹)

انسان چون حقیقت معنویه دارد هرگز فنا او را اخذ نمی نماید ولی جسمش چون حقیقت جسمانیه دارد از صورتی به صورت دیگر منتقل میگردد. مثلاً علفی که حیوان میخورد انتقال اوست از صورت نباتی به صورت حیوانی. جسم انسان خاک میگردد و به عالم جماد برمیگردد این انتقال از حالی به حال دیگر است. ولی روح انسانی حقیقت روحانیه دارد لذا تغییری در او پدید نمی آید.

جسم آدمی گاهی ضعیف میشود، علیل میگردد و عوارض گوناگون باعث اختلال در

بدن میشود ولی اثری در روح ندارد. از مریض شدن انسان روحش مریض نمیشود. از نایبائی چشم روح صدمه‌ای نمی‌بیند. مثلاً در موقع خواب جسم ساکن است احساس ندارد، گوش نمی‌شنود، چشم نمی‌بیند، دست و پا حرکت نمی‌کنند ولی روح سائر است از محلی به محل دیگر میرود، اشخاص را ملاقات میکند حرکت دارد می‌بیند می‌شنود ولی جسم هیچگونه احساسی ندارد. محیط به حقایق اشیاء است حالت موت را دارد ولی طائر است. اگر انسان فقط جسم بود باید مرده باشد ولی حقیقت دیگری وجود دارد. او کاشف اسرار است که آن فوق عالم جسمانی است و آن روح آدمی است که بقا اندر بقا است و تا ابد زنده و حی باقی میماند.

حضرت عبدالبهاء در این مورد میفرماید:

«چه بسیار میشود که رویائی در عالم خواب بیند آثارش سال بعد مطابق واقع ظاهر شود و همچنین چه بسیار واقع که مسئله‌ای را در عالم بیداری حل نکند در عالم رویا حل نماید. چشم در عالم بیداری تا مسافت قلبه مشاهده نماید ولیکن در عالم رویا انسان در شرق است غرب را بیند، در عالم بیداری حال را بیند در عالم خواب استقبال را بیند، در عالم بیداری بوسائط سریع در ساعتی نهایت بیست فرسخ طی کند، در عالم خواب در یک طرفه العین شرق و غرب را طی نماید... در وقت خواب این جسد مانند مرده است نبیند و نشنود و نه احساس کند و نه شعور دارد و نه ادراک یعنی قوای انسان مختل شود لکن روح زنده است و باقیست بلکه نفوذش بیشتر است. پروازش بیشتر است، ادراکاتش بیشتر است. اگر بعد از فوت جسد روح را فنائی باشد مثل این است که تصور نمائیم مرغی در قفس بوده به سبب شکست قفس هلاک گردیده و حال آنکه مرغ را از شکست قفس چه باک و این جسد مثل قفس است و روح بمثابة مرغ ما ملاحظه کنیم که این مرغ را بدون این قفس در عالم خواب پرواز است پس اگر قفس شکسته شود مرغ باقی و برقرار است بلکه احساسات آن مرغ بیشتر شود، ادراکاتش بیشتر شود، انبساطش بیشتر شود» (۱۰)

اگر جسد نقصان کلی یابد و در اثر سوانح و تصادف فلج شود یا عضوی از اعضاء از کار باز ماند و نتواند به وظایف خود عمل نماید روح را باکی از آن نقصان نیست زیرا بقای روح مشروط به بقای جسم نیست بلکه در عوض روح در نهایت قدرت و عظمت در عالم جسد سلطنت میکند. روح بعد از صعود به ترقیات خود ادامه میدهد اما از رتبه‌اش نمیگذرد یعنی در رتبه خود ترقی میکند مثل روح نباتی هر چه ترقی کند به رتبه روح حیوانی نمی‌رسد و روح حیوانی هر چه

ترقی نماید به رتبه روح انسانی نخواهد رسید همچنین است روح انسانی هر چه ترقی کند به رتبه روح القدس نمیرسد مثلاً حضرت عبدالبهاء میفرماید که «روح حقیقت پطرس هر چه ترقی کند به رتبه حقیقت مسیحی نمی‌رسد» هر کدام از این ارواح در دایره خود ترقی کنند اما انسان پس از صعود ترقی در کمالات دارد نه در رتبه. وقتی انسان در این جهان به رتبه انسانیت رسید کمال مطلوب را حاصل نموده دیگر بالاتر از آن رتبه برایش امکان ندارد مگر ترقی در کمالات در جهان پنهان.

حضرت عبدالبهاء میفرماید:

«جمیع کائنات نامتناهی صادر از جماد است اخص از جماد نبات است و اخص از نبات حیوان است و اخص از حیوان انسان. پس کائنات منتهی به انسان شد و انسان اشرف کائنات است و اگر این انسان هم چند روزی در این عالم زندگانی به تعب و مشقت کند و بعد معدوم شود عالم وجود او هام محض است و سراب بی‌پایان. این کون نامتناهی ممکن است چنین بیهوده و عبث باشد لا والله. هر طفلی ادراک کند که این جهان نامتناهی را حکمتی و این کائنات عظیمه را سری و ثمری و این کارخانه قدرت را سود و منفعتی و این مبادی را نتیجه‌ای والا زیان اندر زیان است این است که بعد از این حیات ناسوتی حیات ملکوتی است» (۱۱)

میدانیم که روح ترکیبی از عناصر جسمانی نیست لذا تحلیل ندارد اما چون تمام کائنات جسمانی از عناصر ترکیب میشوند به تحلیل منتهی میگردند. مثلاً گل از عناصر مختلفه ترکیب شده و بصورت گل در آمده لابد پس از مدتی تحلیل میشود و از بین میرود میفرماید «روح انسانی مجرد است ترکیب ندارد لذا تحلیل ندارد» اگر سؤال شود که روح کجاست که ما آن را نمی‌بینیم باید گفت که ندیدن دلیل عدم وجود نیست کما اینکه این گل انسان را نمی‌بیند و از وجود او بی‌خبر است و چون از عالم انسانی اطلاعی ندارد میگوید بجز عالم نبات عالم دیگر نیست زیرا از عوالم فوق خودش بی‌خبر است و میگوید انسان وجود ندارد و حیوان وجود ندارد در حالی که ندانستن او دلیل نمی‌شود برای اینکه هم حیوان وجود دارد و هم انسان مقصود این است که انسان چون از عالم روح خبر ندارد و او را نمی‌بیند میگوید روح کجاست همین انسان وقتی به عالم روحانی وارد میشود میبیند که روح وجود دارد. درک انسان به حقیقت روح در عالم ملکوت است نه در جهان خاک.

حضرت بهاء الله میفرماید:

«انسان فہرست اعظم و طلسم اقوم است فہرستی کہ در او مثال کل ما خلق فی الارض و السماء موجود۔ روح چون از تقیدات عرضیہ و شئونات ترائیہ فارغ شود جمیع مراتب را سیر نماید ہر چہ فراغتش بیشتر سیرش تندتر و ثابت تر و صادق تر اگر گفتہ شود کہ ہیکل انسانی در مقامی ملکوت است ہذا حق لاریب فیہ چہ کہ مثال کل در او موجود و مشہود۔ اگر چہ بعضی او را عالم اصغر نامیدہ اند ولکن نشہدو بانہ عالم کبیر و تغییر و اختلاف آن بہ سبب اسباب آخری بودہ و خواہد بود مثل تغییر ذائقہ مریض کہ از شیرینی تلخی ادراک مینماید این تغییر در شیرینی احداث نشدہ بلکہ ذائقہ تغییر نمودہ» (۱۲)

ترقیات آدمی در دنیای بعد بستگی تام بہ آن اعمالی است کہ ما در این دنیا مرتکب میشویم و نیز فضل و عنایت حق و همچنین دعا و مناجات و تضرع و زاری بہ درگاہ خداوند و طلب عفو و غفران از خطایا و دادن خیرات و مبرات و کمک بہ فقرا و اما نفوس ظالم و محبوب از حق ہر چند حیات دارند ولی نسبت بہ حیات مؤمنین حکم عدم دارند مثل ناخن و چشم ہر دو زندہ اند ولی حیات چشم قابل مقایسہ با ناخن نیست۔
حضرت بہاء اللہ میفرماید:

«الحمد لله الذی جعل الموت باباً للقاءہ و سبباً لوصالہ و علة لحیاتہ عبادہ و بہ اظہر اسرار کتابہ و ما کان مخزوناً فی علمہ انہ هوالمقتدر الذی لم یجزہ ظلم الظالمین و لم یمنعہ مطالع الظنون والاوہام» (۱۳)

حضرت عبدالہاء میفرماید:

«و اما قضیہ حادثہ موت بدانکہ روح انسانی مقدس و مجرد است و منزہ از دخول و خروج زیرا دخول و خروج و حلول و صعود و نزول و امتزاج از خصائص اجسام است نہ ارواح لہذا روح انسانی دخول در قالب جسمانی ننماید بلکہ تعلق باین جسم دارد و موت عبارت از انقطاع آن تعلق است۔ مثلش آئینہ و آفتاب است آفتاب در آئینہ دخول و خروجی ندارد و حلولی ننماید ولی تعلق بہ این آئینہ دارد و در او جلوه ننماید چون تعلق منقطع گردد آئینہ از روشنی و لطافت و جلوه باز ماند لہذا تعبیر خروج روح از جسد تعبیر مجازیست نہ حقیقی و این تعلق شاید بہ تدریج منقطع گردد و شاید فوری باشد» (۱۴)

مردن بریدن و انقطاع از این جهان نیست بلکہ استمرار وجودی است۔ روح آدمی مانند آفتاب است و جسد مانند سحاب وقتی کہ اسباب مانعہ یعنی جسد تحلیل یافت خورشید بہ

نور افشانی خود ادامہ میدہد چنانچہ ابر مانع رسیدن نور خورشید بہ زمین می شود اما خورشید در نہایت قوت و قدرت ہمیشہ ظاہر است ولو اینکه ابرہای غلیظی مانع پرتو خورشید شوند فقط موقتاً از نور آن جلوگیری مینمایند۔

حضرت بہاء اللہ در تشریح اینکه در موقع حیات اگر صدمہ ای بہ مشاعر انسان وارد شود آیا روح صدمہ ای خواہد دید در لوحی میفرماید:

«معلوم آنجناب بودہ کہ روح در رتبہ خود قائم و مستقر است و اینکه در مریض ضعف مشاہدہ میشود بہ واسطہ اسباب مانعہ بودہ والا در اصل ضعف بروح راجع نہ مثلاً در سراج ملاحظہ نمائید مضئی و روشن است ولکن اگر حائلی مانع شود در این صورت نور او ممنوع مع آنکہ در رتبہ خود مضئی بودہ و لکن باسباب مانعہ اشراق نور منع شدہ و همچنین مریض در حالت مرض؛ ظہور قدرت و قوت روح بہ سبب اسباب حائلہ ممنوع و مستور ولکن بعد از خروج از بدن بہ قدرت و قوت و غلبہ ای ظاہر کہ شبہ آن ممکن نہ و ارواح لطیفہ طیبہ مقدسہ بہ کمال قدرت و انبساط بودہ و خواہند بود۔ مثلاً اگر سراج در تحت فانوس حدید واقع شود ابداً نور او در خارج ظاہر نہ مع آنکہ در مقام خود روشن بودہ... و همچنین ملاحظہ در ضعف وجود ثمرہ نمائید در اصل شجرہ کہ قبل از خروج از شجر مع آنکہ در شجر است بہ شائی ضعیف کہ ابداً مشاہدہ نمیشود و اگر نفسی آن شجر را قطعہ قطعہ نماید ذرہ ای از ثمر و صورت آن نخواہد یافت ولکن بعد از خروج از شجر بطراز بدیع و قوت منیع ظاہر چنانچہ در اثمار ملاحظہ میشود و بعضی از فواکہ است کہ بعد از قطع از سدرہ لطیف میشود» (۱۵)

و در لوح دیگری در جواب سئوال باینکہ روح بعد از خرابی بدن بکجا راجع میگردد میفرماید:

«اگر بہ حق منسوب است بہ رفیق اعلی راجع لعمر اللہ بہ مقامی راجع میشود کہ جمیع السن و اقلام از ذکرش عاجز است۔ ہر نفسی کہ در امر اللہ ثابت و راسخ است بعد از صعود جمیع عوالم از او کسب فیض می نمایند۔ اوست مایہ ظہور عالم و صنایع او و اشیاء ظاہرہ در او بامر سلطان حقیقی و مربی حقیقی۔ در خمیر ملاحظہ نمائید کہ محتاج است بہ مایہ و ارواح مجردہ مایہ عالمند تفکر و کن من الشاکرین» (۱۶)

در الواح کثیری زیارت میکنیم کہ ارواح قدسیہ بعد از صعود حقیقت ملکوتیہ می یابند و مقدس از عوارض ناسوتیہ میشوند و در عوالم خوش روحانی مقر و منزل گیرند حضرت بہاء اللہ

در باره این ارواح مجرد و نفوس مقدسه مومنه که در این جهان منقطع از همه چیز بودند و طالب رضای الهی و مستقیم در امر الله بودند میفرمایند

«ارواح مستقیمه مجرد که مقدس از شئون ارضند مری عالم بوده و هستند لعمر الله بعد از صعود میهن و محیط اند لم یزل و لایزال این مقام مستور بوده و به خاتم حفظ الهی مختوم و در خزانه عصمت محفوظ. ارواح مقدسه مجرد که از این عالم به نور انقطاع صعود نمایند سبب بزرگند از برای تربیت عالم و ظهور صنایع و حکم» (۱۷)

و در لوح دیگر باین عنایت عظمی و موهبت کبری مفتخر میفرمایند:

«قسم به آفتاب افق معانی که آنچه از قلم اعلی در باره نفوسی که بافق ابهی صعود نموده اند جاری و نازل میشود همان حین آن ارواح مجرد را قوت عطا میفرماید و هم چنین بر عزت و رفعت و نعمت و راحتشان بیفزاید. حکمت بالغه این مقامات راستر فرموده لحفظ عباد» (۱۸)

برای روح انسان توقف نیست و تدنی نیز نیست بلکه دائما در ترقی است. عقل و روح از بدو وجود بسوی کمال پیش میروند تا انسان بدرجه ای رسد که حیات روحانی پیدا کند انکشافات روحانیه روح را بطرف کمال رهبری مینماید آن کمالات و فضائل انتهائی ندارد. جوهر روح باقی و دائمی است و فنا و را اخذ نمی نماید کاشف اسرار و رموز است و مطلع بر احوال و حقایق خود.

حضرت عبدالبهاء در باره انکشافات روحانیه میفرمایند:

«کشفیات روحانیه بر دو قسم است یک قسم رویای انبیاء است و اکتشافات روحانیه اصفیاء و رویای انبیاء خواب نیست بلکه اکتشافات روحانی است و این حقیقت دارد میفرماید که شخصی را در چنین صورتی دیدم و چنین گفتم و چنان جواب داد این رویا در عالم بیداری است نه خواب بلکه اکتشافات روحانی است که بعنوان رویا میفرماید... این کشفیات واقعه که مطابق حقیقت است مانند رویا است که آن ادراک روحانی است و الهام رحمانی و الفت ارواح انسانی» (۱۹)

زندگانی آدم در طول حیات مانند کتابی است که از اول تا انتها نوشته شده است و هر روز یکی از صفحات کتاب بشمار میروند در این کتاب اعمال و رفتار روزانه ما ثبت میگردد. وقتی کتاب تمام گشت و زمان بررسی آن فرا رسید آنوقت معلوم می شود که در آن عالم وضع ما چگونه است آیا قربیت الهیه نصیبمان میگردد و یا دوری از مواهب آسمانی. حضرت بهاء الله در لوحی باین مضمون دنیای ما را تشریح میفرمایند. میفرمایند در هر ورقی از اوراق دنیا یعنی از دفتر زندگانی ما اسرار و رموزی نهفته است که تنها خداوند آگاهی بدان دارد و ما از آنچه کرده ایم

خبر نداریم یعنی فراموش نموده ایم که چه کرده ایم بهمین سبب باید شب و روز به درگاه خالق یکتا تضرع و زاری نمائیم تا بما آگاهی عنایت فرماید و عنایتش را از ما دریغ نفرماید. حضرت بهاء الله میفرمایند:

«ارواح مقدسه که به کمال تقدیس و انقطاع عروج می نمایند سبب و علت ظهورات بدیعه و بروزات منیعه بوده و هستند و اگر این عبد بخواهد تأثیرات آن ارواح را در باطن و ظاهر عالم ذکر نماید مدتها باید مشغول تفصیل این مقام شود لعمر الله اگر چشمی باز شود و ادراک این مقام نماید البته بانفاق عالم پردازد لویکون منه چه رسد باین جانها ضعیف تحیف بی قدر و این مالهای فانیه غیر باقیه» (۲۰)

و در لوح دیگر چنین میفرمایند:

«اگر مراتب موحدین و مخلصین و موقنین اقل از سم ابره بر اهل عالم ظاهر شود کل موت را بر حیات ترجیح دهند و قصد رفیق اعلی نمایند سبحان الله موت در حبش علت حیات ابدی و بقاء سرمدی گردد. در زحمت موت راحتها مقدر و در عذابش نعیم باقی مستور هنیا لمن فاز براحة لا تبدله القرون ولا تغیره الاعصار موقنین را این نقل مکان سبب ورود در جنت علیا است و علت حصول نعمائی که غیر از حق قادر بر احصاء آن نبوده و نیست و لکن حکم محکم الهی از برای اشرار نار است و از برای ابرار نور. اگر جمیع عالم قلم شود و افلاک و ارض لوح و بحور عالم مداد از شرح مقام موحدین و نعماء مقدره مخصوص ایشان بر نیاید» (۲۱)

در الواح و آثار مبارکه زیارت میکنیم که طلعات مقدسه احبار را در مواقع مصیبت و فوت فرزندان یا دیگر اقربا و یا دوستان و آشنایان نزدیک آنان را به صبر و شکیبائی امر میفرمایند و متذکر میشوند که عزیزشان از بین نرفته و فانی و معدوم نگشته است بلکه در ملکوت الهی حی و حاضر است و زنده و جاوید میباشد و در همان حال متذکر گشته اند که گریه و بی قراری و طلب بخشش باید برای آنانی کرد که حیات ابدیشان فانی شده و از قربیت الهی دور مانده اند.

در این مقام لوحی از حضرت بهاء الله زیارت میکنیم که چنین میفرمایند:

«ای مادر از فراق پسر منال بلکه بیال این مقام شادی و سرور است نه مقام کدورت و احزان، قسم به آفتاب صبح حقیقت که در مقامی ساکن است که وصف آن به قلم نیاید و ذکر آن به بیان اتمام نپذیرد. مقررش در افق اعلی و رفیقش و صاحبش ارواح مقدسه مجرد و طعامش نعمت باقیه مکنونه. اگر بر جمیع من علی الارض آن مقام اقدس ابهی بقدر سم ابره تجلی نماید

کل از فرح و سرور هلاک شوند. همچو میدان که فانی شده در ملک باقی به بقاء الله باقی خواهد بود این جای شکر است نه شکایت اگر فرح از تو مشاهده کند بر سرورش بیافزاید و اگر حزن ببیند محزون شود. به ذکر الله مشغول باش و بفرح تمام به ثنائیش ناطق شو. حق منیع با تو است از پدر مهربان تر است و از پسر مشفق تر» (۲۲)

حال ببینیم که اعتقادات سایر ادیان و مذاهب درباره بقای روح انسانی چه بوده. حضرت بودا حیات ابدی و بقای روح را پس از مرگ و سیر آن را در عوالم الهی از مراتب معنوی میدانست و یکی از اصول تعالیم حضرتش می شمرد و در موقع صعود به اطرافیاناش سپرد که هر موجودی که متولد میشود و لباس هستی میپوشد باقی و پایدار نیست و محکوم به مرگ است. در آئین ژاپونی یا مذهب شینتو روح مردگان معدوم نشده در عالمی دیگر به بقای خود ادامه میدهد و پس از طی مدارج کمال به مقام الهه خواهد رسید و این با اصول مذهب بودائی که معتقد به تناسخ بودند مابینت داشت از این رو بودائیهها تغییر و تفسیر جدیدی کرده گفتند که روح مردگان تا یکصد سال پس از وفات در جهان ارواح خواهد ماند و سپس برای جزای اعمال باین جهان مراجعت خواهد نمود. حضرت زردشت سرگذشت روح آدمی را پس از مرگ بدینگونه شرح میدهد که روح انسان پس از مرگ ۳ روز با بدن همبستگی دارد تا تکلیف او معین شود. روان راستکاران در شب سوم در برابر دختری زیبا قرار می گیرند که وجدان پاک و بی آرایش آنهاست و آن دوشیزه طنز پس از عبور از ۳ مراحل مختلف که گفتار نیک، کردار نیک و اندیشه نیک باشد آنان را وارد بهشت جاودان میسازد ولی افراد گناهکار در مقابل عفریتی هولناک قرار میگیرند تا آنان را بدوزخ راهنمائی کند و اما در دیانت اسلام بقای روح پس از مرگ اصل معاد را استوارتر و مسئله مجازات و مکافات در جهان بعد را ثابت و روشن میدارد و نیکوکاران را به حیاتی پر نشاط و خوب و ابدی نوید میدهد. حضرت محمد در سوره الحجر در قرآن مجید میفرماید: «خلق کردم انسان را از خاک زمین مثل کوزه گر و دمیدم در او از روحم» (خدا و بشر ۳۲۶ تا ۳۶۹)

حضرت عبدالبهاء میفرماید:

«در خصوص عالم بعد از موت سؤال نموده بودید آن عالم به تصور و عبارات این عالم مشهود و معلوم نگرده مختصر مذکور میشود که این عالم بالنسبه به آن عالم به منزله رحم است همچنان که در عالم رحم بیان این عالم خارج باین عظمت ممتنع و محال بود به همچنین بیان آن

عالم الهی به الفاظ و عبارات این عالم مستحیل و غیر ممکن است. بیان عالم پاک چگونه در جهان خاک ممکن. حقایق کمالات الهیه چگونه در عالم ظلمات ترابیه کشف و مشهود گردد» (۲۳)

میدانیم که ارواح مجرده طیبه در مرتبه اعلی و ارواح ضعیفه در مراتب سفلی قرار میگیرند که البته ارواح طبقات سفلی از درک حقایق عالم بالا محرومند ولی آنان که در سقع واحدند از احوال یکدیگر با خبر میشوند و با هم مجالست و موانست دارند و به احوال هم واقف و محیط بر همه حقایقند.

اگر در این جهان به شناسائی مظهر ظهور فائز شویم و بدستورات او عمل نمائیم باید امیدوار باشیم که روحمان مستعد برکات و عنایات الهیه میگردد و آن وقت از مرگ هراسی نخواهیم داشت و مرگ را موهبتی آسمانی و رحمتی الهی می پنداریم.

حضرت بهاء الله میفرماید:

«اگر الیوم مقامات نفوس موقنه ذکر شود بییم آنست از فرط سرور بعضی هلاک شوند... لعمر الله نفسی که از نفسی در این امر بر آید معادله نمی نماید باو کنوز ارض طوبی لمن فاز و ویل للغالین» (۲۴)

نیده ای از نصوص مبار که حضرت عبدالبهاء درباره بقای روح

«اما ترقیات روح بعد از صعود به ملکوت مجرد از مکان و زمان است و ترقیات بعد از صعود ترقیات کمالی است نه مکانی. مانند ترقی طفل از عالم جنینی به عالم رشد و عقل و از عالم نادانی به عالم دانائی و از مقام نقص به عالم کمال و چون کمالات الهیه نامتناهیست لهذا ترقی روح را حدی معلوم نه» (۲۵)

و نیز میفرماید:

«قوت و نفوذ روح بدون واسطه جسد شدیدتر است لهذا اگر آلت معطل شود صاحب آلت در کار است. مثلاً اگر قلم معطل شود، بشکند کاتب حی و حاضر، و اگر خانه خراب شود صاحب خانه باقی و برقرار این از جمله براهینی است که دلیل عقلی است بر بقای روح اما دلیل دیگر این جسد ضعیف شود فربه گردد مریض شود صحت پیدا کند... خلاصه جسد نقصان کلی یابد باز روح بر حالت اصلی و ادراکات روحانی خویش باقی و برقرار نه نقصانی یابد و نه مختل گردد» (۲۶)

و نیز میفرماید:

«و اما تساوی ارواح در عالم اعلی مقصود این است که ارواح مؤمنین در وقت ظهور در

عالم جسد متساویند و کل طیب و طاهر اما در این عالم امتیاز پیدا خواهند کرد بعضی مقام اعلی یابند و بعضی حد اوسط جویند و یا در بدایت مراتب این تساوی در مبداء وجود است و این امتیاز بعد از صعود» (۲۷)

و نیز میفرمایند:

«چون جسد به خدمت عالم انسانی پردازد یعنی مثلاً پرستاری مریضان کند و تقویت ضعیفان نماید و در سبیل الهی شهید شود و فدا گردد این سبب ترقی روح است و هم چنین چشم جسمانی چون مشاهده روی احبا کند و گوش جسمانی چون وصایا و نصایح جمال مبارک استماع نماید و ندای آسمانی بشنود این سبب ترقی روح است و وسیله اصلیه ترقی روح ایمان و ایقان و عرفان است و گفتار و رفتار به موجب تعالیم بهاء الله» (۲۸)

و نیز میفرمایند:

«روح انسانی بر حالت واحده است نه به مرض جسد مریض شود و نه به صحت جسم صحیح گردد... پس معلوم و محقق گشت که روح غیر جسد است و بقایش مشروط به بقای جسد نیست» (۲۹)

(بقای روح و ترقیاتش در عالم بعد)

- ۱- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۲ صفحه ۹۰
- ۲- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۳ صفحه ۱۰۰
- ۳- امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۴۴
- ۴- مذاکرات حضرت عبدالبهاء صفحه ۱۶۹
- ۵- منتخبات آثار حضرت بهاء الله صفحه ۱۰۵
- ۶- امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۷۷
- ۷- مجموعه الواح جمال مبارک چاپ قاهره صفحه ۹۸
- ۸- بشارة النور صفحه ۴۶۵
- ۹- کتاب مستطاب اقدس آیه ۱۴۸ صفحه ۱۴۰
- ۱۰- مذاکرات حضرت عبدالبهاء صفحه ۱۷۲-۱۷۱
- ۱۱- مائده آسمانی جلد ۵ صفحه ۵۵
- ۱۲- امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۲۲
- ۱۳- مائده آسمانی جلد ۸ صفحه ۹۵
- ۱۴- امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۶۸
- ۱۵- منتخبات آثار حضرت بهاء الله صفحه ۱۰۴
- ۱۶- منتخبات آثار حضرت بهاء الله صفحه ۱۰۸
- ۱۷- امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۷۹
- ۱۸- اقتدارات صفحه ۳۷
- ۱۹- مذاکرات حضرت عبدالبهاء صفحه ۱۹۰
- ۲۰- مائده آسمانی جلد ۸ صفحه ۱۴۴
- ۲۱- امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۹۶
- ۲۲- نار و نور صفحه ۴
- ۲۳- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۳ صفحه ۲۷
- ۲۴- منتخبات آثار حضرت بهاء الله صفحه ۱۵-۱۴
- ۲۵- لوح بافتخار خانم الا گوذال کوپر صفحه ۱۷۳
- ۲۶- مذاکرات حضرت عبدالبهاء صفحه ۴۰۵
- ۲۷- مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۳ صفحه ۶
- ۲۸- مجله پیام بهائی شماره ۱۱۲-۱۱۳ صفحه ۱۷۳
- ۲۹- مذاکرات حضرت عبدالبهاء

درجات روح از جمادات تا انسان

طبق بیان حضرت عبدالبهاء در کتاب مفروضات کلیه ارواح در پنج نوع تقسیم میشوند: روح نباتی، روح حیوانی، روح انسانی، روح آسمانی و روح القدس. در لوح دکتر فورال میفرمایند که جماد هم روح و حیات دارد. جمیع کائنات حیات دارند و زنده اند چنانچه در قرآن میفرمایند «کلشیئی حی» جماد حیات دارد ولی نسبت به اقتضای عالم جمادی و در همان لوح میفرمایند: «مسلم است که جماد روح دارد حیات دارد ولی باقتضای عالم جماد چنانکه در نزد طبیعیون نیز این سر مجهول مشهود شده که جمیع کائنات حیات دارد» (۱)

و نیز میفرمایند:

«فاعلم بان الارواح تنقسم بروح حیوانیه و روح انسانیه و روح رحمانیه و روح لاهوتیه» (۲)

و نیز میفرمایند:

«و اما ما سئلت عن الروح و رجوعه الی هذا العالم الناسوتی و الجسد العنصری. اعلم ان الروح کلیاته تنقسم الی الاقسام الخمسه روح نباتی روح حیوانی روح انسانی روح ایمانی روح قدسی الهی» (۳)

روح نباتی

حضرت عبدالبهاء درباره روح نباتی میفرمایند:

«آن قوه ایست که از ترکیب عناصر و امتزاج مواد به تقدیر خداوند متعال و تدبیر و تأثیر و ارتباط با سائر کائنات حاصل شود. مثل الکتریک که از ترکیب بعضی اجزاء حاصل و پیدا میشود و چون این اجزاء و عناصر از هم تفریق شود آن قوه نامیه نیز محو گردد. مثل اجزای الکتریک که به محض تفریق اجزاء قوه الکتریک نیز مفقود و متلاشی شود این روح نباتی است» (۴)

روح نباتی مبدء قوه نامیه است یعنی در نبات قوه نامیه وجود دارد که اختصاص به روح نباتی دارد.

و نیز میفرمایند:

«اما روح نباتی قوه نامیه است که از تأثیر کائنات سایره در دانه حاصل میشود» (۵)

و نیز میفرمایند:

«اما الروح النباتی القوة النباتیه التي تنبعث عن امتزاج العناصر المفردة و معاونتة الماء و الهواء و الحراره» (۶)

روح حیوانی

حضرت عبدالبهاء درباره روح حیوانی میفرمایند:

«بعد از آن روح حیوانی است آن نیز چنین است از امتزاج عناصر است که ترکیب میشود ولی این ترکیب مکمل تر است و به تقدیر رب قدیر امتزاج تام پیدا میکند و روح حیوانی که عبارت از قوه حساسه است پیدا شود و احساس حقایق محسوسه از مبصر و منظور و مسموع و مطعوم و مشموم و ملموس نماید آن نیز بعد از تفریق و تحلیل این اجزای مرکبه بالطبع محو میشود مانند این چراغ که مشاهده مینمائید که چون این روغن و فتیل و آتش با هم جمع شود روشنائی حاصل گردد و لکن چون روغن تمام شود و فتیل بسوزد آن نور نیز محو گردد» (۷)

فرق بین روح حیوانی و روح انسانی آن است که حیوان نفس ناطقه ندارد نفس ناطقه کاشف اسرار جهان است بشرطی که از روح مدد گیرد والا مغلوب شهوات است.

روح حیوانی که مبدء قوه حساسه است یعنی که در حیوان قوه حساسه وجود دارد که اختصاص به روح حیوانی دارد.

حضرت عبدالبهاء میفرمایند:

«فاما الروح الحيوانیه التي مشتركة بين الانسان و الحيوان. انها فانیة فی ذاتها و معدومة عند انعدام الاجساد و اضمحلال الاجسام لانها من مواد العناصر كلما كانت مادتها قابلة للانعدام و متغيرة فی تتابع الزمان فلا بدانها تفنی» (۸)

و نیز میفرمایند:

«و اما الروح الحيوانی فهو قوه حساسة منبعثة عن امتزاج و امتصاص عناصر حسية متولدة فی الاحشاء مدرکة للمحسوسات» (۹)

و نیز میفرمایند:

«اما روح حیوانی یک قوه جامعه حساسه است که از ترکیب و امتزاج عناصر تحقق یابد و چون این ترکیب تحلیل جوید آن قوه نیز محو و فانی گردد. مثلش مثل این سراج است که چون این روغن و فتیل و آتش جمع و ترکیب شود این سراج روشن شود و چون این ترکیب تحلیل گردد یعنی اجزاء مرکبه از یکدیگر جدا شود این سراج نیز خاموش گردد» (۱۰)

روح آسمانی یا روح رحمانی

حضرت عبدالبهاء درباره روح آسمانی میفرماید:

«اما روح در مرتبه چهارم روح آسمانی است. آن روح ایمانی و فیض رحمانی است آن از نفثات روح القدس است که بقوه الهیه سبب حیات ابدیه شود. آن قوه ایست که انسان ارضی را سماوی کند و انسان ناقص را کامل نماید، کثیف را پاک کند ساکت را ناطق نماید، اسیر شهوات نفسانیه را مقدس و منزّه کند جاهل را عالم نماید» (۱۱)

انسان به حیات روحانی زنده است یعنی احتیاج به تولد ثانویه دارد که عبارت از این است که فیض روح القدس شامل حالش گردد. وقتی که حیاتش مملو از کمالات معنویه و فضائل انسانیه و صفات رحمانیه گشت متصف بروح ایمانی و فیض الهی میگردد در این صورت دارای روح آسمانی میشود. اهل زمین است پرواز در ملکوت دارد انسانی است خاکی راه بسوی افلاک میبرد. حیات جسمانی دارد سیر در حقیقت جهان بالا میکند. روح آسمانی انسان را از همه چیز منقطع و مستغنی میکند و بقوه الهیه در پی حیات ابدی و جاودانی میگردد و روحش عوالم خوش قدسی را جستجو مینماید.

حضرت عبدالبهاء میفرماید:

«و اما الروح الرحمانیه التي من امر الله فهي عبارة عن القوة القدسیه و التائیدات الربانیه و التوفیقات الصمدانیه و المعارف الالهیه و العلوم السماویه التي یوید الله بها من یشاء من عبادہ الصالحین و بها یحصل لهم المکاشفة الغیبیه و المشاهدات الالهیه و یفوزون بالرحمة الکاملة السابقه و النعمه السابغه و یدخلون فی جنة الاحدیة و الحدیقة و یطربون و یخبرون بما اعطاهم الله من فضله و یشکرونه علی نعمائه و الاثمه» (۱۲)

و نیز میفرماید:

«حیات روحانی حیاتیتست که عالم انسانی به آن روشن. حیاتی است که انسان از حیوان ممتاز. حیاتیتست که ابدی است، سرمدی است. پر تو فیض الهی است... ملاحظه کنید نفوس را که حیات روحانی مکمل از برای آنها فنائی نبود اضمحلالی نبود. از زندگانی نتایجی گرفتند و ثمره‌ای بردند آن ثمره چه چیز است آن قربیت الهیه است. آن حیات ابدیه است، نورانیت سرمدیه است، آن حیات بقا است آن حیات ثبات است، آن حیات روشنائی و سایر کمالات انسانی» (۱۳)

و نیز میفرماید:

«اصل حیات انسان حیات روحانی است. این حیات روحانی انسان نتیجه دارد، این حیات روحانی انسان باقی است، این حیات روحانی انسان ابدی است، این حیات روحانی انسان عزت سرمدی است... لهدا شما ابدی هستید، سرمدی هستید، باقی هستید، روشن هستید، و از حیات شما نتایج عظیمه حاصل» (۱۴)

و نیز میفرماید:

«حیات روحانی انسانی بعد از صعود از عالم جسمانی است چنانکه حیات جسمانی انسانی بعد از تولد از عالم رحم بود هر چند در بطن مادر حیاتی داشته ولی آن حیات بی فرح و ثمر بود چون از رحم مادر تولد یافت و باین جهان قدم نهاد حیات جسمانی مکمل شد. و همچنین در این جهان هر چند انسان حیات روحانی دارد ولی حیاتش مثل حیات جنین است. وقتی که از این عالم به عالم ملکوت شتابد و به جهان الهی رود آن وقت حیات روحانی تام یابد» (۱۵)

و نیز میفرماید:

«نفوسی که حیات روحانی داشتند اینها در ملکوت الهی الی الابد مانند ستاره درخشیدند عزت ابدیه دارند، در محفل تجلی الهی هستند، از مائده آسمانی مرزوقند، از مشاهده جمال الهی مستفیضند، عزت ابدیه از برای آنها است، در جمیع مراتب الهی حتی در عالم ناسوت. ملاحظه کنید می بینید آثار اینها باقی است، ذکر اینها باقی است» (۱۶)

روحی ایمانی

حضرت بهاء الله میفرماید:

«هر کس از جام حبّ نصیب برداشت از بحر فیوضات سرمدیه و غمام رحمت ابدیه حیات باقیه ابدیه ایمانیه یافت و هر نفسی که قبول نمود به موت دائمی مبتلا شد و مقصود از موت و حیات که در کتب مذکور است موت و حیات ایمانی است» (۱۷)

از قبل اشاره شد و ذکر برخی از صفات و ملکات اهل ایمان از قبیل عبودیت و خدمت، تسلیم و رضا، توکل و تفویض، فنا فی الله، و ترک اسماء موهومه توضیح داده شد اینگونه صفات سرچشمه روح لطیف ربانی صادر از امر الهی است که هر که دارای این صفات باشد قربیت الهیه نصیبش میگردد و در ملکوت عزت مقرر میگردد همه آن خضائل ممدوحه و فضائل محبوبه ناشی از فضل حق است در آیه از آیات گفته شده است که جملگی «قل انه من امر ربی». در اکثر الواح مانند رساله هفت وادی و چهار وادی و نیز در کلمات مبارکه مکنونه عربی

و فارسی و تعداد بیشماری از نصوص دیگر هر کجا که کلمه روح به میان آمده مربوط به مراتب ایمانیه و مقامات روحانیه اطلاق شده ولی هر کجا از نفس ذکر گردیده منظور تعلقات دنیوی و هواهای شیطانیه ذکر شده.

در بسیاری از الواح تأکید به عوالم الهیه و سلوک در منهج عز رحمانیه گشته مقصود و منظور این بوده که روح که لطیفه ایست روحانی بروح ایمانی تبدیل گردد.

حضرت عبدالبهاء در مورد روح ایمانی میفرماید:

«روح انسانی که مابه الامتیاز انسان از حیوان است همان نفس ناطقه است و این دو اسم یعنی روح انسانی و نفس ناطقه عنوان شیئی واحد است و این روح که باصطلاح حکما نفس ناطقه است محیطه بر کائنات سائره است و بقدر استطاعت بشریه اکتشاف حقائق اشیاء نماید و بر خواص و تاثیر ممکنات و کیفیت و خصائص موجودات اطلاع یابد ولی تا بروح ایمانی مؤید نگردد مطلع باسرار الهیه و حقایق لاهوتیه نشود مانند آئینه است هر چند صاف و لطیف و شفاف است ولی محتاج به انواز است تا پرتوی از آفتاب بر او بتابد اکتشاف اسرار الهی نماید» (۱۸)

برای رسیدن به مرحله روح انسانی بروح ایمانی باید قلب را که محل تجلی سلطان احدیت است پاک و طاهر نمود و از عالم ایمان به عالم ایقان صعود کرد و لطیفه روح را از آب و گل این دنیای فانی منزه نمود و به صفت ممتاز خضوع و خشوع و مودت آراسته گشت تا قابل بساط انس و محفل قدس شد در این مرحله است که دیگر زرق و برق این جهان و همه متعلقاتش در نظر پیشیزی جلوه نمیکند و علاقه‌ای به آنها پیدا نمی‌نماید آن وقت در ازای این خصائل پسندیده قربیت الهیه شامل حالش میگردد و همه جان و روانش بروح ایمانی مزین میشود.

حضرت عبدالبهاء در خطابه‌ای که در پاریس ایراد نمودند میفرمایند:

«در عرف روحانین روحی که گفته میشود مقصد این روح نیست مقصود آن روح ابدی است، آن حیات آسمانی است، آن روحی است که حضرت مسیح میفرماید که باید به آن روح انسان تعمید شود تا به آن روح تعمید نشود در ملکوت الهی داخل نمیشود و همچنین در انجیل میفرمایند آن کسیکه متولد از جسد شده جسد است و آن مولودی که از روح متولد شده روح است و همچنین میفرماید بگذار مرده‌ها دفن کنند زیرا آن نفوسی که مؤمن بالله نیستند هر چند روح انسانی دارند اما از روح حقیقی ایمانی محروم‌اند لهذا حکم اموات را دارند، هر چند حیات ناسوتی دارند ولی از حیات ملکوتی محروم‌اند» (۱۹)

و نیز در لوحی میفرمایند:

«أما الروح الايماني الملكوتي عبارة عن الفيض الشامل و الفوز الكامل و القوة القدسيه و التجلي الرحمانی من شمس الحقیقة علی الحقائق النورانيه المستفیضه من حضرة الفردانيه و هذا الروح به حياة الروح الانسانی» (۲۰)

روح القدس یا روح لاهوتی

حضرت عبدالبهاء درباره روح القدس میفرماید:

«روح القدس واسطه بین حق و خلق است مثل آئینه است مقابل آفتاب. چگونه آئینه مقدس اقتباس انوار از آفتاب کند و بدیگران فیض رساند به همچنین روح القدس واسطه انوار تقدیس است که از شمس حقیقت به حقائق مقدسه رساند و او متصف به جمیع کمالات الهیه است در هر وقت ظهور کند عالم تجدید گردد» (۲۱)

و در بیان دیگر میفرماید:

«فیض روح القدس میزان صحیح است که در آن ابدأ شک و شبهه نیست و آن تأییدات روح القدس است که به انسان میرسد و در آن مقام یقین حاصل میشود» (۲۲)

مقصود از روح القدس تجلی اشعه رحمت پروردگار است. چیزی نیست که بشود آن را مشاهده کرد و یا با دست لمس نمود بلکه جوهر اشراقات انوار الهی است که بر قلوب میتابد و روحانیت در شخص جلوه میکند بهمین علت جمال اقدس ابهی می‌فرمایند «اگر فیض روح القدس طلبی با احرار مصاحب شو»

از طرفی میفرمایند که روح القدس واسطه ذات غیب منیع و خلق میباشد یعنی با ظهور و بروزش روح و جان تازه به کالبد بشر میدهد و حقیقت جوهر انسان را روحی جدید عطا میفرماید. ظهور کلیه مظاهر مقدسه ظهور چنین فیضی به عالم ادنی است که قوت و استعداد خاصی در قطب آفاق پدید می‌آورد و دوره جدیدی تأسیس مینماید و هیاکل بیجان بشر را خلعت نو می‌پوشاند و عالم ترابی را بهشت برین میفرماید حضرت عبدالبهاء در کتاب مستطاب مفاوضات در بیان روح القدس میفرماید:

«قیام ظهوری اگر مقصد تجلی باشد نه تجزی گفتیم آن قیام و تجلی روح القدس و کلمه است که به حق است... پس روح القدس و کلمه تجلی حق است و روح و کلمه عبارت است از کمالات الهی... و بدانکه از قیام کلمه و روح القدس به حق قیام تجلی ظهوری... تبارک‌الله عن

کل ما لاینبغی لتنزیهه و تقدیسه و تعالی علوا کبیراً شمس حقیقت چنانکه گفتیم لم یزل بر حالت واحده بوده... این است که که حضرت مسیح در انجیل میفرماید پدر در پسر است یعنی شمس حقیقت در این آئینه جلوه نموده است» (۲۳)

و نیز در خطابه‌ای در پاریس میفرماید:

«جمیع مظاهر الهیه چون مؤید باین روح (روح القدس) بودند یکی هستند حقیقت تعالیمشان باین روح یکی است زیرا روح القدس یکی است» (۲۴)

یکی از اماء غربی از حضرت عبدالبهاء سؤال نمود که مقصود از روح القدس چیست حضرتش در تشریح معنی و منظور از روح القدس بیاناتی باین مضمون فرمودند که روح القدس عبارت است از رحمت و فیض خداوند و در مقامی روح القدس تجلی حق است بر قلوب صافیه و در مورد اینکه روح القدس حلول بر حواریون کرده فرمودند:

«این حلول روح القدس نه مثل حلول هوا در جوف انسان است. این تعبیر و تشبیه است نه تصویر و تحقیق بلکه مقصد مثل حلول آفتاب در مرآت است یعنی تجلی او ظاهر شود. حواریون بعد از صعود مسیح مضطرب شدند آراء و افکارشان متشتت و مختلف شد بعد ثابت و متحد گشتند... از راحت و مسرت این جهان گذشتند و جسم و روح را فدای جانان نمودند... پس حلول روح القدس عبارت از این است که منجذب به روح مسیحائی شدند و استقامت و ثبوت یافتند و به روح محبت الله حیات جدید حاصل نمودند و حضرت مسیح رازنده و معین و ظهیر دیدند» (۲۵)

حضرت عبدالبهاء در بیانی دیگر درباره روح القدس چنین میفرماید:

«مقصود از روح القدس فیض الهی است و اشعه ساطعه از مظهر ظهور زیرا شعاع آفتاب حقیقت مرکزش مسیح بود و از این مرکز جلیل حقیقت مسیح فیض الهی بر سائر مرایا که حقائق حواریون بود اشراق نمود. مقصود از حلول روح القدس بر حواریون این است که آن فیض جلیل الهی تجلی و افاضه بر حقائق حواریون نمود... حقائق معقوله مثل عقل و حب و علم و تصور و فکر آنان را دخول و خروج و حلولی نیست بلکه عبارت از تعلق است. مثلاً علم که عبارت از صورت حاصله عندالعقل است آن امری است معقول و دخول و خروج در عقل امر موهوم بلکه تعلق حصولی دارد مانند صور منطبقه در آئینه... نهایت این است که روح القدس مانند آفتاب جلوه در مرآت نمود» (۲۶)

اینک نصوصی چند از الواح حضرت عبدالبهاء درباره اینکه عالم محتاج روح القدس است

«هر قدر عالم انسانی ترقی نماید باز ممکن نیست بدرجه کمال رسد الا به ترتیب روح القدس»

«مادیت محتاج روح است و عالم جسمانی محتاج نفعات روح القدس»

«روح القدس واسطه بین حق و خلق است»

«روح القدس واسطه انوار تقدیس است که از شمس حقیقت بحقائق مقدسه رساند.»

«مقصود از روح القدس فیض الهی است»

«نفعات روح القدس است که حیات ابدیه میدهد»

«اگر نفسی از فیوضات روح القدس محروم شد میّت است ولو کمال صوریه داشته باشد و دارای صنایع و علوم باشد»

«ترویج این وحدت عالم انسانی که جوهر تعلیم مظاهر مقدسه است ممکن نیست مگر به قوه روحانیه. مگر به نفعات روح القدس»

«هر قوتی عاجز است مگر قوت روح القدس»

«نفعات روح القدس چنان انسان را منقلب نماید که به کلی اخلاق مبدل گردد»

«قوه روح القدس تحسین اخلاق عمومی نماید، عالم انسانی را روشن کند، علویت حقیقی مبذول دارد و عموم بشر را تربیت کند» (۲۷)

در آثار مبارکه زیارت میکنیم که طبیعت روحانیه مصدر هر کمال است، این طبیعت فاقد نقص است. چون نقائص از طبیعت جسمانی است طبیعت جسمانی رکز و طبیعت روحانی فیضی از عالم ملکوت، طبیعت روحانیه از فیض روح القدس متولد میشود و تولد جسمانی از آدم، طبیعت روحانیه جامع جمیع کمالات و خصائص معنویه و مورث از حقیقت کلمه الله است که خیر محض است... بر عکس در عالم جسمانی حرص و طمع است، جنگ و جدال است، غضب و حسد است، جهل و نادانی و امثالها است.

حضرت عبدالبهاء میفرماید:

«طبیعت روحانیه تجلی از اشراقات شمس حقیقت است. مسیح مرکز روح القدس است و متولد از روح القدس است و بروح القدس مبعوث شده است و سلاله روح القدس است یعنی حقیقت مسیحیه از سلاله آدم نیست بلکه زاده روح القدس است» (۲۸)

حضرت بهاء الله در کلمات مبارکه مکنونه میفرماید:

«ای پسر کنیز من اگر فیض روح القدس طلبی با احرار مصاحب شوزیرا که ابرار جام باقی از کف ساقی خلد نوشیده اند و قلب مردگان را چون صبح صادق زنده و منیز و روشن نمایند» (۲۹) حضرت عبدالبهاء میفرمایند:

«و اما الروح اللاهوتیه فهی جوهره قدسیه و کلمه تامه و آیه کامله و سر الوجود و الحقیقه المکنونه عن اعین کل موجود و هی القلم الاعلی و النفس الرحمانیه و ظهور الحق عن مشرق الابداع و شمسه فی مطلع الاختراع فهذه مختصة بالانبياء فی عوالم الانشاء» (۳۰) و نیز میفرمایند:

«حقائق مقدسه مظاهر الهیه را دو مقام معنویست یکی مظهریت است که به منزله کره شمس است و یکی جلوه و ظهور است که بمثابة نور و کمالات الهیه است. و روح القدس است. زیرا روح القدس فیوضات الهیه و کمالات ربانیه است و این کمالات الهیه بمنزله شعاع و حرارت آفتابست. و شمس به اشعه ساطعه شمس است و اگر اشعه ساطعه نبود شمس نبود. اگر ظهور و تجلی کمالات الهیه در مسیح نبود یسوع مسیح نبود از این جهت مظهر است که کمالات الهیه در او تجلی فرمود» (۳۱)

و نیز میفرمایند:

«روح انسانی را قوت و قدرتی عجیب است ولی باید تأیید از روح القدس برسد دیگر آنچه میشنوی اوهام است. اما اگر مؤید به فیض روح القدس شود قوتی عجیب بنماید و اکتشاف حقائق نماید و بر اسرار مطلع شود. جمیع توجه را به روح القدس نمائید و هر کس را به این توجه دعوت کنید پس مشاهده آثار عجیبه نمائید» (۳۲)

«علمای مسیحی و علمای اسلامی سنی و شیعه درباره روح القدس عقاید مختلفه عجیبه دارند. مسیحیان روح القدس را از اقانیم ثلاثه می‌شمارند و قائلند که روح القدس در حواریون حلول کرد و آنها مملو از روح القدس شدند و مسلمین روح القدس را عبارت از جبرئیل که امین وحی و حامل پیام الهی به رسول است میدانند.» (۳۳)

در کتاب ملکوت وجود آمده است که:

«روح القدس در اعتقادات مسیحیان یکی از اقانیم ثلاثه است که عبارتند از اب، ابن و روح القدس. روح القدس منشاء ایمان و تسلی است و کبوتر رمزی از آن است. مطابق آیات قرآنیه عیسی بن مریم به تأییدات روح القدس مؤید گشته است» (۳۴)

(درجات روح از جمادات تا انسان)

- ۱- امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۰۳
- ۲- امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۰۴
- ۳- امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۰۶
- ۴- مذاکرات حضرت عبدالبهاء صفحه ۱۰۸
- ۵- مذاکرات حضرت عبدالبهاء صفحه ۱۵۹
- ۶- امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۰۶
- ۷- مذاکرات حضرت عبدالبهاء صفحه ۱۰۸
- ۸- امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۰۴
- ۹- امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۰۶
- ۱۰- مذاکرات حضرت عبدالبهاء صفحه ۱۵۹
- ۱۱- مذاکرات حضرت عبدالبهاء صفحه ۱۰۹
- ۱۲- امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۰۵
- ۱۳- بشاره النور صفحه ۵۳۲
- ۱۴- بشاره النور صفحه ۵۳۶-۵۳۵
- ۱۵- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۳ صفحه ۲۹
- ۱۶- بشاره النور صفحه ۵۳۴
- ۱۷- ایقان صفحه ۹۳
- ۱۸- مذاکرات حضرت عبدالبهاء صفحه ۱۵۹
- ۱۹- امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۴۵
- ۲۰- امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۰۷
- ۲۱- مذاکرات حضرت عبدالبهاء صفحه ۱۱۰-۱۰۹
- ۲۲- امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۵۸
- ۲۳- مذاکرات حضرت عبدالبهاء صفحه ۱۵۸-۱۵۷
- ۲۴- امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۴۵
- ۲۵- مذاکرات حضرت عبدالبهاء صفحه ۸۱-۸۲
- ۲۶- مذاکرات حضرت عبدالبهاء صفحه ۸۳-۸۲
- ۲۷- پیام ملکوت صفحه ۲۹۲-۲۷۸
- ۲۸- مذاکرات حضرت عبدالبهاء صفحه ۸۹

۲۹- کلمات مبارکه مکتونه

۳۰- امر و خلق جلد ۱

۳۱- مفاوضات حضرت عبدالبهاء

۳۲- منتخباتی از مکاتیب جلد ۱

۳۳- قاموس مختصر ایقان

۳۴- ملکوت وجود

آیه ۵۸ صفحه ۵۴

صفحه ۲۰۵

صفحه ۹۶

صفحه ۱۵۶

صفحه ۵۳

صفحه ۱۱۱

(ملاقات و معاشرت ارواح با منتسبین و دوستان و انبیاء و اولیاء در عالم بعد)

حضرت بهاء الله در لوحی بشارت ملاقات و لقاء الله را باین شرح میفرماید:

«ثم اعلم ان الروح اذا صعد الى الرفيق الاعلى يحضر بين يدي الله المهيمن القيوم و تدخله يد الفضل و العطاء الى مقام ما اطل به الامن ينطق في كل شأن انه لا اله الا هو الفرد الواحد العزيز الودود. طوبى لروح خرج من البدن مقدساً عن شبهات الامم لعمر الله انه يتحرك في هواء ارادة ربه و يدخل في الجنان كيف يشاء و تخدمه طلعات الفردوس في العشي و الاشراق انه يعاشر انبياء الله و اولياء و يتكلم معهم و يقص لهم ما ظهر في ايام الله العزيز الغفار انا لو نكشف الغطاء عن وجه ما ذكرنا لترى القوم من الجهات مسرعين الى الله مالك الرقاب» (۱)

مضمون بیان مبارک چنین است:

بدانکه وقتی روح به ملکوت الهی پرواز کرد در محضر خداوند متعال حاضر میگردد و به فضل و عطای حق به مقامی رجوع مینماید که جز پروردگار عالمیان کسی از رتبه او اطلاعی نخواهد داشت. خوشا به حال چنین روحی که پاک و منزّه و مقدّس از شبهات این عالم بسوی ملکوت پرواز کند. قسم بخدا که چنین روحی باراده الهی متحرک و در جنت لاتحد و لاتحصی داخل و اهل سرادق ملکوت و ملائکه فردوس اعلی در عالم بقا شب و روز در خدمت او و انبیاء و اولیاء با او معاشر و مؤانس خواهند بود.

اگر این مقام بر اهل ارض مکشوف گردد جملگی قصد معارج علیا و رفیق اعلی نمایند جمال اقدس ابهی در لوح خطاب به عبدالوهاب میفرماید:

«طوبى لروح خرج من البدن مقدساً عن شبهات الامم انه يتحرك في هواء ارادة ربه و يدخل في الجنة العليا و تطوفه طلعات الفردوس الاعلى و يعاشر انبياء الله و اوليائه و يتكلم معهم و يقص عليهم ما ورد عليه في سبيل اله رب العالمين لو يطلع احد على ما قدر له في عوالم الله رب العرش و الثرى ليشعل في الحين شوقاً لذلك المقام الامنع الارتفاع الاقدس الابهي» (۲)

حضرت بهاء الله در مورد کیفیت بقا و ملاقات ارواح میفرماید که کیفیت کامل آن قابل شرح و بسط نیست مگر باندازه بسیار قلیل و سوگند یاد میکنند که اشراقات این ارواح سبب ترقی عالم و ظهور صنعت و بروز کشفیات و مورث پیدایش علم و خرد می گردد و در اکثر الواح

اشاره میفرمایند که شأن و مقام آنگونه ارواح طیبه طاهره مقدسه که از عوالم دنیا گذشته و باراده حق حرکت میکردند در عوالم ملکوت و آن دنیای خوش روحانی از نعماء الهی مرزوق و در جنت حب الهی وارد میشوند و در جوار طلعات قدسیه محل و منزل می گیرند.

حضرت بهاء الله میفرمایند:

«اهل بها که در سفینه الهیه ساکنند کل از احوال یکدیگر مطلع و با هم مأنوس و مصاحب و معاشر. این مقام منوط به ایقان و اعمال نفوس است نفوسی که در یک درجه واقفند مطلعند از کمیات و کیفیات و در ایچ و مقامات یکدیگر و نفوسی که در تحت این نفوس واقفند کما هو حقه بر مراتب و مقامات نفوس عالین از خود اطلاع نیابند... و اما ارواح کفار لعمری حین الاحتضار یحرفون مافات عنهم وینوحون ویتضرعون و کذلک بعد از خروج ارواحهم من ابدانهم. این بسی معلوم و واضح است که کل بعد از موت مطلع به اعمال و افعال خود خواهند شد. قسم به آفتاب افق اقتدار که اهل حق را در آن حین فرحی دست دهد که ذکر آن ممکن نه. و همچنین اصحاب ضلال را خوف و اضطراب و وحشتی رو نماید که فوق آن تصور نه. نیکوست حال نفسی که در حریق لطیف باقی ایمان را از ید عنایت و الطاف مالک ادیان گرفت و آشامید» (۳)

میدانیم که عوالم بی منتها وجود دارد و انسان در همه آن عوالم احتیاج به ترقی دارد و نیازمند فضل و رحمت پروردگار میباشد تا به حیات روحانی خود ادامه دهد در این صورت روح در محضر الهی که همان مظاهر ظهور باشند حاضر میگردد و از نعمای آسمانی بهره و نصیب میبرد. و اما درباره ارواح شریره میفرمایند که در حین خروج از این عالم مطلع بر مقامات و در ایچ خود خواهند شد و بر احوال و کردار و اعمال خویش واقف میگردد آنوقت است که بر حال خویش گریه و ندبه می کنند و اضطراب و وحشت تمامی وجودشان را مسخر مینماید.

حضرت بهاء الله در لوحی میفرمایند:

«و اما ما سئلت عن الروح و بقائه بعد صعوده فاعلم انه یصعد حین ارتقائه الی ان یحضر بین یدی الله فی هیکل لا تغیره القرون و الاعصار ولا حوادث العالم و ما یظهر فیه و یکون باقیاً بدوام ملکوت الله و سلطانه و جبروته و اقتداره و منه تظهر آثار الله و صفاته و عنایة و الطافه. ان القلم لا یقدر ان یتحرک علی ذکر هذا المقام و علوه و سموه علی ما هو علیه و تدخله ید الفضل الی مقام لا یعرف بالبیان و لا یدکر بما فی الامکان» (۴)

و در لوح دیگری چنین میفرمایند:

«و اما ما سئلت من الارواح و اطلاع بعضها بعضاً بعد صعودها. فاعلم ان اهل البهائم الذین استقر و اعلی سفینه الحمراء اولئک یعاشرون و یؤانسون و یجالسون و یطیرون و یقصدون و یصعدون کانهم نفس واحدة الا انهم هم المطلعون و هم الناظرون و هم العارفون کذلک ففی الامر من لدن علیم حکیم» (۵)

مضمون بیان مبارک چنین است:

از روح و صعودش بعد از خروج از بدن و اطلاع بر احوال یکدیگر سؤال کرده بودی بدان که اهل بها که در سفینه حمراء ساکنند یعنی احبائی که به مظهریت حضور حضرت بهاء الله ایمان و اعتراف دارند با هم معاشر و مؤانس و رفیق و ندیم هم خواهند بود و با یکدیگر مجالست دارند.

و نیز درباره مقاماتش میفرمایند:

«بعد الموت یدخله فی جنة عرضها کل عرض السموات والارض و یخدمه حوریات العز و التقدیس فی کل بکور و اصیل ویستشرق علیه فی کل حین شمس جمال ربه و یستضی منها علی شأن لن یقدر احدان ینظر الیه کذلک کان الامر ولكن الناس هم فی حجاب عظیم» (۶)

مضمون بیان مبارک چنین است:

انسان بعد از موت به بهشتی وارد میگردد که وسعتش باندازه آسمانها و زمین است و حوریات مقدسه شب و روز در خدمتش حاضرند و در عین حال به لقای مظهر امر فائز میگردد و از اشراق جمال منیرش مستفیض و بهره مند خواهد شد. جمالی که هیچ کس قادر به نگاهش نخواهد بود این چنین است امر پروردگار و لکن اکثر نفوس در غفلت و نادانی بسر میبردند.

حضرت عبدالبهائم در جواب سؤال از کشف ارواح میفرمایند:

«اما سؤال از کشف ارواح بعد از خلع اجسام نموده بودید البته آن عالم عالم کشف و شهود است زیرا حجاب از میان بر خیزد و روح انسانی مشاهده نفوس مافوق و مادون و هم رتبه می نماید. مثالش انسان وقتی که در عالم رحم بود حجاب در بصر داشت و جمیع اشیاء مستور. چون از عالم رحم تولد شد باین جهان و این عالم بالنسبه به عالم رحم عالم کشف و شهود است لهذا مشاهده جمیع اشیاء رابه بصر ظاهر مینماید. به همچنین چون از این عالم به عالم دیگر رحلت کرد آنچه در این عالم مستور بوده در آن عالم مکشوف گردد. در آن عالم بنظر بصیرت جمیع اشیاء را ادراک و مشاهده خواهد نمود اقران و امثال و مافوق و مادون را مشاهده خواهد کرد» (۷)

و نیز در لوحی دیگر میفرمایند:

«و اما صعود روح انسان به جهان پر فتوح البته کشف عالم جسمانی را مینماید زیرا هر رتبه عالی کشف رتبه سافل نماید لکن رتبه سافل کشف رتبه علیا نکند. مثلاً انسان از عالم خاک به عالم انسانی آمده و عالم انسانی کاشف جهان خاک است و هم واقف به عالم نبات و همچنین مطلع به عالم حیوان جمیع را کشف مینماید ولی عالم خاک از عالم پاک انسان خبری ندارد» (۸)

انسان کاشف اسرار جهان خاکی است و دارای قوه کاشفه بهمین جهت آنچه که از صنایع و بدایع و مشروعات عظیم که در عالم ملاحظه میگردد انسان کشف کرده. با وجودی که از خاک است و در اصطلاح بشر خاکی نامیده میشود ولی بواسطه آن قوه کاشفه بر حقایق اشیاء تسلط دارد و آنان را از حیز غیب به عالم شهود می آورد. بدین معنی که چون رتبه اش مافوق جماد و نبات و حیوان است مسلط بر آنها.

با وجود این وقتی که در این جهان زندگی میکند هیچگونه بینش و دانشی از عالم بقا ندارد اما چنانچه حضرت عبدالبهاء فرموده اند پس از مرگ واقف به جهان دیگر خواهد شد. در واقع هم بدین جهان و هم بدان دنیا آگاهی پیدا میکند و دوستان و اقربا را دیدن خواهد نمود.

حضرت عبدالبهاء در مورد دیدار مظاهر ظهور میفرمایند:

«اما انکشافات جمال مظاهر قدسیه در وقت صعود به عالم نامتناهی عبارت از آنست که عوالم حواس و ادراکات جسمانی مجاز است و عالم روح عین حقیقت است. چون صبح حقیقت بدمد حقائق اشیاء مشهود گردد. غافل هشیار شود خفته بیدار گردد و مظاهر حقیقت را ظاهر و عیان بیند و کشفنا عنک غطاء ک و بصرک الیوم حدید» (۹)

حضرتش در لوح دیگری درباره اسرار آن عالم میفرمایند:

«اسرار و رموزی که انسان در این عالم ترابی از آن غافل است در عالم ملکوت کشف کند و بر اسرار حقیقت اطلاع یابد و به طریق اولی نفوسی را که معاشر و موافق بوده خواهد شناخت. البته نفوس مقدسه با چشمی پاک و بصیرتی تابناک بعنایت الهیه در ملکوت انوار محرم اسرار و به موهبت مشاهده حقیقت هر نفسی از اخبار مستفیض و برخوردار و به لقاء الله واضحا مشهوداً در آن عالم محفوظ و شادمان و در انجمن آسمانی جمیع یاران قدیم و جدید الهی را حاضر یابند. فرق و تمیز بین نفوس البته بعد از صعود از این عالم فانی واضح گردد. اما این تمیز نه از حیث مکان است بلکه بالنسبه به عالم جان و وجدان است... یقین بدان در عوالم الهیه یاران روحانی

یکدیگر را بشناسند و انیس و مونس یکدیگرند ولی انس روحانی دارند و همچنین اگر نفس دیگری را دوست داشته باشد در عالم ملکوت فراموش نشود و حتی در آنجا حیاتی را که در این عالم داشتی فراموش ننمائی» (۱۰)

حضرت ولی مقدس امرالله در مورد ارتباط در آن جهان میفرمایند:

«راجع به سئوالی که از عالم بعد و ارتباطش باین جهان نموده بودید فرمودند بنویس تصور کیفیت عالم دیگر از برای انسان در این عالم آذنی بهیچ وجه ممکن نه ولی روح انسان پس از ارتقاء واقف بر حال نفوس در این عالم است فراموشی و انفصال متصور نه ولی کیفیت آن مجهول اتصال ارواح به یکدیگر نیز محقق» (۱۱)

با مطالعه اینگونه آثار باین نتیجه میرسیم که ارواح مؤمنین و مخلصین و خادمین در عالم بالا همدیگر را خواهند شناخت و با یکدیگر آشنا و همدم و مجالس خواهند شد و چون آدمی آیتی است الهی نه جسمانی پس انس و الفت در عالم دیگر روحانی صرف خواهد بود و آنان که هم رتبه و هم طرازند در یک سقع واحد قرار میگیرند و با هم معاشر و مصاحب اند. البته این شناخت و آشنائی بطریقی است که خداوند مقرر میفرماید نه بدل خواه افراد.

حضرت بهاءالله در این باره میفرمایند:

«بدانکه خداوند عالم جل و عز روح مؤمن را قبض فرموده در اعلی علیین صاعد خواهد گردانید. در این مقام عز روحانی ارواح مؤمنین یکدیگر را بطریقی که خداوند عالم قبلاً مقدر فرماید خواهند شناخت و با هم مستعرج به اعلی علو خواهند شد و راجع به عالم انسانی نخواهند شد تا زمانی که مشیت لایزالی تعلق به عود خلق گیرد و عالمی دیگر شود» (۱۲)

و در لوح دیگری درباره شناخت ارواح در عالم بعد میفرمایند:

«مؤمن در رفر امتناع قرب و سدره ارتفاع قدس حی است به حیات ابدیه باقیه و موت او را اخذ نمی کند. بر امورات خود ناظر است و مطلع است بر اهل خود اگر مشاهده خیر نماید در منتسبین بخود البته در ملاء اعلی لسان شکایت گشاید و البته هم آن شکایت تأثیر نماید و به اهلیش راجع شود» (۱۳)

حضرت عبدالبهاء میفرمایند:

«چون روح انسانی به جهان الهی شتابد عالم انوار است و مقتضی انوار. کشف اسرار و هتک استار. پرده بر افتد و حقیقت جلوه نماید. ارواح مؤمنین احبای الهی را به مقتضای جهان

روحانی دیدار ابدی و وصلت سرمدی حاصل گردد» (۱۴)

و نیز میفرمایند:

«سؤال از عالم روح نموده بودید که بعد از صعود از این جهان به جهان پنهان چگونه و چه سان است آشنائی در میان یاران باقی یا نیست. ای ثابت بر پیمان عالم جسمانی با وجود بیگانگی اجسام یاران با یکدیگر آشنا و همدم و همرازند پس جهان باقی که عالم وحدت الهی و یگانگی رحمانیست بالطبع آشنائی و اُلُفت روحانی از لوازم ذاتیه آن جهان پاک است» (۱۵)

و نیز در لوح دیگری میفرمایند:

«یاران چون از این جهان به جهان دیگر روند مانند طفلی است که از رحم مادر، مسکن تنگ باین جهان پر آب و رنگ آید. تا مرغ در قفس است از فضای گلستان و طراوت چمنستان و لطافت بوستان و حلاوت بوستان خبر ندارد و چون پرواز نماید از هر طرف نغمه و آواز شنود و با مرغان چمن دمساز گردد. آواز رود و عود شنود و در ظل مقام محمود در آید. با طیور شکور همدم و همراز گردد و یالیت قومی یعلمون بر زبان راند» (۱۶)

(ملاقات و معاشرت با اقوام و منتسبین و دیدار انبیاء در عالم بعد)

- | | |
|----------|---|
| ۲۸۳ صفحه | ۱- امر و خلق جلد ۱ |
| ۱۰۵ صفحه | ۲- منتخبات آثار حضرت بهاءالله |
| ۷۳ صفحه | ۳- مائده آسمانی جلد ۱ |
| ۱۰۵ صفحه | ۴- منتخبات آثار حضرت بهاءالله |
| ۷۳ صفحه | ۵- مائده آسمانی جلد ۱ |
| ۲۷۶ صفحه | ۶- امر و خلق جلد ۱ |
| ۴۰۴ صفحه | ۷- مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۳ |
| ۲۹ صفحه | ۸- مائده آسمانی جلد ۲ |
| ۲۹۳ صفحه | ۹- امر و خلق جلد ۱ |
| ۲۱۳ صفحه | ۱۰- بهاءالله و عصر جدید |
| ۲ صفحه | ۱۱- مائده آسمانی جلد ۳ |
| ۳۰۸ صفحه | ۱۲- امر و خلق جلد ۱ |
| ۱۸۸ صفحه | ۱۳- مائده آسمانی جلد ۸ |
| ۸۴ صفحه | ۱۴- مائده آسمانی جلد ۹ |
| ۲۵ صفحه | ۱۵- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۳ |
| ۲۶ صفحه | ۱۶- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۳ |

(تمنای موت جایز نیست)

جمال اقدس ایبی در لوح جمال بروجردی میفرماید:

«از برای احدی سزاوار نیست که طلب خروج از این عالم در ایام ظهور مالک قدم نماید بلکه باید فی کل الاحیان ناظراً الی افق الرحمن از خدا بخواهد که خدمتی از او در این امر ابداع منع ظاهر شود ولو بذكر كلمه ای از کلمات او باشد» (۱)

و نیز در لوح جناب حیدر علی میفرماید:

«این گونه امور فی الحقیقه مرضی نبوده و نیست و همچنین عده معدودات از قبل بدست خود جان در سبیل محبوب امکان ایثار نمودند و مقامات هر یک در الواح نازل شده... ولیکن بعد از شهادت فخر الشهداء الذی سمی بالبديع فی ملکوت الاسماء کل به حفظ نفس خود مأمورند... شاید خدمتی از نفوس در امر حق ظاهر شود» (۲)

اشاره هیکل مبارک به اینکه بعضی از نفوس بدست خود جان را در راه محبوب فدا کردند اطلاق به مؤمنینی از قبیل نبیل زرنندی، نبیل ابن نبیل، و ذبیح کعبه وفا است که شرح خدمات و جانبازی آنان در صفحات کتب امری مدون شده است.

حضرت عبدالبهاء در لوحی خطاب به میرزا احمد یزدی در بمبئی میفرماید:

«اما مسئله تعدی به صعود از این عالم محض نجات از ما لایطاق ابداً جائز نه انسان باید تحمّل هر مشقت و بلا نماید و صابر و شاکر باشد» (۳)

و نیز در لوح دیگری خطاب به خانم گت سینگر میفرماید:

«من با تو هنوز خیلی کار دارم چطور راضی میشوی از این عالم بروی این معلوم است که رحلت از این عالم راحت است ولی شما نباید در فکر راحت باشید بلکه در فکر تحمّل زحمت و مشقت باشید. مرقوم نموده بودی که بگذار بروم ابداً نخواهم گذاشت که بروی البته باید در این جهان تشریف داشته باشی و وقتش هنوز نیامده» (۴)

در زمان حیات عنصری جمال مبارک و حضرت عبدالبهاء عده ای از مؤمنین با زیارت آثار و الواح مبارکه در باره عوالم خوش قدسی پس از صعود و مقایسه آن جهان با این دنیای دون بفکر افتادند که تمنای موت نمایند ولی همانطوری که در الواح فوق بدانها اشاره گشت طلعات

قدسیه آنان را منع و تحذیر باین عمل نموده به آنها متذکر گردیدند که خلقت بر مبنای عشق و محبت خلق گشته. خدا دوست داشته که خلقش را بیافریند تا ذاکر در گاهش باشند و به کمک هموعان پردازند نه اینکه قبل از موعد مقرر خود را بکشند. در نصوص مبارکه میفرمایند که مؤمنین در عالم بالا تمنّا مینمایند که باین جهان رجوع کنند تا خدمتی بنمایند.

حضرت بهاء الله در لوح جمال بروجردی میفرماید:

«جميع حقائق عالین و ارواح مقربین که طائف حولند مسئلت نموده که به فیض ظاهریه هیکلیعه انسانیّه ظاهر شوند و در ظاهر ظاهر به نصرت امر الله قیام نمایند» (۵)

انسان یارای آن ندارد که بغیر از اراده و مشیت الهی امری را طلب نماید و هیچ آدمی نمی بایست از حدود خود تجاوز کند. در این مورد حضرت بهاء الله میفرماید:

«هذا ما اردناه لهم ليس لا حدان يتجاوز من حدوده»

حضرتش در لوح طب میفرماید که در حفظ جان خود بکوشید تا بتوانید خدمتی به امر الله نمائید. زیرا اگر از این فریضه عدول کنید از فیض فیاض حقیقی محروم می شوید و این با خواست و رضای الهی مغایرت دارد.

حضرت بهاء الله در لوح طب چنین میفرماید:

«و اینکه به حکمت و حفظ امر شده و میشود مقصود این است که ذاکرین در ارض بمانند تا بذکر رب العالمین مشغول شوند لذا بر کل حفظ نفس خود و اخوان لا امر الله واجب و لازم است» (۶)

طبق تعالیم همه انبیاء الهی از دواج برای تولید نسل است که چون به بلوغ رسند حق و مظاهر ظهورش را بشناسند و فرامینش را اجرا کنند و بدر گاهش راز و نیاز نمایند نه اینکه سبب نابودی خود گردند. البته موت هر نفسی میرسد و زمانی می آید که باید از این جهان برود لذا قبل از موعد مقرر که در کتاب الهی مکتوب و به خاتم عزّ مختوم گشته باید صابراً و شاکراً و ذاکراً به خدمت امر الله مشغول گردد حضرت نقطه اولی میفرماید:

«بدء كل من الله بوده و عود كل الی الله خواهد بود. مقری از برای احدی نیست»

و اما درباره خودکشی چنانچه حضرت مولی الوری میفرماید قتل است چه نفس خود و چه کس دیگری که البته مرضی در گاه خداوند نیست و شخص مرتکب مسئول آن است حضرت عبدالبهاء در جواب سؤال خانم هلن گودال از احبای آمریکائی میفرماید:

«سؤال نموده بودید که اگر نفسی خود را بکشد آیا مانند آنست که دیگری را کشته؟

یعنی قاتل است؟ این واضح است که در هر صورت خواه خود و خواه دیگری را بکشد قتل نفس واقع شده. قتل قتل است بهر نوعی واقع گردد و این قضیه مقاومت با اراده الهی است. زیرا حق خواسته که انسان مدتی زندگانی نماید و به وظایف عبودیت اقدام کند و تحمل تکالیف عالم انسانی نماید و به جان و دل به هیئت اجتماعی بقدر قوه خدمت نماید و سبب ظهور موهبت الهیه گردد حال اگر به قتل خویش تصدی نماید از جمیع این مواهب محروم ماند و البته گناهی عظیم است و خطائی الیم» (۷)

(تمنای موت جائز نیست)

- | | |
|--|------------|
| ۱- امر و خلق جلد ۳ | صفحه ۱۲ |
| ۲- امر و خلق جلد ۳ | صفحه ۱۲-۱۳ |
| ۳- روح و انکشافات روحانیه | صفحه ۱۴ |
| ۴- روح و انکشافات روحانیه | صفحه ۱۴ |
| ۵- امر و خلق جلد ۳ | صفحه ۱۱ |
| ۶- مجموعه الواح جمال اقدس ابهی چاپ قاهره | صفحه ۲۲۶ |
| ۷- روح و انکشافات روحانیه | صفحه ۱۴ |

(قضا و قدر - آجل محتوم و اجل معلق)

حضرت بهاء الله در لوح م ص جناب سین میفرمایند:

«یا ایها المنور بنور العرفان این مظلوم در این حین اراده نموده شما را ذکر نماید به ذکرى که از حروفات آن بحر صبر و فرات اصطبار و نهر تسلیم جاری شود تا آن جناب از احکام قدر و قضاى الهی بر خلاف اهل عالم راضی شوند. طمطم قدر و قضا را امواجی است که افواج عالم او را منع نماید و موقنین و مخلصین چون از کوثر انقطاع و اطمینان آشامیده اند و بر حکمتهاى بالغه الهی علی قدر مراتبهم آگاهند لذا در مواقع قضا و قدر بشاشت از ایشان ظاهر و نور رضا ساطع چه که این حیات ظاهره در یک مقام از حجابات محسوب و چون از میان برخیزد و رفع شود نور حقیقت مشهود. قضاى ربّ جل جلاله نزد متعمّسین لجه بحر احدیه مقبول و محبوب» (۱)

اگر بدیده بصیرت در نصوص و الواح مبارکه تعمق و تمعن نمائیم و بیانات الهیه را با تفکر و تفرّس مطالعه کنیم می بینیم که مقربین و مؤمنین پیوسته از ظهور قضا و قدر راضی و برابر مقابل تقدیرات حی قدیر سر تسلیم و رضا فرود آورده قدر و مشیت و قضا را که بخواست خداوند نازل گشته با جان و دل می پذیرند و بحکم محکم سلطان قادر مطلق راضی و خوشنود میگرددند. آن سالکین وفا با روئی شادمان آنچه برایشان اتفاق افتد شاکراً صابراً متذکراً قبول کرده لب بشکایت نمی گشایند.

حضرت عبدالبهاء میفرمایند:

«از قضا و قدر و اراده سؤال نموده بودی، قضا و قدر عبارت از روابط ضروریه است که منبعث از حقائق اشیا است و این روابط به قوه ایجاد در حقیقت کائنات ودیعه گذاشته شده است و هر وقوعات از مقتضیات آن روابط ضروریه است. مثلاً رابطه ای خدا در میان آفتاب و کره ارض ایجاد فرموده است که شعاع و حرارت آفتاب بتابد و زمین برویاند این روابط قدر است و قضا ظهور آن در حیّز وجود و ازاده عبارت از قوه فاعله است که این روابط و این وقوعات در تحت تسلط او است این مختصر بیان قضا و قدر است» (۲)

حضرت بهاء الله میفرمایند:

«یا قوم فارضوا بما رضى الله لكم و قضی علیکم فوالله لو كان الامر ببیدی ما اظهرت نفسی

ابدأ» (۳)

و در لوح سلمان میفرمایند:

«ای سلمان در هر امور اقتدا بحق کن و به قضاى الهی راضی باش» و در لوح دیگر خطاب باو میفرمایند «جمیع شاکریم و در قضاى الهی راضی و صابر لن یصیبنا الا ما كتب الله لنا علیه تو کلنا فی کل الامور» (۴)

حضرت عبدالبهاء میفرمایند:

«ای بنده الهی در مقابل تقادیر ربّانی جز تسلیم و رضا چاره ای نه. تدبیر اگر موافق تقدیر آید ثمر و نتیجه بخشد اما اگر تقادیر با تدابیر مقیده انسانی مطابق نیاید بنده ضعیف چه تواند. برگ گاهی در مقابل عواصف و قواصف چه کند؟ و پشه ضعیف چون در دست گردباد افتد چه تواند؟ پس بهتر و خوشتر آنست که سبیل رضا پویید و آنچه خدا خواسته است جوید. دل تنگ نگردد و سنگدل نشود» (۵)

حدیثی در اسلام است «من لم یرض بقضائی فلیطلب ربا سوائی» مقصود این است که هر کس باید رضای به قضاى الهی باشد و آنچه قلم تقدیر برایش رقم زده است به جان و دل پذیرا شود و آن را از اراده و مشیت ذات غیب منیع داند و سر تسلیم نهد و توکل بر ربّ العالمین نماید. چون بخوبی میدانند که خداوند یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید است آنچه بخواهد همان نیکوست و آنچه به پسندد همان حق و حقیقت است. بشر را جای آن نیست که لم و یم بگوید و لب به شکایت گشود زیرا «وهذا هو المقصود»

حضرت بهاء الله میفرمایند:

«قضاى الهی اگر چه مبرم است و در ظاهر بغیر رضای عباد و لکن فی الحقیقه عند صاحبان بصر از جان محبوب تر» (۶)

و مبین آیات الله میفرمایند:

«چون آنچه از سماء تقدیر نازل بر حکمت ربّ خبیر مبتنی و هر وقوعات مؤلمه بر حکم غیبیه محمول... بقضای الهی راضی شو و به تقدیر علیم خبیر تسلیم گرد» (۷)

و نیز میفرمایند:

«ای راضی بقضا حمد کن خدا را که به چنین مقامی فائزی. سبیل رضا پیمودی و به قدر و قضا تسلیم گشتی. توکل بر حق نمودی» (۸)

حضرت ولی مقدس امرالله میفرماید:

«آنچه در سبیل الهی واقع گردد خیر محض و مروج مصالح امریه و از تقدیرات الهیه و حکمت‌های بالغه احدیه شمیریم» (۹)

از بیانات فوق چنین استنباط میکنیم که هر آنچه از قلم معین سلطان جلال و ملیک من فی الوجود ساری و جاری گردد حکمت‌های لاتحد و لاثحصی در آن بودیعه گذارده شده یکی از سنن دیرینه الهیه و اراده محتومه سلطان احدیه آنست که اگر بنده‌ای در کمال رضا سر تسلیم به مقدرات خود نهد و خشنود و شاکر و صابر باشد چنین شخصی در بارگاه احدیت مقرب درگاه کبریائی خواهد بود و در جهان پنهان و عالم بالا مورد غفو و بخشش خداوندی قرار گرفته به لقای مظهر ظهور فائز خواهد شد.

حضرت بهاءالله در یکی از مناجات‌های مبارک میفرماید:

«سبحانک یا من فی قبضتک زمام افئده العارفين و فی یمینک من فی السموات و الارضین تفعل من تشاء بقدرتک و تحکم ما ترید بارادتک کل ذی مشیة معدوم عند ظهورات مشیتک و کل ذی ارادة مفقود لدی شئونات ارادتک انت الذی بکلمتک اجتذبت قلوب الا صغیاء علی شان انقطعوا فی حبک عما سواک» (۱۰)

و اما قضیه اجل. آنچه که در میان خلق رایج شده و مذکور آمده آنست که اعتقاد به دواجل فرض است یکی اجل محتوم و دیگری اجل معلق. در مورد اجل محتوم گفته شده که زمانش در کتاب الهی معین گشته و وقتش پس و پیش ندارد به عبارت دیگر آنی مقدم و آنی مؤخر نخواهد شد و اما آن دیگری یعنی اجل معلق به دعا رفع میگردد اجل اول باب رحمت الهی است و بشارت عظمی از برای مؤمنین و مخلصین میفرماید «هیچ فضلی به آن نرسد و هیچ مقامی به آن برابری ننماید» و اضافه میکنند دوست دارم تو در ملک جاودانی من باقی بمانی و در جهان بقا از نعمت‌های وسیعه من بهره بری. و اما درباره اجل دوم که معلقش نامیده‌اند میفرماید ملاحظه و احتیاط شرط لازم و ضروریست.

حضرت بهاءالله میفرماید:

«یا ثمرتی و یا ورقتی علیک بهائی و رحمتی محزون مباش از آنچه وارد شده اگر در دفتر عالم نظر نمائی مشاهده کنی آنچه را که هم و غم را رفع نماید. یا ثمرتی دو امر از امر حقیقی ظاهر و این در مقامات قضا و قدر است. اطاعتش لازم و تسلیم واجب. اجلی است محتوم و

همچنین اجلی است بقول خلق معلق. اما اول باید به آن تسلیم نمود چه که حتم است و لکن حق قادر بر تغییر و تبدیل آن بوده و هست و لکن ضررش اعظم است از قبل. لذا تفویض و توکل محبوب و اما اجل معلق به مسئلت و دعا رفع شده و میشود. انشاءالله آن ثمره و من معها از آن محفوظند»

و نیز میفرماید:

«به قضایای محتومه سلطان لایزالی راضی شده دل‌تنگ نباشید و ما هوالمحتوم عند ربک لایبدله شیئی عما خلق بین السموات و الارض چنانچه ما بین عباد مذکور است دواجل فرض نموده‌اند از برای هر شیئی. الاول معلق و الثانی محتوم ولیکن آنچه در این دوم مقام ذکر نموده‌اند لایسمن و لایغنی بوده چه از اصل علم الهی و حکم بالغه صمدانی محرومند الا من شاء ربک و اکثری از ناس به عدم بلوغ به عرفان این دو مقام مقرر و معترفند. در بیان این مطلب مثلی ذکر میشود که شاید آن جناب به حقیقت آن عارف شده ناس را به حفظ الله و قوته از آجال معلقه حفظ نمایند که شاید به نفس محتوم و عرفان او فائز شده موقن شوند.

در شمع ملاحظه نمایند که مشتعل است اجل محتوم آن منتهی شدن پیه و فتیل است چه که تا این دو باقی شمع مشتعل و منیر است و چون این دو منتهی شد حتم است اطفای او و البته منطقی خواهد شد و ابدأ تغییر و تبدیل در این مقام راه ندارد و آنی تقدیم نجوید و آنی تغییر نپذیرد چنانچه مشهود است و مشاهده میشود و لکن به این حتم مرزوق شود اگر آجال اکوانیه که در نفس اکوان به قدرت رحمن خلق شده او را اخذ نماید و فانی نسازد و این آجال نظر به عدم انقطاع قدرت الهیه بر کل شیئی مشهود آمده... مثلاً همین شمع بسا میشود که به انتها نرسیده اریاح بر او مرور مینماید و یا اسباب دیگر عما خلق منطقی میگردد و خاموش میشود» (۱۲)

و نیز در لوح دیگر چنین میفرماید:

«در اجل محتوم محبوب تسلیم و رضا است. در سراج ملاحظه نما مادام که دهن و فتیل موجود میشود او را از اریاح عاصفه و شئونات اخری باید حفظ نمود این مقام هر نفسی آنچه ذکر شد قرائت نماید البته محفوظ ماند و به شفا فائز گردد و این است اجل معلق که از قبل و بعد ذکرش ما بین عباد بوده و اما چون دهن و فتیل به انتها رسد دیگر اسباب و آلات ثمر نداشته و نخواهد داشت این است مقام اجل محتوم. اگر چه حق جل جلاله قادر است بر تغییر آن و لکن ضرر آخر ظاهر لذا اگر انسان به روح و ریحان و توکل و تسلیم در این مقام فائز شود عمرالله از

اهل فردوس اعلیٰ مذکور گردد و در آن مقام اعلیٰ مسکن نماید اگر ذکر این مقامات به تفصیل از قلم اعلیٰ جاری شود کل قبل از حتم قصد مقصد اقصیٰ و ذروه علیا نمایند اکثری مصلحت خود را نمی‌دانند» (۱۳)

حضرت عبدالبهاء در مقامی میفرماید:

«قضا دو قسم است یکی محتوم است و دیگر مشروط که معلق گفته میشود. قضای محتوم آنست که تغییر و تبدیلی ندارد و مشروط آنست که ممکن الوقوع است. مثلاً قضای محتوم در این چراغ آنست که روغن بسوزد و تمام گردد پس خاموشی آن حتم است تغییر و تبدیل ممکن نیست چه که قضای محتوم است. همین قسم در هیکل انسانی قوه‌ای خلق شده که چون آن قوه زائل گردد و منتهی شود البته متلاشی گردد مثل این روغن در این چراغ چون بسوزد و منتهی شود چراغ یقیناً خاموش شود و اما قضای مشروط این است که هنوز روغن باقی است ولی باد شدید وزد و چراغ را خاموش کند این قضاء مشروط است. احتراز و محافظه و ملاحظه و احتیاط از این مثمر و مفید است اما قضاء محتوم که اتمام روغن چراغ است تغییر و تبدیل و تأخیر نباید لا بد از وقوع است و چراغ البته خاموش گردد» (۱۴)

بنابر آنچه که از بیانات مبارکه استنباط میشود برای اجل محتوم چاره‌ای جز تسلیم نیست و هرگز نباید خواهش تغییر و یا تبدیل آن نمود. بلکه در نهایت استقامت و صبر تن به قضاء آن داد و شاکر درگاه شد تا دولت ابدیه و حیات سرمدیه نصیب گردد. باید اطمینان داشت که در این حالت روح متصاعد الی الله در مقر اصلی خویش در نهایت رضایت و فرح بقربیت الهیه دست خواهد یافت و این موهبتی است که هر مؤمن مخلصی آرزوی آن را دارد. و این همان عنایتی است که میفرماید «اکثری مصلحت خود را نمی‌دانند» و به آن عارف نیستند.

حضرت بهاء الله در مناجاتی چنین میفرماید:

«بسم الله الاقدس الاقدس. سبحانک اللهم یا الهی اسئلك باسمک الذی به قبضت ارواح کل الاشیاء و احيیت مرة اخرى بما قدرته فی سماء القضاء و به سرع الموحدين الی مشهد الفناء و المخلصون الی مقر الغداء و انفقوا ارواحهم حباً لجمالک و شوقاً لوصلک و لقانک بان تجعلنی من الذین انقطعوا عن الاسماء و تمسکوا بنفسک العلی الابهی و انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله انت العزیز المختار» (۱۵)

و نیز میفرماید:

«یک تغییر از عقب موجود و آن است امر محتوم الهی هر نفسی را اخذ نموده و می‌نماید و اگر این تغییر که موتش نامیده‌اند لوجه الله واقع شود هیچ فضلی به آن نرسد و هیچ مقامی به آن برابری ننماید و لکن در صورتی که روح در حین صعود از ما سوی الله فارغ و آزاد باشد» (۱۶)

حضرت عبدالبهاء در لوحی میفرماید:

«ناخدا باید کشتی را از باد مخالف و امواج و طوفان محافظه نماید ولی اگر به قضا و قدر در طوفان اکبر افتاد ناخدا نباید پریشان شود و مضطرب گردد و عنان از دست رود بلکه بالعکس به نهایت قوت قلب و ثبوت و استقامت بقدر امکان اداره کشتی نماید زیرا اگر پریشان شود و مضطرب الاحوال گردد بکلی زمام کشتی از دست رود و فلاح و نجات ابداً میسر نگردد»

(منتخباتی از مکاتیب جلد ۳ صفحه ۲۱)

(قضا و قدر - اجل محتوم و اجل معلق)

صفحه ۲۸	۱- مجله عندلیب شماره ۷۲
صفحه ۱۹۲	۲- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۱
صفحه ۵۷	۳- مائده آسمانی جلد ۷
صفحه ۱۵۹-۱۲۴	۴- مجموعه الواح جمال قدم چاپ قاهره
صفحه ۱۲۵	۵- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۲
صفحه ۲۷۰	۶- آثار قلم اعلی جلد ۷
صفحه ۵۷	۷- نار و نور
صفحه ۲۶	۸- نار و نور
صفحه ۲۵	۹- مائده آسمانی جلد ۳
صفحه ۶۴	۱۰- تسلیم و رضا
صفحه ۹۱	۱۱- منتخبات آثار حضرت بهاءالله
صفحه ۶۱-۶۲	۱۲- مائده آسمانی جلد ۱
صفحه ۲۷۰	۱۳- امر و خلق جلد ۱
صفحه ۱۸۴	۱۴- مقاوضات حضرت عبدالبهاء
صفحه ۲۱۶	۱۵- ادعیه حضرت محبوب
صفحه ۲۲۰	۱۶- گلچینی از نصوص و آثار مبارکه جلد ۳

(تناسخ - رجعت ارواح)

حضرت بهاءالله میفرماید:

«بدانکه خداوند عالم جل و عز روح مؤمن را قبض فرموده در اعلی علیین صاعد خواهد گردانید. در این مقام عز روحانی ارواح مؤمنین یکدیگر را بطریقی که خداوند عالم قبلاً مقدر فرماید خواهند شناخت و با هم مستعرج باعلی علو خواهند شد و راجع به عالم جسمانی نخواهند شد تا زمانی که مشیت لایزالی تعلق به عود خلق گیرد و عالمی دیگر شود و در این عالم آنچه به کون آیند ارواحی دیگر است نه آنکه روح قبل حلول در نفسی نماید و شخصی نفس شخص سابق شود بل آنچه نسبت به مظاهر است یعنی در مقام نفس او خواهد بود نه آنکه نفس او حلول نماید یا آنکه هیئت روح مجسم گردد بل لم یزل و لایزال خلق در مقام خود و حق در مقام خود و روح مؤمن و منافق در مقام خود و کل فی فلک یسجون» (۱)

و نیز میفرماید:

«در هر ظهور بعد انفسی که سبقت یافتند به ایمان از کل من اعلی الارض و شربت زلال معرف را از جمال احدیت نوشیدند و به اعلی معارج ایمان و ایقان و انقطاع ارتفاع جستند حکم رجوع انفس قبل که در ظهور قبل باین مراتب فائز شده اند بر این اصحاب ظهور بعد میشود اسماً و رسماً و فعلاً و قولاً و امراً زیرا آنچه از عباد قبل ظاهر شد از این عباد بعد به عینه ظاهر و هویدا گشت.

مثلاً اگر شاخسار گلی در مشرق ارض باشد و در مغرب هم از شاخه دیگر آن گل ظاهر شود اطلاق گل بر او میشود دیگر در این مقام نظر به حدودات شاخه و هیئت آن نیست بلکه نظر به رائحه و عطری است که در هر دو ظاهر است» (۲)

تناسخ یعنی بازگشت ارواح و تناسخیان افرادی هستند که به رجعت ارواح اعتقاد دارند مؤمنین باین مرام معتقدند که روح انسان پس از صعود باین جهان عود میکند تا مجازات بیند و نواقصش مرتفع گردد و طیب و طاهر شود و در اثر تکرر در رجوع باین عالم کمالات عالیه میرسد و ترقی و پیشرفت مینماید. بدین ترتیب روح در اثر آمد و رفت باین دنیا به مرور زمان پاک و مقدس میشود.

حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء در الواح کتیری باین نکته مهمه اشاره فرموده که ارواح بعد از خلع جسد دیگر باین عالم بر نمی گردند بلکه هر گاه مشیت الهی تعلق گیرد ارواح قبلی در هیئت بعدی حلول نمی کنند و ارواح افرادی که صعود نموده اند در جسم خود و یا شخص دیگری تجلی نمی نمایند تا مجدداً باین عالم بر گردند. حقیقت این است که وقتی ذکر انفس مؤمنین در آثار مبارک میگردد مقصود ظهور صفات اصحاب قبل است در ظهور بعد و منظور خصائل و مکارم آنان است که عیناً مثل اشخاص فعلی است.

جمال مبارک در مقام مثال میفرمایند مؤمنین نقطه فرقان که با جانبازی خود در صدر اسلام سبب ترقی و پیشبرد امر حضرت رسول شدند به عینه مانند فدائیان دوره حضرت نقطه اولی هستند که با ایثار جان و مال خود به نصرت و حمایت حضرتش پرداختند پس اگر گفته شود که این مؤمنین همان مؤمنین اند صادق است چون در اینها همان ثبوت و رسوخ ظاهر گشته. سپس میفرمایند که رجوع انبیاء و مظاهر ظهور نیز در هر عصری رجوع انبیاء قبل است زیرا همه آنان حکم ذات واحد دارند و یک مقام را دارند.

حضرت بهاء الله میفرمایند:

«اگر در آخر لا آخر طلعتی بیاید و قیام نماید بر امری که قیام نمود بز آن طلعت اول لا اول هر آینه صدق طلعت اول بر طلعت آخر میشود زیرا که طلعت آخر لا آخر قیام نمود به همان امر که طلعت اول لا اول بر آن قیام نمود. این است که نقطه بیان روح ما سوا فدا شمس احدیه را به شمس مثال زده اند که اگر از اول لا اول الی آخر لا آخر طلوع نماید همان شمس است که طالع میشود حال اگر گفته شود این شمس همان شمس اولیه است صحیح است و اگر گفته شود که رجوع آن شمس است ایضاً صحیح است و همچنین از این بیان صادق می آید ذکر ختمیت بر طلعت بدء» (۳)

حضرت بهاء الله میفرمایند:

«جمیع انبیاء هیکال امر الله هستند که در قمایص مختلفه ظاهر شدند و اگر بنظر لطیف ملاحظه فرمائی همه را در یک رضوان ساکن بینی و در یک هوا طائر و بر یک بساط جالس و بر یک کلام ناطق و بر یک امر آمر. این است آن جواهر وجود و شمس غیر محدود و معدود. پس اگر یکی از این مظاهر قدسیه بفرماید من رجوع کل انبیاء هستم صادق است و همچنین ثابت است در هر ظهور بعد صدق رجوع ظهور قبل» (۴)

از بیانات مقدسه چنین نتیجه میگیریم که رجوع به معنی آنست که آثار صفات و کمالات افراد است که در اشخاص بعد ظاهر میگردد مثل خورشید که از اول لا اول بوده و تا آخر لا آخر مزی و روشن خواهد بود پس اگر گفته شود که این همان خورشید سابق است درست است و اگر بیان گردد که این رجوع شمس گذشته است نیز صحیح میباشد زیرا شمس شمس واحد است تعدد ندارد مثال دیگر آنکه اگر نهالی را در کشوری غرس کنیم و از آن نهال شاخه ای گرفته در سر زمین دیگری بکاریم اطلاق این شاخه به آن نهال صحیح است زیرا که ما نظر به شکل و هیئت ظاهری آن نمیکنیم بلکه نظر به میوه و ثمر آن مینمائیم. اگر خوب ملاحظه نمائیم میبینیم که تکرر رجوع و عود:

«روح واحد به ماهیت و شئون سابق» چه فایده ای دارد به همین خاطر است که میفرمایند «اسرار موت و رجوع مستور بوده و هست».

در این مقام احسن و اولی آنکه از بیانات مبارک حضرت عبدالبهاء در باره تناسخ و همچنین اعتقاد تناسخیان و فلسفه آنان در این مورد استفاده و از آثار جمال مبارک درباره این نظریه نصوصی متذکر گردیم.

حضرت بهاء الله در لوحی خطاب به حاجی محمد کریم خان میفرمایند:

«... شاید خود را بشناسی که در حین اشراق شمس محمدی از افق عز صمدانی چه مقدار اعتراض نمودی نهایت است آنست که در آن ایام با اسم دیگر موسوم بودی چه اگر تو از آن نفوس نبودی هرگز در این ظهور بر حق اعتراض نمی نمودی» (۵)

حضرت عبدالبهاء درباره اعتقاد به رجعت ارواح و فلسفه تناسخ میفرمایند:

«در کتب مقدسه و صحبت الهیه ذکر رجعت موجود ولی نادانان پی به معانی آن نبردند و تناسخ گمان نمودند زیرا مقصود انبیاء الهی از رجوع رجوع ذاتی نیست بلکه رجوع صفاتی است یعنی رجوع مظهر نیست رجوع کمالات است. در انجیل میفرماید که یحیی بن ذکریا حضرت ایلیا است از این بیان مراد رجوع نفس ناطقه و شخصیت حضرت ایلیا در جسد حضرت یحیی نه بلکه مراد این است. کمالات و صفات حضرت ایلیا در حضرت یحیی جلوه و ظهور نمود. سراجی که شب گذشته در این محفل برافروخت چون در شب آینده سراج دیگر بر افروزد گوئیم چراغ دیشب باز روشن شد. آب از چشمه ای جاری بود بعد انقطاع یافت چون باز جریان کند در جریان ثانی گوئیم این آب آن آب است دوباره جاری شد و این سراج بعینه آن

سراج. و همچنین در بهار سال گذشته گل و ریاحین بشکفت و میوه خوشگوار بار آمد در سال آینده گوئیم که آن میوه خوشگوار بار آمد و آن گل و ریاحین و ازهار عود و رجوع نمود از این بیان مقصد آن نیست که اجزاء مرگه گل پار سال بعینه بعد از تحلیل دوباره ترکیب یافت و عود و رجوع نمود بلکه مراد این است که آن لطافت و ملاحظت و رائحه طیبه و لون بدیع که در گل پار سال بود بعینه در گل امسال مشهود واضح است. خلاصه مقصود تشابه و تماثل بین این گل و آن گل است و رجعتی که در صحائف الهیه مذکور این است» (۶)

و نیز در لوحی درباره عقاید تناسخیان میفرماید:

«در خصوص مسئله تناسخ مرقوم نموده بودید این اعتقاد تناسخ از عقائد قدیمه اکثر امم و ملل است حتی فلاسفه یونان و حکمای رومان و مصریان قدیم و آشوریان عظیم و لکن در نزد حق جمیع این اقوال و اوهام مزخرف و برهان اعظم تناسخیان این بود که مقتضای عدل الهی این است که اعطای کل ذی حق حقه شود حال هر انسان به بلائی مبتلا شود گوئیم که کوتاهی نموده است و لکن طفلی که هنوز در رحم مادر است و نطفه اش تازه انعقاد گردیده است و کور و کر و شل و ناقص الخلقه است آیا چه گناهی نموده است که به چنین جزائی گرفتار شده است؟ پس این طفل اگر چه بظاهر در رحم مادر خطائی نموده و لکن پیش از این در قالب اول جرمی کرده که مستوجب چنین جزائی شده. ولی این نفوس در این نکته غافل گشته اند که اگر خلقت بر یک منوال بود قدرت محیطه چگونه نمودار میشد و حق چگونه یفعل مایشاء و یحکم ما یرید میگشت. باری ذکر رجعت در کتب الهی مذکور و این مقصد رجوع شئون و آثار کمالات و حقائق انواری است که در هر کور عود مینماید نه مقصد اشخاص و ارواح مخصوصه است.

مثلاً گفته میشود که این سراج دیشب عود نموده است و یا آنکه گل پار سال امسال باز در گلستان رجوع کرده است درین مقام مقصود حقیقت شخصیه و عین ثابت و کینونت مخصوصه آن نیست بلکه مراد آن شئون و مراتبی است که در آن سراج و در آن گل موجود بود حال در این سراج و گل مشهود. یعنی آن کمالات و فضائل و مواهب ربیع سابق در بهار لاحق عود نموده است. مثلاً این ثمر همان ثمر سال گذشته است در این مقام نظر به لطافت و طراوت و نصارت و حلاوت آن ثمره است و الا البته آن حقیقت متعینه و عین مخصوصه رجوع ننموده. آیا از یک مرتبه وجود در این عرصه شهود اولیای الهی چه نعمتی و راحتی دیدند که متصلاً عود و رجوع و تکرار خواهند؟ آیا یک مرتبه این مصائب و بلایا و رزایا و صدمات و مشکلات کفایت نمی کند که

مکرر این وجود را در این عالم خواهند؟ این کأس چندان حلاوتی نداشته که آرزوی تتابع و تکرر شود» (۷)

حال ببینیم که عقیده و فلسفه تناسخ در اعتقادات تناسخیان در ادوار گذشته به چه نحو و از کجا پدید آمده که حضرت عبدالبهاء میفرمایند که تناسخ از عقاید دیرین بوده و حقیقت ندارد بلکه عبارت از اوهام است.

آئین ودائی که ریشه دین هندوی امروز است در حدود ۲۰ تا ۳۰ قرن قبل از میلاد مسیح بوجود آمد. در این آئین عقاید شگرفی دیده میشود از جمله آن عقاید این بود که عمل قربانی رحمت خدایان را زیاد میکند و معتقد بودند که خدایان تشنه قربانی هستند. پیشوایان مذهبی آن آئین با تصرفات و ایجاد تبدیلات در آئین خود موفق گشتند که در قرن هشتم تا نهم قبل از میلاد آئین برهمنائی را به وجود آوردند که در سرزمین هند مذهب رسمی گردید. از همین زمان بود که فلسفه تناسخ در هند رواج یافت. آنان اعتقاد داشتند که روح انسان در اثر تماس با روح شر ناپاک شده و باید دچار رنج و عذاب گردد و در اثر تکرر در رفت و آمد شاید لیاقت برسیدن به جوهر حقیقت پیدا کند. همین روح ناپاک و یا روح شر است که بعدها در دیانت زردشتی بنام اهریمن و در مسیحیت به گناه اولیه و در اسلام به اسم شیطان تعبیر شده است. در واقع ریشه اعتقاد به تناسخ از آئین ودائی شروع و در دیانت هندو و برهمنائی رواج کامل یافت. آنگاه در دیانت بودائی با وجودی که حضرت بودا قسمت مهمی از عقاید ودائی و برهمنائی را رد نمود معهذا نتوانست از فریضه تناسخ چشم پوشی کند بلکه آن را یکی از اصول تعالیم خویش خواند.

حضرت بودا برای تبلیغ آئین بودائی و نجات بشر چهار منشور را سر لوحه بیان و کلام خود معین نمود و معتقد بود که نجات بشر بسوی حقیقت در این چهار منشور نهفته است و در اولین منشور خود که بنام حقیقت اول نامیده چنین آمده است.

بشر در سراسر زندگی در زحمت و رنج است و دوران حیاتش آکنده از مشقت و عذاب میباشد. آدمی از لحظه تولد تا دم مرگ پیوسته با تلاش و کنکاش که زائیده رنج و درد است دست بگریبان است و با وجودی که سعی در آرامش دارد ولی نتیجه ای به دست نمی آورد. دوران کودکی به نوجوانی و بعد به جوانی و نیرومندی ولی عاقبت به ضعف و پیری و دوران کهولت میرسد و بعد در پرتگاه مرگ ناپدید میگردد.

زندگی انسان محدود باین چند روزه حیات نیست باید برای کیفر و پاداش اعمال زشت خود مجدداً باین جهان برگردد تا تولد جدید یابد و به کیفر اعمال خود برسد. این تولدهای مکرر برای تصفیه شخص ادامه پیدا میکند.

در همان ایام آئین دیگری بنام جینی که موسسش شخصی بنام مهاویرا بود و به لقب جینا یعنی فاتح روحانی شناخته شد بوجود آمد. او هم مانند حضرت بودا اوصال و اساس تعالیمش تناسخ بود. تا اینکه حضرت زردشت آئین بودائی و برهمنائی و کیش جینی و عقاید آئین ژاپونی بنام مذهب شینتو را رد نمود و عقیده تناسخ را بر پایه نادرست انگاشت. بدین ترتیب از آن به بعد این عقیده منسوخ شد.

بعضی از عقاید حضرت زردشت در فلسفه فرقه تصوف در اسلام و در میان ملت یهود رسوخ نمود و آن اینکه انسان پس از مرگ به بارگاه خداوندی نزد خدا برمیگردد و دیگر باین جهان عود و رجوع نمی‌نماید. همانطوری که از بیانات طلعات مقدسه استنباط شد این عقیده مورد تأیید دیانت بهائی نیست بلکه اوهام صرف است.

حضرت عبدالبهاء میفرماید:

«اگر چنانچه روح به سبب تکرر رجوع به عالم جسمانی قطع مراتب نماید و کمال ذاتی یابد بهتر آن بود که پروردگار روح را امتداد حیات در عالم جسمانی میداد تا اکتساب کمالات و فیوضات می‌نمود. لزوم چشیدن جام هلاک و حصول حیات ثانی نبود.» (۸)

شاعر شیرین سخن کلیم کاشانی چه خوش سروده:

روی زمانه قابل دیدن دوباره نیست رو پس نکرد هر که از این خاکدان گذشت

حضرت عبدالبهاء در مورد عقیده تناسخ و تناسخ میفرماید:

«تناسخیان بر دو قسم اند قسمی معتقد به عقاب و ثواب معنوی در عالم اخروی نیستند لهذا بر آنند که انسان به تناسخ و رجوع به این عالم مجازات و مکافات بیند و نعیم و جحیم را حصر در این جهان دانند و به جهان دیگر قائل نیستند و این فرقه ایضاً بر دو قسم اند. بعضی بر آنند که انسان گاهی در رجوع باین عالم بصورت حیوان در آید تا مجازات شدیده بیند و بعد او حمل عذاب الیم از عالم حیوان دوباره بعالم انسان آید و این را تناسخ نامند و قسم دیگر بر آنند که از عالم انسان بعالم انسان رجوع کند و در رجوع ثواب و جزای زندگانی اول مشاهده نماید و این را تناسخ گویند و هر دو فرقه به جهانی غیر این جهان قائل نیستند. و فرقه دیگر از اهل

تناسخ به عالم اخروی قائل و تناسخ را واسطه تکامل شمرند که انسان به ذهاب و ایاب در این جهان بتدریج کسب کمالات نماید تا آنکه به مرکز کمال رسد یعنی نفوس ترکیب از ماده و قوتند. ماده در بدایت یعنی دور اول ناقص است و چون مکرر باین عالم آید ماده ترقی نماید و صفا و لطافت حاصل کند تا مانند آئینه شفاف گردد و قوت که عبارت از روح است به جمیع کمالات در آن تحقق یابد.

این است مسئله اهل تناسخ و تناسخ مختصراً بیان شد. اگر به تفصیل پردازیم اوقات تعطیل شود و همین مجمل کفایت است و دلائل و براهین عقلیه بر این مسئله ندارند مجرد تصور و استنباط از قرائن است نه برهان قاطع. باید از معتقدان تناسخ برهان طلبید نه قرائن و تصور و وجدان. ولی شما از من دلائل و براهین امتناع تناسخ میجوئید لهذا بیان امتناع باید نمود. اول برهان امتناع این است که ظاهر عنوان باطن است و ملک آئینه ملکوت و عالم جسمانی مطابق عالم روحانی. پس در عالم محسوس ملاحظه نما که تجلی تکرر نیابد چه که هیچ کائنی از کائنات به دیگری من جمیع الوجوه مشابه و مماثل نه.

آیت توحید در جمیع اشیاء موجود و پدید اگر خزائن وجود مملو از دانه گردد دو دانه را من جمیع الوجوه مشابه و مطابق و مماثل بدون امتیاز نیایی لابد فرق و تمایزی در میان. چون برهان توحید در جمیع اشیاء موجود و وحدانیت و فردانیت حق در حقائق جمع کائنات مشهود پس تکرر تجلی واحد ممتنع و محال لهذا تناسخ که تکرر ظهور روح واحد به ماهیت و شئون سابق در این جهان تجلی واحد است و این مستحیل و غیر ممکن و چون از برای هر کائنی از کائنات ناسوتیه تکرر به تجلی واحد محال و ممتنع پس از برای کائنات ملکوتیه نیز تکرر در مقامی از مقامات چه در قوس نزول و چه در قوس صعود ممتنع و مستحیل زیرا ناسوت مطابق ملکوت است ولی در کائنات ناسوتیه من حیث النوع عود و رجوع واضح یعنی اشجاری که در سنین سابق برگ و شکوفه و ثمر نموده بودند در سنه لاحق نیز به عینه همان اوراق و ازهار و اثمار به بار آورند این را تکرر نوع گویند و اگر کسی اعتراض نماید که آن ورق و شکوفه و ثمر متلاشی شد و از عالم نبات به عالم جماد نزول نمود دوباره از عالم جماد به عالم نبات آمد پس تکرر یافت جواب این است که شکوفه و برگ و ثمر پارسال متلاشی شد و آن عناصر مرگبه تحلیل گشت و در این فضا تفریق شد.

آن اجزاء مرگبه برگ و ثمر پارسال به عینها بعد از تحلیل دوباره ترکیب نگشته و عود

نموده بلکه از ترکیب عناصر جدیده نوعیت عود کرده و همچنین جسم انسان بعد از تحلیل متلاشی گردد و اجزاء مرگبه تفریق شود و اگر چنانچه از عالم جماد و یانبات دوباره این جسم عود کند این جسم بعینه اجزاء مرگبه انسان سابق نبوده آن عناصر تحلیل شد و تفریق گشت و در این فضای واسع منتشر شد بعد اجزاء دیگر از عناصر ترکیب گشت و جسم ثانی شد و شاید جزئی از اجزاء انسان سابق در ترکیب انسان لاحق داخل شود اما آن اجزاء به تمامها و عینها بدون زیاده و نقصان محفوظ و مصون نمانده تا دوباره ترکیب گردد و از آن ترکیب و امتزاج انسان لاحق به وجود آید و استبدال شود به اینکه این جسم به تمام اجزاء عود نموده و شخص اول شخصی ثانی شده. بناء علیه تکرر حاصل گردیده و روح مانند جسم بعینه عود و تکرر نموده و بعد از فوت به ذاته رجوع باین عالم فرموده و اگر گوئیم که این تناسخ به جهت حصول کمال است تا ماده کسب صفا نماید و شفاف گردد و پرتو روح به منتهای کمال در او ظاهر شود این نیز تصور محض است زیرا بر فرض تصدیق این مطلب در تجدد و عود تغییر ماهیت ممکن نه زیرا جوهر نقص به عود و رجوع حقیقت کمال نگردد. ظلمت صرف به عود و رجوع مصدر نور نشود. حقیقت عجز به رجعت قدرت و قوت نشود و ماهیت ناسوتیه به عود و رجوع حقیقت ملکوتیه نشود. شجره زقوم آنچه تکرر یابد ثمر شیرین ندهد و شجره طیبه هر چه عود کند میوه تلخ نیارند پس معلوم شد که تکرر و رجوع بعالم ناسوتی مورث کمال نشود و این تصور را برهان و دلیلی نه عبارت از افکار است بلکه مدار حصول کمال فی الحقیقه فیض پروردگار» (۹)

(تناسخ - رجعت ارواح)

- | | |
|--|----------|
| ۱- امر و خلق جلد ۱ | صفحه ۳۰۸ |
| ۲- ایقان | صفحه ۱۳۳ |
| ۳- ایقان | صفحه ۱۳۵ |
| ۴- ایقان | صفحه ۱۲۸ |
| ۵- امر و خلق جلد ۱ | صفحه ۳۰۷ |
| ۶- مذاوضات حضرت بهاء البهاء | صفحه ۲۱۳ |
| ۷- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۱ | صفحه ۱۷۹ |
| ۸- مذاوضات حضرت عبدالبهاء | صفحه ۲۱۲ |
| ۹- مذاوضات حضرت عبدالبهاء | صفحه ۲۰۸ |

شفاعت و طلب عفو و غفران

حضرت بهاء الله در لوحی میفرماید:

«قل اشهد یا الهی بما شهد به انبیائک و اصفیائک و بما انزلته فی کتبتک و صحفک اسئلك باسرار کتابک و بالذی فتحت به ابواب العلوم علی خلقک و رفعت رایة التوحید بین عبادک بان ترزقنی شفاعة سید الرسل و هادی السبل» (۱)

در الواح مبارکه زیارت میکنیم که طلب شفاعت از برای ارواح منتسبین و دوستان و آشنایان و نیز درخواست عفو و آمرزش جهت آنان الی الله مقبول و مطلوب است و سبب ترقیات روحانی آنان در عوالم ملکوت میگردد. به تحقیق دعا و مناجات و راز و نیاز و تلاوت آثار مبارکه مورث تعالی روح اموات در ملکوت اسرار میشود و باعث عفو و آمرزش از خطایای آنان میگردد.

همچنان که انسان از بدو تولد باین جهان شروع به پیشرفت و ترقی مینماید به همین حال روح پس از خلع از قالب عنصری و پرواز به جهان لاینتاهی قابل ترقی است تا مراتب کمال را طی نماید و به اعلی درجات روحانیه فائز گردد. بهمین جهت حضرت نقطه اولی امر میفرماید که فرزندان در هر روز پس از ادای فریضه نماز درباره والدین خود دعا کنند تا مورد بخشش و عفو و مغفرت قرار گیرند.

حضرت اعلی در کتاب بیان میفرماید:

«و سزاوار است که عبد بعد از هر صلوات طلب رحمت و مغفرت نماید از خداوند از برای والدین خود که ندا میرسد من قبل الله که از برای تو است دو هزار و یک ضعف از آنچه طلب نمودی و از برای والدین خود طوبی لمن یدکر ابویه بذکر به» (۲)

و حضرت عبدالبهاء در مناجاتی میفرماید:

«ای پروردگار پدر و مادر این بنده درگاه را در دریای غفران غوطه ده و از گناه و خطا پاک و مقدس نما، عفو و بخشش شایان نما و غفران و آمرزش ارزان کن توئی آمرزنده و توئی غفور توئی بخشنده فیض موفور» (۳)

باید توجه داشت که ترقی ارواح و عفو از گناهان آنها بسته به فضل و عنایت حق دارد

چون او مبدل سیئات بالحسنات است و بخشش از مراحم و مواهب ذات غیب یکتا است بهمین علت بنده باید شب و روز بدرگاهش نماز آرد تا شفاعتش مورد قبول واقع گردد. میفرمایند حتی شفاعت درباره یاغیان و عاصیان مقبول ساحت کبریائیش میشود و ممکن است که مورد عنایت واقع گردند زیرا که یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید است. هر چه بخواهد میکند و آنچه سزاوار است میبخشد میفرماید «آنچه کند او کند ما چه توانیم کرد» حضرت عبدالبهاء میفرماید:

«در خصوص آمرزش و مغفرت اموات سؤال نموده بودید هر نفسی که از این عالم فانی به عالم باقی رجوع نماید به حسب استحقاق و استعداد اگر عدل الهی شامل گردد یا حسرة علینا ولی در مقام فضل نظر به استعداد و استحقاق و قابلیت نیست. یغفر لمن یشاء و یعفو لمن یشاء انه هو الغفور الرحیم. بعد از صعود ترقی و عفو موکول به فضل و لکن تنزل مستحیل و محال یدل الله السیئات بالحسنات بفضله و عفو و غفره لهذا استغفار احبا و طلب عفو و آمرزش از درگاه احدیت در حق اموات مشرع و مقبول و محمود و سبب عفو و ترقی موفور» (۴)

و نیز در لوحی میفرماید:

«در این دور رحمانی تضرع و زارع و شفاعت به درگاه احدیت از برای جمیع نوع انسانی جائز و مثمر زیرا این دور جمال مبارک است و رحمت برای جمیع وجود از غیب و شهود» (۵)

همانظوری که ما در این عالم از برای متصاعدین طلب غفران میکنیم و از درگاهش شفاعت مینمائیم آنها هم در آن عالم برای ما دعا خواهند نمود.

و خواهان عفو گناهان ما خواهند شد در این صورت یقین است که ادعیه آنان در مورد ما به عز قول فائز میگردد. در جهان دیگر تدنی و تنازل وجود نخواهد داشت بلکه روح پیوسته رو به ترقی است «این به فضل الهی است نه به عدل».

حضرت عبدالبهاء در لوحی میفرماید:

«همچنان که خلق در این عالم محتاج به حق هستند در آن عالم نیز محتاج هستند همیشه خلق محتاج است و حق غنی مطلق. چه در این عالم و چه در آن عالم و غنای آن عالم تقرب به حق است. در این صورت یقین است که مقربین درگاه الهی را شفاعت جائز و این شفاعت مقبول حق. اما شفاعت در آن عالم مشابهت به شفاعت این عالم ندارد کیفیتی دیگر است و حقیقتی دیگر که در عبارت ننگجد... چنانچه مادر این جاقوه داریم که در حق این نفوس

دعا نمائیم همینطور در عالم دیگر هم که عالم ملکوت باشد همین قوه را دارا خواهیم بود. آیا جمیع خلق آن عالم مخلوق خدا نیستند؟ پس در آن عالم هم میتوانند ترقی کنند همچنان که در این جا میتوانند به تضرع اقتباس انوار نمایند در آنجا هم میتوانند طلب غفران نمایند. به تضرع و رجا اقتباس انوار کنند. پس چون نفوس در این عالم بواسطه تضرع و ابتهال یا دعای مقدسین تحصیل ترقی می نمایند به همچنین بعد از فوت نیز بواسطه دعا و رجا خود میتوانند ترقی کنند علی الخصوص چون مظهر شفاعت مظاهر مقدسه گردند» (۶)

و نیز در لوحی میفرمایند:

«تلاوت مناجات و ترتیل آیات و طلب غفران خطیئات سبب عفو قصور است و علو درجات مؤمنین و مؤمنات» (۷)

و نیز میفرمایند:

«بعد از صعود از این جسد وسیله ترقی ارواح دعای یاران و تضرع دوستان است و همچنین فضل و موهبت حضرت رحمن» (۸)

در بیانات حضرت عبدالبهاء زیارت میکنیم که اجابت طلب غفران دعا و مناجات به جهت ترقی ارواح موکول به موهبت الهی است و منوط و مشروط به فضل و عنایت ربانی ترقی در عالم بعد ترقی در مراتب است. انسان در این عالم به سعی و کوشش خویش ترقی در کمالات میکند ولی در عوالم قدس الهی طی مراتب مینماید یعنی از رتبه ای صعود به رتبه دیگر میکند و این نه به مساعی و کوشش آدمی است باید فضل شامل گردد. بدین معنی که انتقال در مراتب علیا موکول به اراده و مشیت خداوند است که از خطیئات و گناهان چشم پوسی نماید و در دریای غفرانش غوطه ور کند حضرت عبدالبهاء میفرمایند:

«ترقی روح انسانی بعد از قطع تعلق از جسد ترابی در عالم الهی یا بصرف فضل و موهبت ربانی و یا به طلب مغفرت و ادعیه خیریه سائر نفوس انسانی... حاصل گردد» (۹)

حق تعالی غافر الذوب و ستار العیوب است. و باسم غفار و ستار رحمت منبسطه اش را بر همه عالمیان مبذول میفرماید. عصیان اهل عالم دریای غفرانش را از عطا باز نمی دارد و بدایع فضلش بر هر عاصی و خاطی مانند غیث هاطل میبارد. لباس ستاریت در بردارد و از خطایای بندگانش با نظر لطف میگذرد.

داستانی در کتاب بهجت الصدور نوشته حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی یادداشت

گردیده. این کتاب در اواخر ایام پر ثمر آن دلباخته محبت الله بامر و اراده مرکز میثاق برشته تحریر آمده است که در این مقام ذکر میگردد.

«روزی حضرت عبدالبهاء به مناسبتی قصه آن شاه را تعریف کردند که به وزیرش گفت باید تا فلان روز بگوئی خدا چه میخورد، چه میپوشد و کارش چیست. وزیر ناراحت و غمگین به خانه آمد و تمام مدت ب فکر آن بود که جوابی برای این سئوالات پیدا کند نوکرش که او را غمگین و ناراحت دید گفت مشکلت را بگو شاید من بتوانم کمک کنم وزیر جواب داد سلطان پرسیده خدا چه میخورد، چه میپوشد و کارش چیست؟ نوکر گفت جواب سؤال اول این است که خدا غصه بندگانش را میخورد جواب سؤال دوم این است که خدا خطای بندگانش را میپوشد. جواب سؤال سوم را هم روزی که شاه خلعت میدهد خواهم گفت. وزیر با خوشحالی نزد سلطان رفت و جوابها را برایش گفت. سلطان خیلی خوشحال شد ولی گفت این جوابها کار تو نیست. وزیر جریان کمک نوکرش را شرح داد شاه گفت پس خوب است آن نوکر وزیر شود و تو نوکر او. روزی که شاه به نوکر خلعت داد و او وزیر شد به اربابش که قبلاً وزیر بود گفت این هم کار خدا است که از یکی میگیرد و به دیگری میدهد» (۱۰)

حضرت بهاء الله میفرمایند:

«عطا میفرماید بهر که اراده نمود و اخذ مینماید از هر که اراده فرمود» و نیز «اخذ نماید آنچه را عطا فرمود و عطا فرماید آنچه را اخذ نمود» (۱۱)

در نصوص مبارک زیارت میکنیم که حتی والدین افراد مؤمن که بدون ایمان از این جهان برونند به واسطه دعا و مناجات فرزندان شامل عفو خداوندی خواهند شد. جمال مبارک میفرمایند:

«یکی از فضلهای مخصوصه این ظهور آنست که هر نفسی که به مطلع امر اقبال نمود ابوبین او اگر چه به ایمان به ظهور فائز نشده باشند پرتو آفتاب عنایت الهیه ایشان را اخذ فرماید لهذا من فضله علی احبائی اشکر و اکن من العامدین» (۱۲)

حضرت عبدالبهاء میفرمایند:

«چون این ظهور ظهور فضل است لهذا کسانی که اعمال طیبه و اخلاق حسنه دارند هر چند مؤمن نباشند از رحمت الهی بی نصیب نخواهند بود» (۱۳)

بنابر این ما اهل بها باید شاکراً صابراً پیوسته سر تسلیم نهیم چه که چنین مواهبی بما

ارزانی فرموده که در هیچ کور و دوری وجود نداشته است.

در کتاب بهاء‌الله و عصر جدید تألیف دکتر اسلمنت لوحی از حضرت عبدالبهاء نقل شده که در تاریخ ۱۹۰۴ میلادی به خانم روزنبرگ خطاب فرمودند. در آن لوح مقدس مولی مهربان چگونگی عنایت حق و گذشت او از خطایای بندگان را شرح میدهند و مینویسد که حضرتش ذکر هیچ متصاعد الی الله را بدون ذکر رحمة‌الله علیه یا نظیر این عبارت نمی‌بردند. در آن لوح میفرمایند:

«موهبت شفاعت از کلماتی است که به مقربان در گاه الهی و مظاهر ربانیه تعلیق دارد. حضرت مسیح را قدرت شفاعت و طلب غفران دشمنانش بود چه وقتی که در این عالم بود و چه از عالم بالا دارای این قوه بوده و هست. مؤمنین به انبیاء نیز میتوانند طلب مغفرت جهت نفوس نمایند. پس نباید گمان نمائیم نفوسی که از حق غافلند و در گناه و عدم ایمان مرده‌اند در عذاب ابدی و هلاک‌اند چه که قوه نافذ شفاعت در حق همیشه موجود است... اغنیاء روحانی در عالم بالا فقراراً مساعدت کنند چنانچه در این عالم اغنیاء فقراراً مساعدت نمایند. در جمیع موارد همه مخلوق خدا هستند و به فضل او محتاج. هرگز از عنایت و رحمت مستغنی نبوده و نخواهند بود و چون کل محتاج حق هستند هر قدر بیشتر تضرع و مناجات کنند غنی‌تر گردند. در آن عالم متاعی و غنائی و مساعدت و کمکی جز شفاعت نیست.

پس نفوسی که هنوز ترقی کامل ننموده‌اند اول بواسطه تضرع و ابتهاج با دعای مقدسین تحصیل ترقی نمایند و بعد بواسطه دعا و رجای خود میتوانند ترقی کنند» (۱۴)

از حضرت عبدالبهاء سؤال شد که آیا بوسیله ایمان و محبت ممکن است که مژده معرف ظهور حضرت بهاء‌الله را به متصاعدینی که بی‌خبر از آن در گذشته‌اند داد یا خیر؟ حضرتش در جواب فرمودند:

«بلی البته مادام که ادعیه مخلصانه همیشه تأثیر دارد لهدا در عالم دیگر نفوذش شدید است هرگز انقطاع و فصلی نیست بین ما و نفوسی که در آن عالمند و لکن تأثیرات حقیقه معنویه‌اش در عالم دیگر است نه در این دنیا» (۱۵)

و چون از حضرت عبدالبهاء سؤال شد که چگونه است که قلب انسان به ندای باطنی گاهی به فکر دوستی میافتد که به عالم دیگر شتافته است و در بین ما نیست. حضرت عبدالبهاء میفرمایند:

«در ایجاد قانون الهی چنین بوده که ضعیف امیدش به قوی است به نفوسی که توجه میکنند ممکن است واسطه قدرت الهی باشند حتی وقتی که همین دنیا هستند و لکن معطی قوه به جمیع خلق یگانه روح مقدس الهی است» (۱۶)

پس باید دست نیاز به ساحت خداوند بی‌انباز بلند کنیم و این مناجاتها را تلاوت نمائیم.

هوالبهی

ای خداوند مهربان ما گنه کاریم و تو آمرز گار و ما تبه کاریم و تو عفو غفار هر چند موج گنه اوج گرفته است ولی به عفو و غفرانت معتمدیم و هر چند سیل عصیان در نهایت طغیان است ولی به بخشش و احسانت متوسلیم. ای خدای پر عطا خطا ببوش، دریای رحمت بجوش آور و جام مغفرت بنوشان. هر چند ظلمت ذنوب شدید است ولی مه تابان مغفرتت بس منیر. ای خداوند این مستمند را در ایوان بلند جای ده و ارجمند فرما و در فلک غفران اختر تابان کن و در سایه درخت امید مسکن و ماوی بخش توئی غفور و توانا» ع ع (۱۷)

هوالله

ای پروردگار خطیئات این نفوس را عفو کن و سیئات این ذلیلان را استر نما تو واقفی، تو عالمی، تو مطلعی، تو آگاهی. ما گنه کاریم، ما خطا کاریم، ما غافلیم، ما ذاهلیم، تو عفوئی، تو غفوری، تو بزرگواری، تو آمرزگاری انک انت التواب الستار» ع ع (۱۸)

هوالله

ای آمرزگار همه گنه کاریم و جفا کردار تو آمرزنده‌ای، تو بخشنده‌ای مهربان در قدر و لیاقت منگر، در فضل و عفو بنگر، ما را در بحر غفران غریق کن و در جنت ابهی با ملاء‌اعلی رفیق. توئی رحیم، توئی رحمن ع ع (۱۹)

حضرت بهاء‌الله میفرمایند:

«باید عاصی در حالتی که از غیرالله خود را فارغ و آزاد مشاهده نماید طلب مغفرت و آمرزش کند. نزد عباد اظهار خطایا و معاصی جائز نه، چه که سبب و علت آمرزش و عفو الهی نبوده و نیست و همچنین این اقرار نزد خلق سبب حقارت و ذلت است و حق جل جلاله ذلت عباد خود را دوست ندارد. انه هوالمشفق الکریم. عاصی باید ما بین خود و خدا از بحر رحمت، رحمت طلبد و از سماء کرم مغفرت مسئلت کند» (۲۰)

(شفاعت و طلب عفو و غفران)

- ۱- امر و خلق جلد ۱ صفحه ۳۰۳
- ۲- منتخبات آیات از آثار حضرت تقطه اولی صفحه ۶۵
- ۳- مجموعه مناجاتهای حضرت عبدالبهاء صفحه ۴۵۲
- ۴- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۳ صفحه ۲۳
- ۵- امر و خلق جلد ۱ صفحه ۳۰۲
- ۶- مفاوضات حضرت عبدالبهاء صفحه ۱۷۵
- ۷- مائده آسمانی جلد ۹ صفحه ۸۴
- ۸- مجله پیام بهائی شماره ۱۱۳-۱۱۲ صفحه ۶
- ۹- گلزار تعالیم بهائی صفحه ۱۵۷
- ۱۰- نور ایمان صفحه ۲۷۱
- ۱۱- تسلیم و رضا صفحه ۷۹
- ۱۲- خدمت و عبودیت صفحه ۸۸
- ۱۳- سفرنامه مبارک جلد ۲ صفحه ۳۳۷
- ۱۴- بهاء الله و عصر جدید صفحه ۲۱۷
- ۱۵- بهاء الله و عصر جدید صفحه ۲۱۸
- ۱۶- بهاء الله و عصر جدید صفحه ۲۱۸
- ۱۷- مجموعه مناجاتهای حضرت عبدالبهاء صفحه ۲۸۸
- ۱۸- مجموعه مناجاتهای حضرت عبدالبهاء صفحه ۲۸۹
- ۱۹- مجموعه مناجاتهای حضرت عبدالبهاء صفحه ۲۸۳
- ۲۰- آیات الهی جلد ۱ صفحه ۲

(موهبت شفاء - شفای روحانی - شفای جسمانی)

- حضرت بهاء الله در مناجاتی میفرمایند:
- «قل یا الهی اسمک شفائی و ذکرک داوئی و قریک رجائی و حبک مونسی و رحمتک طبیبی و معینی فی الدنیا و الا آخره و انک انت المعطى العلیم الحکیم» (۱)
- حضرت عبدالبهاء میفرمایند:
- «مناجاتهایی که به جهت طلب شفا صادر شده شامل شفای جسمانی و روحانی هر دو بوده. لهذا به جهت شفای روحانی و جسمانی هر دو تلاوت نمائید اگر مریض را شفا مناسب و موافق البته عنایت گردد ولی بعضی از مریضها شفا از برایشان سبب ضررهائی دیگر شود. این است حکمت اقتضای اجابت دعا ننمایید... قوه روح القدس امراض جسمانی و روحانی هر دو را شفا دهد» (۲)
- بنابر تبیین حضرت عبدالبهاء خواندن ادعیه برای افرادی که به مرض روحانی نیز دچارند موثر واقع شده ممکن است که فضل الهی شامل حالشان گردد و شفا یابند در این دور مبارک دعا و مناجات و طلب شفا از برای بیماران به جهت اعاده سلامتییشان و همچنین برای ادامه خدماتشان از احکام الهی محسوب گشته و بسیاری از آنها در مجلدات بی شمار چاپ و منتشر گردیده.
- حضرت تقطه اولی از بدو تأسیس شریعت بابی و از همان نخستین لحظات اظهار امر در مدینه طیبه شیراز شروع به نزول مناجات و ادعیه فرمودند و برای بسیاری از علماء و افراد سرشناس ارسال فرمودند. در دوران حیات عنصری سایر طلعات مقدسه نزول آیات و مناجات ادامه یافت و در اکثر الواح مناجاتهایی در انتهای آن نازل شده و در آنها طلب توفیق و تأیید در خدمات فرموده اند. همه آن ادعیه و مناجاتها که از خامه مشکین آن وجودات قدسیه عز نزول یافته مبین یک حقیقت و اخذند و آن راز و نیاز بدرگاه حق و طلب شفای روحانی و جسمانی به جهت بهبودی افراد است.
- در مورد شفای روحانی حضرت ولی مقدس امرالله در مکتوب مورخ جون ۱۹۳۳ که توسط منشی مبارک ارسال گشته چنین میفرمایند:

«در باره شفای روحانی بطوری که محققاً واقفید اهمیت آن را حضرت عبدالبهاء جل ثنائه بسیار تأکید فرموده و در واقع آن را به عنوان بخش اساسی و روش معالجه جسمانی منظور داشته‌اند. شفای جسمانی کامل برقرار نمیگردد مگر به مدد شفای روحانی و بهترین طریقه وصول باین شفای روحانی اطاعت از اوامر و احکام الهی است که بوسیله مظاهر مقدسه برای ما نازل گردیده است» (۳)

در ادیان ماضیه و شرایح گذشته نیز نزول ادعیه و مناجات یکی از اهم امور محسوب بوده پیامبران عظام و ائمه هدی مناجات‌هایی نازل فرموده حتی جمل آن را در مواقع ضروری توصیه نموده‌اند. این رویه در اسلام سبب امرار معاش و شغل جهت عده‌ای سودجو شد که یا نوشتن آیات و دادن به مردم و خواندن اورادی موهومی این گونه در آمده‌های کسب مینمودند و کار بجائی رسید که برخی آیات قرآنی را برای حفظ از بلیات و دوری از اجنه و پریان به مردم میدادند و موهوماتی سر هم بافته مردم را فریب داده وادار میکردند که اگر حمل حرز و دعا همراهشان نباشد اجنه‌ها به آنها حمله میکنند. این نوع افکار و عقاید سخیفه باعث آن شد که مؤمنین اولیه از حضرت عبدالبهاء در مورد اینگونه امور و حتی حل اسم اعظم مرقوم در آب سئوالاتی بنمایند حضرت عبدالبهاء در این مورد میفرماید:

«حمل حرز و دعا یا حل اسم اعظم مرقوم در آب و نوشیدن به جهت رفع امراض اگر این دو عمل به توجه تام و خلوص قلب و نیت پاک و انجذاب روح واقع شود تأثیرش شدید است» (۴)

مؤمنین اولیه بنا بر رسم معمول در بی چنین عملی بودند و آن را برای خود کسب و کاری معین نمودند حتی اینکار را بنام اینکه بهائی هستند و شفا دهنده ادامه دادند تا اینکه در زمان حضرت ولی مقدس امرالله طی توفیقاتی چند احبا را متذکر داشتند که این عمل آنان باعث سوء تعبیر در بین جامعه میشود و در توفیح مورخ ۸ مارچ ۱۹۳۶ بوسیله منشی خود به سئوال یکی از احبا در این مورد چنین پاسخ فرمودند.

«راجع به سئوال شما درباره شفا دادن گرچه ایرادی به کمک شما نسبت به دیگران برای اعاده صحت آنان وارد نیست حضرت ولی محبوب امرالله مایلند که شما بنام بهائی از تباطی به این کار خود ندهید. زیرا موجب سوء تفاهم خواهد گردید. ما بهائیان شفاء دهنده بدان صورت که در عالم مسیحیت و سایر فرقه‌های مذهبی وجود دارد نداریم شما یک بهائی و یک شفا دهنده هستید و این کاملاً فرق میکند» (۵)

و در مکتوب دیگر که توسط منشی مبارک در تاریخ ۱۳ دسامبر ۱۹۴۵ نوشته شده میفرمایند

«حضرت ولی محبوب امرالله دلیلی نمی‌بینند که شما را از ارائه کمک به افراد بیمار باز دارند همچنانکه قبلاً نیز در این باره به بعضی از یاران مرقوم فرموده‌اند تا آنجا که شما اظهار ننمائید که افراد را به عنوان اینکه بهائی هستید شفا میدهید یا چون شما بهائی هستید مبادرت به این کار میکنید البته ایراد بر عمل شما وارد نیست بر عکس کمک به فردی که در رنج و الم باشد از نعمای بزرگ الهی محسوب است» (۶)

حضرت ولی مقدس امرالله تأکید میفرمایند که هر گونه طریقی که برای شفاء بیماران اتخاذ میگردد باید مبتنی بر نام مقدس حضرت بهاءالله باشد نه بنام شفا دهنده بهائی. میدانیم که دعا و مناجات مورت روح و ریحان و سبب نشاط قلوب مؤمنین و نیز شفاء بیماران میگردد زیرا که روح انسانی جز بذكر رحمان مستبشر نشود حضرت عبدالبهاء میفرماید «آیات غذای روح است روح قوی میشود» تأثیر ادعیه و مناجات با صفای باطن و قلب پاک رفع کننده هر گونه هم و غم است حضرت بهاءالله در کلمات مکنونه میفرماید «طیب جمیع علت‌های تو ذکر من است فراموشش منما» داستان زیر شاهد اثر دعا و رجا بدرگاه قاضی الحاجات است «سید صادق طباطبائی از مجتهدین بنام و نفوذ طهران و از دشمنان سرسخت امر بود و بواسطه مظالمش حضرت بهاءالله باو لقب خبیث و کاذب داده بودند. یک وقتی تعدادی از احبا به دستور او زندانی شده بودند و او قصد داشت که آنها را شهید کند و اعلان نمود که تا ۳ روز دیگر همه آنها را خواهم کشت. در همان روز که این حرف را زد بیماریش شدت پیدا نمود و روز سوم در گذشت. پس از مرگ او حکومت همه زندانیان را در منزلی نزدیک قصر شاه زندانی کردند. پس از یکسال و نیم احبا به فکر افتادند که اگر پولی جمع کنند و به کامران میرزا بدهند ممکن است احبا را از زندان آزاد نماید. بهمین منظور باطراف نامه نوشتند و مبلغ شش هزار تومان جمع آوری کردند. وقتی که حضرت بهاءالله متوجه شدند احبا را از اینکار منع کردند. مدت کوتاهی از این جریان گذشت که شاه سخت مریض گشت و هر چه اطبا کوشش کردند دل درد شاه تسکین نیافت. زندانیان با هم مشورت کردند و نامه‌ای به دربار نوشتند که اگر شاه آنها را آزاد کردند دعا مینمایند که دل درد شاه خوب بشود وقتی شاه فهمید گفت اگر امشب من خوب شدم و خوب خوابیدم فردا همه را آزاد می‌کنم. زندانیان دور هم جمع شده به دعا و مناجات

پرداختند و همان شب دل درد شاه تسکین یافت و فردا بهمه لباس نو و ۳ تومان پول داد احبا هم لباسها را پوشیده و پولها را بین زندانبانان قسمت نمودند و خوشحال به منازلشان رفتند» (نقل از کتاب نور ایمان. صفحه ۲۶۴)

بدین سان اثر دعا و مناجات و طلب شفا از برای بیمار نتیجه مطلوب به بار آورد و اما در مورد وضع روح در موقع بیماری. حضرت ولی مقدس امرالله توسط منشی مبارک در تاریخ ۲۴ دسامبر ۱۹۴۳ مرقوم فرمودند که روح در موقع بیماری انسان تغییری در او حاصل نخواهد شد و آن جسم است که بیمار میگردد و یا صدمه می بیند. در حالتی که بدن ناخوش میشود توازن نیروی انسانی بهم خورده است و روح در رتبه خود ثابت است میفرمایند:

«راجع به سؤال شما درباره وضعیت روح در هنگام بیماری فقراتی در منتخبات الواح به صراحت مدلل بر آن است که بیماری جسمانی هر چند شدید و وخیم باشد بالذاته تغییری در موقعیت روح نمی تواند پدید آورد. همچنان که حضرت بهاءالله جل ذکره فرموده اند «روح در مقام خود قائم و پا برجاست» حجاب ما بین روح و بدن در هنگام بیماری جسمانی همانا نفس ناخوشی است. ناخوشی ایجاد عدم تعادل در اورگانسیم بدن انسان نمی نماید یعنی عدم توازن در نیروهای اساسی اولیه که برای انجام وظیفه طبیعی بدن انسان ضروری است» (۸)

در سفرنامه مبارک آمده است که:

«از جمله نفوسی که تشرف خصوصی یافت شخص محترمی بود که دو پای او در تصادم قطار راه آهن افتاده و قطع شده بود و پاهای مصنوعی داشت. باو میفرمودند که آنچه از جسم کاسته شود نقصی بر روح وارد نیاید. این یکی از دلائل بقای روح است چه که موت عبارت از تبدیل و تشتیت اعضاء و عناصر جسمانی است و چون از تغییر جسم تغییری در روح حاصل نشود معلومست که روح لن یتغیر است و محفوظ» (۹)

حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب اقدس میفرمایند هر وقت مریض شدید به طبیب حاذق مراجعه کنید و آنچه را که او تجویز نماید عمل نمائید. میفرمایند:

«امر مبرم الهی آنکه باید مریض به طبیب حاذق رجوع نماید و آنچه بگوید به آن عمل کند» (۱۰)

در الواح بسیاری جمال اقدس ابهی امر به حفظ جان و مراعات سلامتی میفرمایند و تأکید مینمایند که در موقع سلامتی وجود است که انسان میتواند احکام الهی را انجام دهد ولی

شخص بیمار از این فریضه روحانی محروم است و در لوح ابن اصدق چنین می فرمایند «حفظ انسان لدی الله از هر امری اعظم تر است حقّ جلّ جلاله علم ابدان را مقدم داشته» و در لوح طب که بافتخار میرزا محمد رضای طبیب یزدی از قلم عظمت نازل شده بهمین مطلب اشاره فرموده تأکید در مراعات جان و حفظ از بلییات را از جمله اوامر الهی محسوب داشته اند و در همان لوح میفرمایند:

«علم طب شریفترین و بزرگوارترین علوم و مقدم بر کلیه علوم و حکمتها و وسیله هدایت بزرگ پروردگار برای حفظ جان نفوس است»
شکّی نیست که شفا دهنده حقیقی خدا است که قادر بهر امریست. بهر که بخواهد شفا عنایت میفرماید و در امر خود مختار علی العالمین است.

حضرت عبدالبهاء میفرمایند:

«کل مأمور به معالجه و متابعت حکماء هستند این محض اطاعت امرالله است و الا شافی خدا» (۱۱)

حضرت عبدالبهاء به طبیبان سفارش میفرمایند که وقتی برای معالجه بیماری میروید اول توجه به ذات غیب نمائید و بعد مشغول معالجه شوید زیرا که باید اطمینان داشته باشند که خداوند یفعل مایشاء است و هر چه اراده نماید میکند حضرت عبدالبهاء میفرمایند:

«ای بنده صادق حق و طبیب روحانی خلق چون نزد مریضی حاضر گردی توجه به ربّ الملکوت کن و طلب تأیید از روح القدس نما و در داورا درمان کن» (۱۲)

و نیز در لوح دیگر میفرمایند:

«در وقت معالجه توجه به جمال مبارک کن و آنچه بر قلب القا میشود مجری دار مریضان را به فرح الهی و سرور روحانی معالجه نما» (۱۳)

درباره شفا دادن بیمار از طریق مراجعه به طبیب و نیز تأثیر دعا و توسل بذیل خدا و تلاوت آیات و الواح شفا برای بیماری شخص مریض نصوص بی شماری موجود است و در بسیاری از کتب امری ثبت است. حضرت بهاءالله میفرمایند توسل و توجه به خالق یکتا و طلب استعانت و شفاء از برای بیمار مؤثر واقع میگردد ولی در عین حال در موقع بروز هر گونه ناراحتی به طبیب باید مراجعه نمود.

قوای فیزیکی و روحانی هر دو باید برای تسریع شفای مریض بکار گرفته شود یکی بدون

دیگری کافی بنظر نمی‌رسد. میفرمایند: «تنها خداوند طیب قادر متعال بوده و جمیع ممکنات فقط وسیله‌ای هستند در ید او» باید اعتقاد ما این باشد که بهبودی مریض از طریق دعا و مناجات و مراجعه به طیب هر دو میسر می‌گردد حضرت عبدالبهاء مقصد و منظور از طلب شفا را چنین میفرمایند:

«مقصد از طلب شفا این است که از اجل معلق محفوظ ماند و از قضای غیر محتوم مصون گردد. مثلاً ملاحظه نمایید که این سراج را مقداری معلوم از دهن موجود و چون بسوزد دهن تمام گردد یقیناً خاموش شود. از برای این تغییر و تبدیلی نه ولیکن ادعیه خیریه و طلب شفا مانند زجاج است که این سراج را از بادهای مخالف حفظ نماید تا به قضای معلق خاموش نگردد» (۱۴)

از قبل اشاره گشت که در بین مردم دو اجل فرض است محتوم و معلق و چون طبق بیانات مبارکه درباره اجل محتوم باید تسلیم بود پس کوشش ما باید بر آن باشد تا از اجل معلق بوسیله دعا و مناجات جلوگیری کنیم ولی باید متوجه این نکته مهم باشیم و انتظار این را نداشته باشیم که هر وقت دعا کردیم مریض شفا یابد و بیمار علاج شود. در این صورت خودمان را در اختیار اراده و مشیت حق میگذاریم و طلب تأیید مینمائیم اگر صلاح باشد خودش شفا عنایت خواهد کرد چونکه این برخلاف سنت الهی است و برخلاف حکمت‌های بالغه سلطان احدیت.

حضرت عبدالبهاء میفرمایند:

«و اما سئوالی که نموده بودید که با وجود تلاوت مناجات و قرائت دعای شفا چگونه این نفوس وفات یافتند. بدان که این ادعیه و مناجات به جهت شفای از اجل معلق است نه قضای محتوم و مبرم... اگر چنین باشد که از برای هر مریض تلاوت مناجات شود شفا یابد دیگر نفسی ترک قالب عنصری نکند و از این جهان به جهان دیگر صعود و ترقی نفرماید زیرا هر وقت نفسی علیل گردد ترتیل مناجات میشود و شفا یابد و این مخالف حکمت بالغه الهیه است» (۱۵)

یکی دیگر از توصیه‌های مبارک به طبیبان این است که هر وقت بر بالین مریضی می‌روند سعی نمایند او را با القاء سرور و امیدواری فرح و نشاط بخشند چون اینگونه مداوا مدخلیت عظیم در بهبودی بیمار دارد.

حضرت عبدالبهاء در لوحی میفرمایند:

«اسباب شفای امراض دو نوع است سبب جسمانی و سبب روحانی. اما سبب جسمانی معالجه طبیبان و اما سبب روحانی دعا و توجه رحمانیان و هر دو را باید بکار برد و تشبث نمود امراضی که به سبب عوارض جسمانی عارض گردد به دواى طبیبان معالجه شود و بعضی امراض که به سبب امور روحانی حاصل شود آن امراض به اسباب روحانی زائل گردد... و اگر علاج حقیقی خواهی که روح انسانی را از هر مرضی شفا دهد و به صحت ملکوتیه الهیه فائز نماید آن وصایا و تعالیم الهیه است به آن اهتمام نما» (۱۶)

در این مقام داستانی را که آقای تنودورپیل از معجزه شفا توسط حضرت عبدالبهاء در اسکندریه اتفاق افتاده نقل مینمایم.

«یک روز هنگامی که به حضور حضرت عبدالبهاء رفتم فرمودند با کشتی به بندر ماری در فرانسه میروی و از آنجا با ترن به پاریس، در آنجا یک محصل ایرانی به نام تمدن الملک را که کور است پیدا میکنی این ده لیره را باو میدهی و میگوئی فوراً خود را بمن در اسکندریه برساند. آدرس محصل را پرسیدم فرمودند خودش پیدا میشود من مطابق دستور حضرت عبدالبهاء به پاریس رفتم در پاریس به سفارت ایران رفتم و پرسیدم شخصی به نام تمدن الملک را می‌شناسید؟ گفتند خیر. تمام روز را دنبال تمدن الملک گشتم ولی هیچ اثری از او پیدا نکردم ناامید شدم که چطور در پاریس یکنفر ایرانی را پیدا کنم که حتی آدرس او را نمیدانم. در این فکر بودم که دیدم یکنفر با عصای سفید از آن طرف خیابان در حال رفتن است قیافه اش شرقی بود بطرفش رفتم و پرسیدم آیا شما ایرانی هستید؟ گفت بله گفتم شخصی به نام تمدن الملک را میشناسی؟ گفت بله خودم هستم همین الان از وین برگشته‌ام برای چشمم پیش دکتر رفته بودم عمل کردن و دارو دادند. عاقبت امروز به من گفتند چشم تو خوب خوب شدنی نیست و تا آخر عمر کور خواهی ماند. من فوراً ده لیره را باو دادم و گفتم حضرت عبدالبهاء فرمودند فوراً به اسکندریه بروی. تمدن الملک هم فوراً بطرف مصر حرکت کرد. بعد از دوستان بهائی شنیدم که وقتی تمدن الملک به اسکندریه رسید حضرت عبدالبهاء او را احضار کردند و در یک لیوان آب سرد چند قطره عطر گل سرخ ریخته به تمدن الملک دادند و فرمودند با این آب چشمت را بشور خوب خواهد شد. تمدن الملک هم اطاعت کرد و چشمهایش خوب شد. چند سال بعد من تمدن الملک را در لندن دیدم پرسیدم چشمهایت چطور است گفت بسیار خوب است و کاملاً بینا شده‌ام»

مناجات شفا

حضرت بهاء الله میفرماید:

بسم المهیمن علی الاسماء

الهی الهی اسئلك ببحر شفائك و اشراقات انوار فضلك و بالاسم الذی سخرت به عبادک و بنفوذ کلمتک العلیا و اقتدار قلمک الاعلی و برحمتک التی سبقت من فی الارض و السماء ان تظهرنی بماء العطاء من کل بلاء و سقم و ضعف و عجز. ای رب تری السائل قائماً لدی باب جودک و الآمل متمسکاً بحبل کریمک اسالک ان الاتخیبه عما اراد من بحر فضلك و شمس عنایتک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت الغفور الکریم. (۱۷)

حضرت عبدالبهاء میفرماید:

هو الله

«ای پروردگار این تشنه سلسبیل حیات را از چشمه حیوان بنوشان و این علیل را از درمان ملکوتی معالجه فرما. این مریض را شفای حقیقی بخش و این طریح فراش را از دریاق اعظم قوه و توانائی عطا فرما توئی شافی، توئی کافی، توئی وافی ع» (۱۸)

(موهبت شفاء - شفای روحانی - شفای جسمانی)

- ۱- مجموعه الواح جمال مبارک چاپ قاهره صفحه ۲۲۵
- ۲- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۱ صفحه ۱۵۸
- ۳- روح و انکشافات روحانیه صفحه ۱۳۴
- ۴- مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۲ صفحه ۳۰۵
- ۵- روح و انکشافات روحانیه صفحه ۱۳۱
- ۶- روح و انکشافات روحانیه صفحه ۱۳۱
- ۷- نور ایمان صفحه ۲۶۴
- ۸- روح و انکشافات روحانیه صفحه ۱۳۰
- ۹- سفرنامه مبارک جلد ۱ صفحه ۳۶۳
- ۱۰- گنجینه حدود و احکام صفحه ۲۴۳
- ۱۱- منتخبات مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۱ صفحه ۱۵۳
- ۱۲- گلچینی از نصوص و آثار مبارکه جلد ۳ صفحه ۱۷۳
- ۱۳- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۱ صفحه ۱۴۷
- ۱۴- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۳ صفحه ۲۰
- ۱۵- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۳ صفحه ۱۴۹-۱۴۸
- ۱۶- ادعیه حضرت محبوب صفحه ۱۸۰
- ۱۸- مجموعه مناجاتهای حضرت عبدالبهاء صفحه ۳۹۹

(بهشت و جهنم)

حضرت بهاء الله در لوح شیخ فرج الله ذکی الکردی میفرماید:

«نفوسی که در این عالم بهر پیش آمدی تسلیم و لزال در حال رضا و بر مقدرات خود خوشنود و قانع باشند و ابداً چون و چرا نکنند و شاکر و صابر باشند این نفوس در جنت نعیم اند» (۱)
و نیز در سوره وفا میفرماید:

«و اما الجنة حق لا ریب فیہ و هی الیوم فی هذا العالم حبی و رضائی و من فاز به لینصره الله فی الدنيا و بعد الموت یدخله فی جنة عرضها كعرض السموات و الارض و یدخدمنه حوریات العز و التقدیس فی کل بکور و اصیل و یستشرق علیه فی کل حین شمس جمال ربه و یستضی منها علی شأن لن یقدر احد ان ینظر الیه کذلک کان الامر ولكن الناس هم فی حجاب عظیم و کذلک فاعرف النار و کن من المؤمنین و لكل عمل جزاء عند ربك و یشهد بذلک نفس امر الله و نهیه ولو لم یکن للاعمال جزاء و ثمر لیکون امره تعالی لغوا فتعالی عن ذلک علو اکبیر و لكن المنقطعین لن یشهد العمل الانفس الجزاء و انا لو نفضل ذلک ینبغی ان نکتب الواح عدید» (۲)

معانی نعیم و جحیم که در کتب ادیان گذشته به آن اشاره گشته و پیروان مذاهب مختلفه را بدان بشارت داده اند با آنچه در این دور ابدع اقدس در الواح و آثار الهی مطالعه میکنیم تفاوت فاحش دارد. جنت و نار و صراط و میزان و حشر و نشر و به عبارت دیگر بهشت و جهنم و روز رستاخیز که در صحف و زبر آسمانی از آنها یاد گشته در نصوص طلعات قدسیه به مفهوم دیگری تبیین و تشریح شده که با آنچه مؤمنین به عقاید دیرین معتقدند به کلی متفاوت و مختلف است. ظهور حضرت بهاء الله در این دور اعظم به منزله مفتاحی است که با آن آیاتی که در کتب ماضیه نامفهوم بوده گشوده گردد و معانی حقیقی آنها بر پیروان ادیان عتیقه روشن و واضح شود. حضرتش در کتاب اقدس اشاره بهمین موضوع میفرماید که فکر نکنید که من برایتان احکام جدیدی آورده ام بلکه «بل فتحنا ختم الرحیق المختوم» و در صدر کلمات مبارک مکنونه عربی میفرماید گمان مبرید که آنچه نازل فرمودم مطالب جدیدی است این احکام از قبل هم توسط پیامبران عظام عز نزول یافته بود منتهی من چکیده آنها را جمع نموده در قالب تازه و نوبه شما عرضه میدارم.

همه میدانیم که احکام نازل در کتب مقدسه گذشته بر دو نوع است بعضی از احکام معلوم و برخی نامفهوم میباشند. آیاتیسست محکومات که مشخص است ولی آیتی هم هستند که بنام آیات متشابهات نامیده میشوند یعنی مفهوم آن به حسب ظاهر معلوم نیست. حضرت بهاء الله منظورشان این است که اینگونه آیات را تشریح و تبیین فرمودند تا کل از معانی واقعی آنها مطلع گردند. این موضوع هم در کتاب قرآن به آن اشاره گردیده چنانچه در سوره آل عمران آیه ای بدین مضمون میفرماید خداوند کسی است که نازل کرده بر تو کتاب را که برخی از آیات آن محکومات و برخی متشابهات است. آیات متشابهات در تمام کتب سماویه آمده است که در این دور مبارک معانی آنها بیان گردیده. یکی از آن آیات مسئله نعیم و جحیم است و به عبارت دیگر بهشت و دوزخ.

حضرت بهاء الله در کتاب مستطاب ایقان بسیاری از اینگونه آیات را تشریح فرموده به زبانی ساده معانی آنها را تفسیر نموده اند. و در لوحی در همین باره میفرماید:

«مقصود الهی از حشر و نشر و جنت و نار و امثال این اذکار که در الواح الهیه مذکور است مخصوص است به حین ظهور مثلاً ملاحظه فرما که در حین ظهور لسان الله بکلمه ای تکلم میفرماید و از این کلمه مخرجه من قمه جنت و نار و حشر و نشر و صراط و کل ما انت سالت و ملا سالت ظاهر و هویدا میگردد. هر نفسی که به کلمه بلی موقن شد از صراط گذشت و به جنت رضا فائز و همچنین محشور شد در زمره مقربین و مصطفین و عند الله از اهل جنت و علیین و اثبات مذکور و هر نفسی که از کلمه الله معرض شد در نار و از اهل نفی و سجین و در ظل مشرکین محشور... باری جنت و نار در حیات ظاهره اقبال و اعراض بوده و خواهد بود» (۳)

بنابر این جنت رضا و تقرب به حق است و در ثانی «بهشت و جهنم هم در این عالم است و هم در آن عالم» و ثالثاً روز رستاخیز یا یوم قیامت که مذکور گشته و در کتب مندرج است روزیست که مظهر امر ظهور میکند و انوار شمس حقیقت جلوه و بروز مینماید. در آن روز هر کس باو ایمان آورد از اهل بهشت و هر کس معرض شد از اهل سجین و نار محسوب است. مؤمنین به شناسائی مظاهر ظهور در عالم بعد به لقاء الله فائز میگرددند و بفرموده جمال مبارک حوریات فردوس برین و قدیسین ملکوت حاضر بر خدمتشانند و در کل حین بفیض ملاقات شمس جمال انبیاء و مرسلین فائز است میفرماید «نعیم روح قرب جمال قدیم است و جحیم بعد از آن نور مبین».

حضرت بهاء الله در لوحی خطاب به پارسیان میفرمایند:

«در مقام اول و رتبه اولی بهشت رضای حق است هر نفسی برضای او فائز شد او از اهل جنت علیا مذکور و محسوب و بعد از عروج روح فائز میشود به آنچه که آمه و خامه از ذکرش عاجز است. صراط و میزان و همچنین جنت و نار و آنچه در کتب الهی مذکور و مسطور است نزد اصحاب بصر و مردمان منظر اکبر معلوم و مشهود است. حین ظهور و بروز انوار خورشید معانی کل در یک مقام واقف و حق نطق میفرماید به آنچه اراده میفرماید. هر یک از مردمان که به شنیدن آن فائز شد و قبول نمود او از اهل جنت مذکور و همچنین از صراط و میزان و آنچه در روز رستخیز ذکر نموده اند گذشته و رسیده و یوم ظهور یوم رستخیز اکبر است» (۴)

در این مقام حضرت نقطه اولی میفرمایند:

«ان اهل الجنة یترقی فی الجنان به فضل الله الی مالا نهاییه بما لا نهاییه لها لان فیض الله لا زوال له وان الله لن یغنی ابد فی شأن وان الله قد خلق الاشیاء للبقاء و ما کان لقیضه تعطیل و لا فنا و ان سبب ترقی دار الآخرة للعبدان یخلص نیته فی عمله لله بالدوام لازلیة ربه فاذا خلس نیته بذلک الشأن یترقی فی مقام الجنان بامر الله و لا نقادله و کان الله ربک علی کل شیئی قدیرا» (۵)

حضرت عبدالبهاء مبین آیات الله در تشریح و تبیین معنی بهشت و دوزخ میفرمایند که عوالم ملکوت عوالم روحانی است و بگلی با عالم ناسوتی تفاوت دارد وقتی که انسان فوت میکند و به عالم دیگر میرود جمیع شئون را روحانی میبیند دیگر از این دنیای خاکی بریده و در عوالم ملکوت سیر میکند. آنجا همان صحرای محشر است که علمای فرق مختلف سالهاست که پیروان خود را بدان محل آشنا میکنند و در تصور ذهنی آنان محلی را مجسم مینمایند که همه خلایق جمع شده باید از پل صراط عبور نمایند. محلی است که خدا بر کرسی عدل نشسته و به میزان عدل حکم جزاء درباره هر یک صادر میکند و مردگان به تناسب اعمالی که انجام داده اند به بهشت و یا دوزخ فرستاده میشوند. این تصورات واهی و موهوم تدابیر روحانی و معنوی دارند در آن دنیا نه بهشت موعودی وجود دارد تا حورریات از انسان پذیرائی کنند و نه آتش جهنم است که انسان را بسوزانند بلکه تعابیر روحانی اینگونه مطالب این است که اگر انسان در این دنیا اعمال و رفتار مطابق اوامر و احکام الهی باشد به قریب حق فائز میگردد و چنانچه در ظل مشرکین باشد باید از آن قریب و لقاء مظهر امر خدا فاصله بگیرد این است معانی دوزخ و بهشت. شخص مؤمن در جهان ملکوت از نعمای آسمانی مرزوق و با انبیاء و اولیای

حق محشور و موأنس خواهد بود.

حضرت عبدالبهاء در لوح امة الله هاجر میفرمایند:

«بعد از صعود انسان از حیز امکان به جهان لامکان جمیع شئون نعیم و جحیم امر روحانی است اگر چه آن جهان منفصل از این جهان نه ولی معنا و حقیقتاً منفصل از عالم جماد است و عالم جماد از عالم انسان خبری ندارد» (۶)

و نیز میفرمایند:

«حال منکرین را اعظم شبهات این است که آن عالم کجاست و هر شیئی که وجود عینی خارجی ندارد او هام است و حال آنکه عالم وجود عالم واحد است ولی بالنسبه به حقائق متعدده تعدد یابد مثلاً عالم وجود جماد و نبات و حیوان عالم واحد است ولی عالم حیوان بالنسبه به عالم نبات حقیقت روحانیه و جهانی دیگر است و نشاء دیگر» (۷)

حال ببینیم که اعتقاد پیروان سایر ادیان درباره بهشت و دوزخ، میزان و صراط قیامت و روز رستاخیز چیست؟ کلیه مطالب در این باره از کتاب خدا و بشر نقل شده کیش زردشت در کتاب گاتاها که قسمتی از تعالیم این آئین در آن مندرج است راه سعادت ابدی را در مجازات و مکافات آخری دانسته میگوید بهشت که همیشه جاویدان است برای ارواح پاک عبور از آن آسان است ولی در برخورد با تبه کاران این پل مانند تیغ برنده میگردد بطوری که گناهکار که به آن نزدیک میشود بیمناک میگردد. شخص مؤمن در موقع عبور از این پل دختری زیبا در نظرش مجسم میشود تا او را به بهشت راهنمایی مینماید ولی بدکاران در مقابلشان عفریتی ظاهر میگردد و آنها را به دوزخ و دوزخیان میکشاند و در آتش جهنم میاندازد. حضرت مسیح روز معاد را در بعضی موارد مربوط به ظهور ثانوی و یا رجعت خود محسوب میفرمایند و مجازات و مکافات و نتیجه اعمالشان را به آن روز موکول مینمایند و میفرمایند:

«پسر انسان خواهد آمد در جلال پدر خویش باتفاق ملائکه خود و در آن وقت هر کس را موافق اعمالش جزاء خواهد داد» و در قرآن کریم در سوره نباء اشاره ای به همین مطلب میفرمایند: «یوم یقوم الروح و الملائکه صفاً» حضرت مسیح در انجیل یوحنا در باب ۱۱ میفرمایند که «من قیامت و حیات هستم هر که بمن ایمان آورد اگر مرده باشد زنده گردد و هر که زنده شود و به من ایمان آورد تا به ابد نخواهد مرد» (۸)

در چند سوره از قرآن مجید درباره بهشت و دوزخ و رجعت و روز رستاخیز و صراط آیاتی

نازل گردیده در سوره یونس میفرماید:

«چون نفعه صور دمیده شود جمیع مردگان در اجساد خود حلول کرده و دوباره به شکل اول خود مراجعت مینمایند و در محضر الهی برای محاکمه اعمال نیک و بد خود حاضر میشوند» و در سوره های حج و نباء و اعراف چنین میفرماید «گناه و ثواب مردم در روز قیامت سنجیده میشود و سرنوشت افراد که کدام جهنمی و کدام بهشتی هستند معین میگردد. بدکاران و منکرین و مشرکین وارد جهنم میشوند و در آتش عذاب مدفون میگرددند و برای همیشه از رحمت الهی محروم میمانند و ثوابکاران و مؤمنین از نعمتهای بهشت مرزوق و تا ابد در رحمت الهی مستغرقند» (۹)

مسئله معاد که در تورات اسمی از آن برده نشده بود حضرت زردشت و حضرت مسیح تا اندازه ای درباره آنها آیاتی نازل فرمودند ولی در دیانت اسلام از روز رجعت و یوم رستاخیز و صراط و نعیم و جحیم آیات فراوان نازل گردیده است در باب ۱۳ انجیل متی میفرماید ملائک همه لغزش دهندگان و بدکاران را به تنور آتش خواهد انداخت در آئین زردشت در لباس استعاره مجازات بدان را به دوزخ و پاداش نیکان را به بهشت موكول میفرماید.

در قرآن مجید در سوره کهف میفرماید:

«برای پرهیزکاران بهشتهای ابدی وجود دارد که از زیر آن نهرهای آب در جریان است» و در سوره نساء میفرماید «آنان که به آیات ما کافر شدند به زودی در آتش دوزخ خواهیم افکند که همه پوست تن آنها بسوزد و سپس پوستی از نو پدید آید و آن را نیز میسوزانیم به قسمی عذاب را بچشند که همانا خدا مقتدر است» (۱۰)

طبق بیانات طلعات قدسیه بهشت و جهنم مانند خلقت آنچنان که در اذهان تصور شده نیست بلکه تعبیر روحانی دارند چنانچه حضرت عبدالبهاء درباره آیاتی که در قرآن نازل گشته در لوحی میفرماید:

«اما مسئله جنت که حضرت محمد بیان نموده آن حقائق روحانیه است که به صور و قالب جسمانی بیان شده است زیرا آن وقت استعداد ادراک معانی روحانی نداشتند مانند حضرت مسیح که خطاب میفرماید آن انگور را دیگر نخواهم خورد مگر در ملکوت پدر. حال مقصود واضح است که حضرت مسیح مرادش این انگور نبوده» (۱۱)

و نیز میفرماید:

«چون به نور ایمان از ظلمات این رذائل خلاص شوند و با شراق شمس حقیقت منور و به جمیع فضائل مشرف گردند این را اعظم مکافات شمرند و جنت حقیقی دانند به همچنین مجازات معنویه یعنی عذاب و عقاب وجودی را ابتلای به عالم طبیعت و احتیاج از حق و جهل و نادانی و انهماک در شهوات نفسانی و ابتلای به رذائل حیوانی و اتصاف به صفات ظلمانی... و این را اعظم عقوبات و عذاب دانند» (۱۲)

(بهشت و جهنم)

- ۱- تسلیم و رضا
 ۲- مجموعه الواح جمال مقدم بعد از کتاب اقدس
 ۳- امر و خلق جلد ۲
 ۴- امر و خلق جلد ۲
 ۵- امر و خلق جلد ۱
 ۶- مائده آسمانی جلد ۵
 ۷- امر و خلق جلد ۱
 ۸- خدا و بشر
 ۹- خدا و بشر
 ۱۰- خدا و بشر
 ۱۱- امر و خلق جلد ۲
 ۱۲- مذاکرات حضرت عبدالبهاء
- صفحه ۲۲
 صفحه ۱۱۷
 صفحه ۲۲۶-۲۲۷
 صفحه ۲۲۹
 صفحه ۲۹۴
 صفحه ۶۳
 صفحه ۲۰۲
 صفحه ۵۲۱
 صفحه ۵۸۷
 صفحه ۵۸۴
 صفحه ۲۲۹
 صفحه ۱۷۰-۱۶۹

(خیرات و مبرات)

حضرت بهاء الله در لوح شهیر پارسی میفرماید:

«براستی میگویم روان از کردار پسندیده خشنود میشود و داد و دهش در راه خدا به او میرسد» (۱)

حضرت عبدالبهاء میفرماید:

«روح انسانی بعد از انقطاع از این جسد همواره رو به ترقی است چه که کمالات نامتناهی است. این است که در ادیان الهی از برای نفوس متصاعده امر بر خیرات و مبرات است. زیرا سبب علو درجات است و طلب عفو و مغفرت است» (۲)

بدون شک یکی از احکام الهی که در جمیع شرایع ماضیه منصوص بوده تقدیم خیرات و مبرات به جهت ارتقاء ارواح اموات به علو درجات است. این امر که در واقع برای دستگیری و رعایت حال مستمندان است در کلیه ادیان گذشته معمول و مرسوم بوده و منتسبین به متصاعدین الی الله از برای ترقی ارواح بستگان و دوستان نزدیک خویش به این عمل مبرور اقدام مینمودند.

در آثار و الواح مبارک زیارت میکنیم که اگر ثروتمندی در وصییتنامه خود مقداری از مایملک خود را به فقرا به بخشد و از راه انسان دوستی و نوع پروری مقداری از مال و منال خویش را وقف مستمندان و محتاجین بنماید این عمل خیر و خدا پسندانه او سبب عفو گناهان و مورت مغفرت میگردد.

در این دور مبارک که فخر قرون است کمک و دستگیری از ضعفا و مستمندان جزء فرائض حتمیه یاران قرار دارد. زیرا اغنیا باید پی به حال فقرا برند و در راحت و رخاء آنان سعی بلیغ مبذول دارند.

حضرت بهاء الله میفرماید:

«یا ابن الانسان انفق مالی علی فقرائی لتنفق فی السماء من کنوز عز لا تفنی و خزائن مجد لا تبلی و لکن و عمری انفاق الروح اجمل لوتشاهد بعینی» (۳)
 و نیز در همان همان صحیفه مخزونه میفرماید:

«ای اغنیای ارض فقراء امانت منند در میان شما پس امانت مرا درست حفظ نمائید و براحت نفس خود تمام نپردازید» (۴)

در همان سفر جلیل جمال مبارک به دولتمندان توصیه میفرمایند که کرم و بخشش از خصلتهای من است «الکرم و الجود من خصالی فهنیاً لمن تزیین بخصالی» خوشا به حال کسی که به این خصلت پسندیده مزین و مفتخر باشد. مظاهر ظهور الهی منبع کرم بوده و هستند و بهمین دلیل امر به خیرات و مبرات گشته تا انسان مفتخر به یکی از صفات ممتاز و خصائل ممیزه ذات غیب گردد. فیض فیاض حقیقی هرگز قطع نشده و نمیشود و احسان بی حد و حسابش جمیع کائنات را در بر گرفته. بذل و بخشش به مردمی که محتاجند سبب تزئید حسنات انسان در دار عقبی است. در امر مبارک تقبلی و پرداخت امانات به صندوقهای محلی و ملی و بین المللی از جمله واجبات است زیرا که تأمین معاش محتاجین یکی از مصارف این صندوقهاست.

حضرت عبدالبهاء میفرماید:

«اگر انسان توانگر در وقت وفات به اعانت فقراء و ضعفا وصیت کند و مبلغی از ثروت خویش را انفاق به ایشان نماید ممکن است این عمل سبب عفو و غفران و ترقی در ملکوت رحمن گردد و همچنین پدر و مادر در نهایت تعب و مشقت به جهت اولاد کشند و اکثر چون به سن رشد رسند پدر و مادر به جهان دیگر شتابند. نادراً واقع که پدر و مادر در مقابل مشقات و زحمات خویش در دنیا مکافات از اولاد بینند. پس باید اولاد در مقابل مشقات و زحمات پدر و مادر خیرات و مبرات نمایند و طلب عفو و غفران کنند» (۵)

حضرت عبدالبهاء در همین لوح توضیح میفرمایند که اولاد در موقع صعود والدین به پاس زحمات و مشقاتی که کشیده اند برای ارتقاء روحشان در ملکوت ابهی و علو درجاتشان در عالم بالا خیرات و مبرات بدهند و هم دعا و مناجات نمایند تا در آن دنیا مورد فضل و عنایت حق قرار گیرند و همچنین در دریای عفو و غفران غوطه ور شوند تا بقربیت الهیه فائز گردند.

حضرت عبدالبهاء میفرماید:

«خیرات و مبرات البته از برای اموات سبب تهوین سیئات و تزئید حسنات گردد زیرا نفوس از آن خیرات مستفید شوند و آن مانند استغفار است و چون ثمر استغفار مسلم خیرات و مبرات احسن و اعظم» (۶)

نکته ای که در این مقام لازم به تذکر است آن که مبدا اغنیاء و ثروتمندان و منتسبین آنان تصور نمایند که با پرداخت قسمتی از مال و یا دادن پول کلان به عنوان خیرات و مبرات به مستحقین نوعی معامله با خدا است و آنان خطایا و معاصی متوقفی را با بخشش و پرداخت پول میتوان خرید و خالق یکتا از گناهانشان صرف نظر می نماید حاشا و کلاً که چنین فکری در مخیله ای خطور نماید زیرا که خدا از ظلم احدی نمیگذرد «ولکل عمل جزاء عند ربک» خداوند منتقم قهار است و هر نفسی را به جزاء عمل خود میرساند. در این بیان صحبت از عنایت و فضل حق است که از خطایای جزئی و اشتباهاتی کوچک بواسطه کمک و اعانت فقراء میگذرد نه خطایای مهم و بزرگ.

مجازات و مکافات در دار عقبی یکی از اعمالیست که همه باید ببینند چه فقیر و چه غنی حضرت بهاء الله میفرماید:

«حضرت موجود میفرماید: خیمه نظم عالم عالم به دو ستون قائم و بر پا مجازات و مکافات و در مقام دیگری به لغت فصحی میفرماید للعدل جند و هی مجازات الاعمال و مکافاتهما بهما ارتفاع خباء النظم فی العالم و اخذ کل طاغ زمام نفسه من خشية الجزاء» (۷)

ذات حق داور حقیقی و دادرس ضعیفان است و «فضل اعطاء بدون استحقاق است و عدل اعطاء به استحقاق».

حضرت عبدالبهاء میفرماید:

«ترقی روح انسانی بعد از قطع تعلق از جسد ترابی در عالم الهی یا به صرف فضل و موهبت ربانی... و یا به سبب خیرات و مبرات عظیمه که بنام او مجری گردد حاصل شود» (۸)

و نیز در خطابات مبارک فرموده اند:

«اگر ترقی روح بعد از وفات مستحیل اینگونه امور عبث است دیگر چرا دعا میکنی چرا خیرات و مبرات میدهی؟ چرا علو درجات می طلبی؟ در جمیع کتب الهی مذکور است که به جهت اموات خیرات و مبرات کنید» (۹)

تقدیم هدایا و خیرات و مبرات و خواندن دعا و مناجات جهت ارتقای روح اموات از دیر زمانی در بین ادیان و مذاهب مختلفه رواج داشته و جزء سنن آنان محسوب میشده. در آئین جینی، آئین ژاپونی موسوم به مذهب شینتو و در دیانت بودائی معمول بوده است و پیروان اینگونه مذاهب برای رضایت خدایان و ارواح منتسبین با تقدیم قربانی و دادن خیرات

میکوشیدند که جلب نظر خدایان را کرده باشند و نیز در فرقه ماهانا که شعبه‌ایست از آئین بودائی به سرعت این عقیده رواج یافت که اگر برای ارواح خیریه بدهند از عذاب آینده نجات خواهد یافت. ژاپونی‌ها که به مذهب شینتو گرویدند تأمین سعادت مردگان را خیرات میدانستند.

در دیانت زردشتی قربانی فراوان بخصوص گاو ممنوع گشت و در اداء معتقد شدند که بهترین هدیه همانا اعمال نیک و گفتار پدیده است که روح را ترقی میدهد بدنی ترتیب در کلیه ادیان پس از دیانت زردشتی امر خیرات و مبرات رایج و از اعمال خیر محسوب گشت. در زمان حضرت مسیح نیز چنین شد که بفقراء و مستحقین مساعدت گردد تا روح در جهان پنهان در آرامش حقیقی بسر برد.

در انجیل متی باب نوزدهم چنین آمده است:

«شخصی نزد حضرت مسیح آمده گفت ای استاد نیکو چه عمل نیکو کنم تا حیات جاودانی یابم؟ عیسی وی را گفت مرا نیکو گفتمی و حال آنکه کسی نیکو نیست جز خدا فقط لیکن اگر بخواهی داخل حیات شوی احکام را نگاهدار و اگر بخواهی کامل شوی مایملک خود را بفروش و به فقراء بده که در آسمان گنجی خواهی داشت. آن شخص چون این را شنید دل‌تنگ شد و برگشت زیرا مال بسیار داشت. عیسی به شاگردان خود گفت شخص دولتمند به ملکوت آسمان به دشواری داخل میشود و باز شما را میگویم که گذشتن شتر از سوراخ سوزان آسانتر است از دخول شخص دولتمند در ملکوت خدا» (۱۰)

در دیانت اسلام بیش از سایر ادیان گذشته امر خیرات و مبرات رواج پیدا کرد و مسلمین حتی شبهای جمعه مقداری خرما یا حلوا در رهگذر عابرین آورده بهر یک داده و فاتحه میخواندند. در شریعت محمدی دادن زکات و خمس از واجبات است که به همه توصیه گردیده. در دیانت بهائی نیز زکات امر شده است.

حضرت بهاء‌الله در کتاب مستطاب اقدس درباره زکات میفرماید:

«زکات که در قرآن مجید بر مسلمین واجب گردیده نوع خاص از خیرات و مبرات است که به مرور زمان به صورت یک نوع مالیات خیریه در آمد و مؤمنین را مکلف ساخت که جهت کمک به فقرا و امور خیریه و نصرت دین الله مقدار معینی از بعضی از عایدات خود را پس از رسیدن به حد نصاب آدا نمایند. حد معافیت از پرداخت این مالیات در مورد امتعه متنوعه و نیز

نصاب معینی که باید پرداخت شود تفاوت دارد. حضرت بهاء‌الله میفرماید در باره زکات هم امر نمودیم کما نزل فی الفرقان عمل نمایند. نظر به اینکه حد معافیت و نوع عایدات و موعد اداء زکات و حد نصاب در مورد مختلفه هیچ یک در قرآن مجید ذکر نشده است لهذا اتخاذ تصمیم در این مسائل منوط به قرار بیت‌العدل اعظم در آینده است و تا آن زمان بفرموده حضرت ولی امر الله باید احبا در خور توانائی و مقدرات خویش مرتباً به صندوقهای امری تبرع نمایند» (۱۱) و در مورد کمک به فقراء و ملهوفین حضرت عبدالبهاء داستانی را نقل میفرماید که در این جا ذکر میگردد.

«اغنیایا باید به طیب خاطر و اراده خود و از دل انفاق کنند و فقرا باید به آنچه به ایشان میرسد قانع شوند. بعضی از اغنیاء عمل خیر میکنند ولی فقط برای اسم و شهرت و مقاصد سینه ان الانسان لیطغی ان استغنی. محمد جواد برادری داشت که در استانبول تضرع و زاری میکرد که غنی بشود حضرت بهاء‌الله در حق او دعا فرمودند و وعده برکت دادند بعد در پاریس محلات پنبه به تمامها سوخت و چون این شخص در پنبه تجارت مینمود کارش بسیار پیش رفت و چون به مرادش رسید و از اهل ثروت شد جمیع را فراموش کرد. جمال مبارک رسولی به استانبول فرستادند که ببینند سبب قطع خیرش چه بوده و چون او را ملاقات نمود او گفت خدا در این صندوق است یعنی خدا پول است. رسول برگشت و تفصیل را در حضور انور عرض کرد جمال مبارک بسیار محزون شدند و فرمودند همین طور که باو دادیم از او خواهیم گرفت. مدتی نگذشت که جمیع ثروتش از دستش رفت. بعد توبه و انابه کرد جمال مبارک عفو فرمودند بشرطی که به بادکوبه و بنوشتن سواد الواح مشغول گردد. به بادکوبه رفت و مدتی مشغول نوشتن بود و به حالت فقر و فاقه یافت» (۱۲)

و نیز میفرماید:

«چون روح انسانی بعد از خلع این قالب عنصری حیات جاودانی دارد البته شیئی موجود قابل ترقی است لهذا از برای انسان بعد از وفات طلب ترقی و طلب عفو و طلب عنایت و طلب مبرات و طلب فیوضات جائز است» (۱۳)

و نیز میفرماید:

«خیرات و مبرات که به جهت ارواح گردد البته تأثیر دارد» (۱۴)

(خیرات و مبرات)

- ۱- مجموعه الواح جمال مقدم چاپ قاهره صفحه ۲۴۶
 ۲- امر و خلق جلد ۱ صفحه ۲۹۵
 ۳- کلمات مبارکه مکنونه آیه ۵۷ صفحه ۱۷
 ۴- کلمات مبارکه مکنونه آیه ۵۴ صفحه ۵۳
 ۵- مفاوضات حضرت عبدالبهاء صفحه ۱۷۵
 ۶- امر و خلق جلد ۱ صفحه ۳۰۲
 ۷- مجموعه الواح حضرت بهاء الله بعد از کتاب اقدس صفحه ۹۸
 ۸- مفاوضات حضرت عبدالبهاء صفحه ۱۸۱
 ۹- مجموعه خطابات حضرت عبدالبهاء صفحه ۱۴۴
 ۱۰- خدا و بشر صفحه ۵۲۳
 ۱۱- کتاب مستطاب اقدس قسمت یادداشتها شماره ۱۶۱ صفحه ۲۱۳
 ۱۲- نجم باختر - مجله پیام بهائی - صفحه ۱۷۴
 ۱۳- مفاوضات حضرت عبدالبهاء صفحه ۲۹
 ۱۴- مائده آسمانی جلد ۲

(تسخیر و احضار ارواح - مخابره و مکالمه با آنها)

حضرت عبدالبهاء درباره تسخیر ارواح میفرمایند:

«اکتشافات روحانیه بر دو قسم است یک نوع اوهام است که مصطلح اقوام سائره است و نوع دیگر که مانند رؤیاست و آن حقیقت دارد نظیر رویای اشعیا و رؤیای ارمیا و رؤیای یوحناست که حقیقت دارد... و قسم دیگر از کشفیات روحانیه اوهام صرف است ولی این اوهام چنان تجسم نماید که بسیاری ساده دلان گمان نمایند که تحقق دارد و دلیل واضح بر این این است که از این تسخیر ارواح ابدأ نتیجه و ثمری حاصل نشود بلکه مجرد حکایت و روایت است... احضار ارواح و مخابرات اوهام صرف است و محض خیال است و لکن چنین بنظر میآید که حقیقت دارد.

عقل و فکر انسان گاهی اکتشاف حقائق نماید و از آن فکر و اکتشاف آثار و نتایج حاصل گردد این فکر اساس دارد ولی بسیار امور بخاطر انسان آید که مثل امواج بحر اوهام است ثمری ندارد و نتیجه ای بر آن ترتب نیاید و همچنین در عالم خواب رؤیائی بینند که بعینه ظاهر میشود وقتی خوابی بینند که ابدأ ثمری ندارد مقصود این است که این حالتی که میگوئیم مخابرات ارواح یا مخاطبات ارواح یک قسم از آن اوهام محض است» (۱)

مخابره با روح نباید جنبه شغلی و یا تفریحی بخود بگیرد چنانچه در قدیم اهالی ایران اعتقاد به مکالمه با ارواح داشتند و تنی چند سودجو از این راه امرار معاش مینمودند. باید دانست که چنین فکری خطا است و انسان قادر به مکالمه با ارواح نه این وهم و خیال باطل از آنجا سرچشمه گرفت که برخی به خیال تسخیر و احضار ارواح اموات شروع به تبلیغات نمودند و با زبان نرم و چرب خویش عده ای را فریفتند و از این راه به نان و نوائی رسیدند. تنها کاری که ما در این جهان برای اموات میتوانیم انجام دهیم دعا و مناجات در حقشان است و دادن خیرات و مبرات.

حضرت عبدالبهاء میفرمایند:

«عالم انسان از عالم ملکوت خبر ندارد، بکلی جاهل است لکن ارواح ملکوتیه در عالم انسان تأثیر دارند ملاحظه کن که چقدر مسئله واضح است با وجود این اغلب علماء و دانایان

عالم بکلی از این معنی بی خبر ولکن این مسخرین ارواح از عالم تفکر صحبت میدارند ولی نفس ملکوتی که از عالم الهی با خبر دیده بصیرتش باز و از عالم طبیعت منسلخ و به قوه معنویه فائز. آن از عالم الهی و از عالم ارواح با خبر و حقیقت روح مجرد است جسم نیست متحیز نیست محلی را اشغال نمیکند» (۲)

این بسی مشهود است که عالم وجود وحدت کامل دارد یعنی نفوسی که در حال حاضر زنده اند با افرادی که در عالم ملکوت هستند با هم وحدت کامل دارند. این عالم و آن عالم از یکدیگر جدا نیست به همین نحو هم نفوس چه در قالب عنصری و چه در عالم روحانی اعضاء و اجزاء هیكل واحد هستند که بهم مرتبط هستند.

اگر چه افراد ارتباطشان با ارواح مقدور نیست ولی در بعضی مواقع امکان دارد که گاهی در عالم خواب تا حدودی از حال آنان اطلاع یابند در نتیجه وحدت عالم انسانی تنها به نفوسی نیست که در قید حیاتند بلکه شامل جمیع نوع بشر است چه در این جهان و چه جهان ملکوت. حضرت عبدالبهاء میفرماید:

«ادراکات روحانیه و مکاشفات وجدانیه اتحادی مقدس از وهم و قیاس و الفتی منزله از زمان و مکان در میان روحانیان است مثلاً در انجیل مذکور که در جبل طابور موسی و ایلیا نزد مسیح آمدند و این واضح است که این الفت حسمانی نبود یک کیفیت روحانیه است که تعبیر به ملاقات شده است... (این قبیل مخابرات) حقیقت دارد و آثار عجیبه در عقول و افکار حاصل گردد و انجذابات عظیمه در قلوب پدید شود» (۳)

با وجود تصدیق حقیقت این قوای ملکوتیه و خارق العاده طبق دستور طلعات مقدسه نباید قبل از موقع اصرار در مشاهده ظهور روح نمائیم زیرا وقتی که در سبیل ترقیات روحانی سالک گردیم و قوای روحانی خود را بکار اندازیم و بر طبق اوامر الهی رفتار کنیم این قوا بر ما مکشوف خواهد شد و به موقع ظهور و بروز خواهد نمود و ما از اثرات فعاله آن در حیات روزمره آگاهی خواهیم یافت چه که آن قوای ملکوتی و روحانی در اعمال و طرز رفتارمان پدیدار میگردد.

حضرت عبدالبهاء در مورد این قوا میفرماید:

«مداخله در قوای روحانی عالم بعد در حالی که هنوز ما در این دنیا هستیم مداخله در حالت روح در عالم بعد است. اگر چه قوای روحی حقیقت دارد ولکن به حال عادی در این دنیا

فعالیتی ندارد. طفل در رحم مادر دارای چشم و گوش و دست و پا و غیره است ولی فعال نیستند مقصد اصلی از حیات در این عالم مادی ورود به عالم حقیقت است و آنجاست که آن قوا به فعالیت خواهد پرداخت و تعلق به آن عالم دارد» (۴)

مخابره و مکالمه با ارواح متصاعدین الی الله نباید تنها از جهت احضار روح یا بر سبیل کنجکاو باشد بلکه باید بطریق دعا و مناجات و تضرع و زاری در حقشان صورت گیرد. باید با اینگونه تلاوت آیات طلب عفو و غفران برایشان مسئلت کنیم. در امر مبارک ادعیه خاصی برای اموات نازل گشته که باید تلاوت نمائیم.

حضرت عبدالبهاء در سفر آمریکا در مورد مخابرات روحی و قلبی بدون وسیله زبان میفرماید قوله تبارک و تعالی:

«واضح است اگر حبیبی دست محبوب را بگیرد معلوم است چه احساساتی حاصل میشود روی با روی مخابره مینماید. دل با دل مذاکره میکند. چنانچه الان این نور با چشم انسان و این آفتاب با زمین - این ابر با خاک - این نسیم با اشجار مخابره مینماید این در جمیع اشیاء جاری است» (۵)

(تسخیر و احضار ارواح - مخایره و مکالمه با آنها)

- ۱- مذاکرات حضرت عبدالبهاء
۲- امر و خلق جلد ۱
۳- مذاکرات حضرت عبدالبهاء
۴- بهاء الله و عصر جدید
۵- مائده آسمانی جلد ۲
- صفحه ۱۹۱-۱۹۰-۱۸۹
صفحه ۳۲۹
صفحه ۱۹۱-۱۹۰
صفحه ۲۱۶
صفحه ۱۷

(تسلط ارواح شریره - اجنه و پریان)

حضرت عبدالبهاء در مورد ارواح شریره میفرماید:

«در خصوص تسلط ارواح شریره سؤال نموده بودید. ارواح شریره از حیات ابدیه محروم چگونه تأثیر خواهند داشت. اما ارواح مقدسه را چون حیات ابدیه محتوم لهذا فیوضاتشان در جمیع عوالم الهی موجود... و ارواح را بعد از تجرد از اجسام تجسم به جسم عنصری نیست. آنچه تخیل میشود این اکتشاف خود انسان است که استمداد و استفاضه از ارواح مقدسه نماید و چون در آن حالت از خود غائب گردد و در بحر توجه مستغرق شود کیفیتی روحانی که مقدس از جسم و جسمانی است بنظر او جلوه نماید گمان کند که این جسم است. متکشف مانند رؤیاست. انسان در عالم رؤیا صور مختلفه مشاهده کند و مکالمه نماید و استفاضه کند و در عالم رؤیا گمان کند که آنها هیاکل مجسمه هستند و جلوه جمانیست و حال آنکه صرف روحانی است خلاصه حقیقت روح از جسم و جسمانیات مقدس و منزّه است ولی مانند عالم رویا فیوضاتش بصور و اشکال جسمانی است.»

به همچنین در حالت اکتشافیه ارواح را بصور و رسوم جسمانی مشاهده کند... اما تجسم ارواح بواسطه مدیوم شخصی که مثل حالت غش از برایش دست میدهد در آن حالت مانند انسانی است که در خواب است آنچه احساس و ادراک میکند تصور می نماید که جسم و جسمانیست و حال آنکه به حقیقت آنچه میبیند روحانی است» (۱)
و نیز میفرماید:

«اما سفره پریان و خوان اجنه که مصطلح اقوام مختلفه است این اوهام است» (۲)
جمال قدم و اسم اعظم در اکثری از الواح اشاره به نفوسی میفرماید که شیطان و شریرند ولی در لباس مظلومیت و بیگناهی خود را جلوه میدهند. اینگونه نفوس نفسشان سم مهلک است و باید از آنان دوری گزید ارواح این نوع مردمان در عالم بالا جزء معدومین محسوبند «به صد هزار حسرت و ندامت به خاک راجع و از آنجا به مقام خود نازل» این نفوس نه در آن دنیا اثر و ثمری خواهند داشت و نه در این جهان تأثیری در ارواح مقدس دارند زیرا که از حیات روحانی محرومند. در بارشان میفرماید:

«لا تكونوا مع الذين قاسية قلوبهم عن ذكر الله»
جمال مبارک در کلمات مبارک مکنونه میفرماید:

«زنهار ای پسر خاک با اشرار الفت مگیر و مؤانست مجو که مجالست اشرار نور جان را بنار
حسبان تبدیل نماید» (۳)
و نیز میفرماید:

«ای ظالمان ارض از ظلم دست خود را کوتاه نمائید که قسم یاد نموده‌ام از ظلم احدی
نگذرم و این عهدهی است که در لوح محفوظ محتوم داشتم و به خاتم عزّ محتوم» (۴)
ارواح اینگونه نفوس شریره در موقع مرگ به حال خود خواهند گریست و ناله و ندبه و
زاری می‌نمایند. چگونه ممکن که نفس آنان در آنفس و آفاق تأثیر داشته باشد و یا نفوذشان در
ارواح دیگران مؤثر افتد زیرا که از فیض روح القدس محرومند و در عذاب الیم گرفتار.
حضرت بهاء الله میفرماید:

«ولکن نفوس ظالمه به شراره غضب عبیدالله ثانی مبتلی و بعد از خروج روح به عذابی که
صد هزار بار از عذاب دنیا اشّد و اعظم است معدّب شده و خواهند شد» (۵)

(تسلط ارواح شریره - اجنه و پریان)

- | | |
|------------------------|----------------|
| ۱- امر و خلق جلد ۱ | صفحه ۳۳۰-۳۳۱ |
| ۲- مائده آسمانی جلد ۲ | صفحه ۲۹ |
| ۳- کلمات مبارکه مکنونه | آیه ۵۷ صفحه ۵۴ |
| ۴- کلمات مبارکه مکنونه | آیه ۶۴ صفحه ۵۷ |
| ۵- کنز اسرار جلد ۱ | صفحه ۱۳۱ |

«لا تكونوا مع الذين قاسية قلوبهم عن ذكر الله»

جمال مبارک در کلمات مبارک مکنونه میفرماید:

«ز نهار ای پسر خاک با اشرار الفت مگیر و مؤانست مچو که مجالست اشرار نور جان را بنار

حسبان تبدیل نماید» (۳)

و نیز میفرماید:

«ای ظالمان ارض از ظلم دست خود را کوتاه نمائید که قسم یاد نموده‌ام از ظلم احدی

نگذرم و این عهدهی است که در لوح محفوظ محتوم داشتم و به خاتم عزّ محتوم» (۴)

ارواح اینگونه نفوس شریره در موقع مرگ به حال خود خواهند گریست و ناله و ندبه و

زاری می‌نمایند. چگونه ممکن که نفس آنان در آنفس و آفاق تأثیر داشته باشد و یا نفوذشان در

ارواح دیگران مؤثر افتد زیرا که از فیض روح القدس محرومند و در عذاب الیم گرفتار.

حضرت بهاء الله میفرماید:

«ولکن نفوس ظالمه به شراره غضب عبیدالله ثانی مبتلی و بعد از خروج روح به عذابی که

صد هزار بار از عذاب دنیا اشد و اعظم است معذب شده و خواهند شد» (۵)

(تسلط ارواح شریره - اجنه و پریان)

صفحه ۳۳۱-۳۳۰

صفحه ۲۹

آیه ۵۷ صفحه ۵۴

آیه ۶۴ صفحه ۵۷

صفحه ۱۳۱

۱- امر و خلق جلد ۱

۲- مائده آسمانی جلد ۲

۳- کلمات مبارکه مکنونه

۴- کلمات مبارکه مکنونه

۵- کنز اسرار جلد ۱

(تأثیر چشم شور - نظر کردن)

حضرت عبدالبهاء درباره شور چشمی میفرمایند:

«اما در خصوص چشم زخمی یعنی اصابة العين که در عربی عین الکمال گویند مرقوم نموده بودید که چشم شور را آیا اثری هست؟ در چشم چنین اثری نیست ولی در تأثیر و تأثر نفوس حکمتی بالغه موجود. این من حیث العموم اما نفوس ثابته راسخه مصون از این حادثه و اگر چنانچه نفسی را وهم و تأثیری حاصل شد نود و پنج مرتبه «یا الله المستغاث» بر زبان راند» (۱) و نیز در خطاب به معاون التجار میفرمایند:

«عین الکمال که چشم بد است این تصور اشخاص است و تأثیر قلوب و چون شدت تأثر در قلوب حاصل شود ضرر یحتمل واقع گردد و آیه «ویزلقونک بابصارهم» کنایه از حدت و شدت نظر از روی غضب است» (۲)

و نیز در لوح دیگر میفرمایند:

«ای بنده الهی در خصوص چشم پاک و ناپاک یعنی اصابت عین مرقوم نموده بودید این محض توهم است ولی احساساتی از این وهم در نفوس حاصل گردد. آن احساسات سبب حصول تأثیرات شود. مثلاً نفسی بشور چشمی شهرت یابد که این شخص بد چشم است و نفسی دیگر معتقد و متیقن به تأثیرات چشم چون آن شخص بد چشم مشهور نظری باین بیچاره نماید آن متوهم مضطرب گردد و پریشان خاطر شود و منتظر ورود بلائی گردد این تأثیرات سبب شود و قوعاتی حاصل گردد و الا نه این است که از چشم آن شخص آفتی صادر شد و به وجود این شخص رسید لهذا اگر نفسی به قلبش چنین خطوری کرد که فلان شخص شور چشم است و مرا نظر نمود فوراً بذكر الهی مشغول شود تا این وهم از قلب زائل گردد» (۳)

و نیز در لوح جناب آقا علی اکبر در تبریز در مورد نظر کردن میفرمایند:

«از مسئله نظر مرقوم فرموده بودید این اوهام تأثیر در نفوس است نه انظار و حکم در

قلوب است نه ابصار» (۴)

(تأثیر چشم شور - نظر کردن)

۱- گنجینه حدود و احکام

صفحه ۴۵۴

۲- مائده آسمانی جلد ۲

صفحه ۳۵

۳- گنجینه حدود و احکام

صفحه ۴۵۴

۴- ملکه کرمل

صفحه ۸۴

(حمل حرز و دعا - فال و رمل - حل اسم اعظم در آب)

حضرت عبدالبهاء میفرمایند:

«حمل حرز و دعا یا حل اسم اعظم مرقوم در آب و نوشیدن به جهت رفع امراض اگر این دو عمل به توجّه تام و خلوص قلب و نیت پاک و انجذاب روح واقع شود تأثیرش شدید است» (۱)
و نیز میفرمایند:

«فال و رمل آنچه در دست ناس است امری است موهوم صرف ابداً حقیقتی ندارد... تفائل و تشاوم و اعتاب و اقدام و اقتران و نواصی... یعنی تملک حیوانات ذیروح فال خوب سبب روح و ریحان است. اما تشاوم یعنی فال بد مذموم و سبب انفعال... هیچ عملی در عالم وجود بی ثمر نماند اما عمل با عرفان مقبول و تام و کامل و آن این است که انسان به معرفه الله فائز و باعمال خیریه موفق و حائز گردد با وجود این البته اعمال خیریه از برای نقوس سائره ولو از عرفان بی بهره البته بی ثمر نیست یعنی دو نفس بی خبر از حق محروم از عرفان یکی عادل و دیگری ظالم یکی صادق و دیگری کاذب یکی خائن و دیگری امین یکی سبب آسایش عالم انسانی و دیگری سبب زحمت و خون خواری و هر دو غافل از حق این دو شخص در نزد حق متساوی نیستند بلکه فرقی بی انتها در میان» (۲)

حرز دعائی است که برای حفظ بگردن می‌آویزانند.

رمل - طالع بینی - فالگیری

تفائل - فال نیک

تشاوم - فال بد

اعتاب - آستانه‌های منازل

اقدام - قدم‌ها

نواصی - پیشانیها

اقتران - مقترن

(عطسه)

حضرت عبدالبهاء میفرمایند:

«اما مسئله عطسه و هم صرف است این دور مبارک این اوهام را از میان برد ذکرش نیز جائز نه» (۳)

و نیز میفرمایند:

«اما عطسه در ساحت اقدس این امور ملحوظ نه و اجرای امور خیریه به عطسه و دون آن منوط و مشروط نبوده و نیست» (۴)

(حمل حرز و دعا - فال و رمل - حل اسم اعظم در آب)

۱- مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۲

۲- مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۲

۳- گنجینه حدود و احکام

۴- گنجینه حدود و احکام

صفحه ۳۰۵

صفحه ۳۰۶-۳۰۵

صفحه ۴۵۳

صفحه ۴۵۴

(کیفیت ادای حق الناس در عالم بعد چگونه است)

حضرت بهاء الله میفرماید:

«و اینکه سؤال نموده بودید که چگونه احقاق حق در عالم بعد موت و ادای حقوق الناس در قیامت کبری که به یوم الجزاء تعبیر شده به تصور آید و امکان بپذیرد و حال آنکه این زخارف و اموال و حقوق که در حیات باطله مطلوب و مشهود در عوالم بعد موت وجودی ندارد و بر فرض وجود به صاحبان حقوق نفعی نمیدهد و ثمری نمی بخشد پس چگونه در آن عوالم احقاق حقوق گفته میشود چنانچه در السنه معروف که خداوند رحمن گاه میشود که از حق خود میگذرد و عفو نماید و لکن از حقوق الناس نمیگذرد تا آنکه ادای حق آنها شود.

یا حبیب قلبی از امری سؤال نمودی که بغایت صعب و مستصعب است چه که فهم این مقام موقوف بفهم و ادراک ایام بعد موت و عرفان یوم القیام است و ادراک این دو مقام قلب فارغ میخوهد و گوش طاهر لازم، هر گوش لایق اصغاء این سروش نه گوش که نعره صور و نعره ناقور را از سماء ظهور اصغاء نماید دیگر چگونه زمزمه طیور را شنود ولی چون در اجابت فرمان آن حبیب مکرم ناچارم لهذا باختصار مجملی اظهار میدارم و بذکر بعضی اشباح و امثال اقتضای مینمایم و لاجول و لا قوه الا بالله الواحد القهار.

پس عرض مینمایم که آنچه در این عالم ناسوت و عالم حدود به هر اسم و رسم و بهر صورت و وصف دیده و شنیده و در هر عالمی از عوالم الهی ظهوری و شهودی مناسب و ملایم با آن عالم دارد و با اسم دیگر و رسم دیگر و صورت و وصفی دیگر جلوه می نماید و رخساره می گشاید. این فنائی که از عالم شنیده ای راجع به صورت و قمیص است نه به حقیقت و ذات. و البته حقائق اشیاء به جلوه های مختلفه و ظهورات متغایره حقایقاً بعد حقائق در هر عالمی جلوه نمایند و رخساره گشایند. حکمای بالغین که از حریق معانی آشامیده اند به تجسم اعمال قائل شده اند ولله در من قال حضرت ذوالجلال میفرماید:

«سیجریهم وصفهم مطلع وحی رحمن فرموده الناس مجزیون باعمالهم انخیرا فخیروان شرأ فشر پس معلوم میشود که عمل باقی خواهد بود و هر وصف هستی خواهد داشت تا آنکه بنفس وصف و عمل جزاء داده شوند. پس هر وصفی و هر عملی از هر عاملی ظاهر شود در هر

عالمی صورتی دارد و جلوه مینماید. لیجزی کل نفس بما کسبت و انه سریع الحساب و هر گاه بخواهیم از برای تفهیم این مطلب و تشریح کیفیت ظهورات اشیاء را در عوالم لاتحصی ذکر نمایم و مثلی آرم که اقرب به فهم و ادراک باشد بهتر از عالم نوم مثلی بنظر ندارم تا ذکر نمایم النوم آخ الموت گفته شد تا برادر را به مشابهت برادر شناسی. پس ملاحظه نمائید که در عالم رؤیا اموری مشاهده میکنید و بعد از بیداری در این عالم او را با اسمی دیگر و صورت و وصفی دیگر تعبیر میکنید و تفسیر مینمائید و بعد هم به مرور ایام همان قسم که تعبیر گشته و تفسیر شده مشهود می‌رود. پس ای برادر هر گاه خود از اهل رؤیا بوده و در عالم رؤیا چنین امری دیده‌ای که در آنجا اسم دیگر و وصف دیگر داشت و در اینجا هم اسم دیگر و وصف دیگر دارد. پس در عالم بعد از عالم موت هم همین اختلاف صور را تصدیق نما و یقین بدان که حقیقت و ذات و احدیت و صورت و وصف مختلف و هر گاه خود این مقام را به عین شهود ندیده‌ای رجوع به تعبیرات عارفین از معبرین نما که از هر فعل و از هر قول تعبیری کرده‌اند و از هر شیئی تفسیری نموده‌اند.

اصدق القائلین بذکر و رویای حضرت یوسف علی ولی عصرنا و علیه السلام و بذکر تعبیرات و تفسیرات آن حضرت از رویای نفسین مذکورین در کتاب ناطق است حال تفکر نمائید که آن چه عالمی است که در آن عالم پدر و مادر بصورت شمس و قمر دیده می‌شود و برادر بصورت کوکب بنظر می‌آید و این چه عالمی است که بعکس دیده می‌شود چنانچه شمس و قمر بصورت پدر و مادر مشهود رفت و کوکب بصورت برادر ملحوظ شد. قوله جل سلطانہ انی رایت احد عشر کوکبا و الشمس و القمر رایت هم لی ساجدین و تعبیر این رویا وقتی ظاهر شد که آن حضرت بر سریر عزت جالس گردید و حضرت یعقوب علیه السلام با یازده برادر بر قدم او افتادند. پس بعد که این مسئله ثابت و محقق شد احقاق هر حقی در هر عالمی به صورتی که در آن عالم داده خواهد شد و البته اگر غیر این باشد احقاق حق نشده مثلی برای تو میزنم شاید به تعدد امثال آنچه عرض شده بفهم نزدیک گردد و مطالب تصدیق شود. ملاحظه کن هر گاه نفسی در فصل ربیع حبه و هسته از نفسی غضب نماید و در بستان خود بذر افشانی کند تا آنکه سبز و خرم شود و بالاخره در فصل صیف به مقام ثمر و یا شجر برسد و بعد سلطان عادل اراده فرماید که در این فصل که صیف گفته شد اخذ حق مظلوم نماید چه نحو معمول میدارد؟ آیا در عوض حبه و یا هسته اخذ میفرماید و یا آن که نفس شجر را با ثمری که با او است اخذ میکند و تسلیم میدهد.

البته خواهی گفت شجر را و حال آنکه این صورت غیر آن صورت است و این اسم و وصف غیر آن اسم و وصفی است که در فصل ربیع داشت بلکه آن حبه و هسته در فصل صیف بزعم تو وجود ندارد و بر فرض وجود اگر به عین ادا شود برای صاحب ثمری نمیدهد و نتیجه ندارد چه که فصل ربیع که هنگام بذر افشانی بود منقضی شد و حبه و یا هسته آلت معلقه خواهد بود و این بنظر ظاهر قاصر است که گفته شد که وجود ندارد و ثمر نمیدهد و لکن در حقیقت و واقع این حبه و یا هسته موجود و بصورت شجر و ثمر که اعلی و اغلی است مشهود و بسا میشود که احقاق حق در همین عالم شده باشد و تو آگاه نباشی چنانچه گاه میشود که زخارف و اموال قمیص قضایا و بلا می‌شود و بلا و قضا بصورت مال جلوه مینماید چنانچه تلف اموال گاه میشود که سبب و علت رفع بلا میگردد و در این مقام فرق نمیکند که این تلف اموال به اسباب سماوی باشد و یا آنکه نفس ظلم کند... و اخذ نماید قضا و بلا را از تورفع نموده و بر خود وارد آورده آیا احقاق حقی بهتر از این متصور است لا ورب العالمین و اگر بخواهم از ظهورات اعمال و اقوال که به صورتهای مختلفه غیر محصوره در عوالم الهی جلوه می‌نماید شرح دهم و پرده بردارم بیم آنست که از طرفی نفوس قدسیه ابدان را بگذارند و به مقاعد عزّ رحمن عروج نمایند و نفوس شریه ظالمه خوفاً عما عملوا فی حیات الباطله قالب تهی کنند فی شوقاً الی اخلاق روحانیه و اعمال طیبیه و اقوال صادقانه نافع و ما یظهر منها من سماء مرفوعه و ارض مبسوطه و شمس مشرقه و اقمار لائحه و کواکب الدرّیه و عیون صافیّه و انهار جاریه و هواء لطیفه و قصور عالیه و اشجار ربیعیه و اثمار جنیه و قطوف دانیه و طیور متغرده و اوراق محمره و اوراد معطره ثم اقول الامان الامان یا ربی الرحمن من اخلاق سیئه و اعمال شریه و افعال غیر مرضیه و اقوال کذب مضره و ما یظهر منها که در امکان بصورت نیران و جحیم و زقوم و ضریح و بصورت تمامی خبائث و مکاره و اسقام و احزان و سموم و سیوف و سهام و سنان ظاهر میشود الله اکبر بیش از این کشف اسرار جائز نه و اقول العظمه ثم العظمه ثم الکبریاء لله الواحد القهار.

مثلی دیگر از عالم تشریح الهی که مقابل عالم تکوین است برای تو می‌آورم و بشرایح الهی مثل را تمام مینمایم شاید بقدری که بر عوالم الهی آگاهی داری تشابه عالم را بدانی و بیایی تا توانی در عوالم لایتناهی جاری نمائی. مثل بشرع اسلام و شرع قبل او میزنم که خود آگاهی داری و نمیتوانی قبول نمائی.

هر گاه یکی از نصاری به حسب قانون وزا کون کوبی از شراب و یا مقداری از لحم خنزیر از

مثل خود مطالب باشد و بعد هر دو بشرف اسلام فائز شوند و نواب شرع اقدس بخواهند احقاق حق مظلوم نمایند چه نحو معمول میدارند و اخذ حق میکنند؟ و حال آن که در شرع اسلام شراب و لحم خنزیر بکار نمی خورد و قیمتی هم ندارد و برای صاحب حق ثمری نمیدهد چاره ای نداری الا آنکه بگوئی باید از آنچه در شرع اسلام حلال است عوض بدهد و یا آنکه گوئی قیمت او را مطابق آنچه در نزد مُسْتَحِلِّین او مقرر و معین است بدهد چنانچه مثل این حکم در بعضی موارد در کتب فقهاء مذکور و مسطور است و اگر بخواهم صد هزار مَثَل دیگر عارفانه و عامیانه برای تو بیاورم بحول الله و قوته عجزی ندارم و لکن از آن میترسم که بطول انجامد و تو را کسالت اخذ نماید و از آنچه معروض رفت مانی فاختم القول و اقول الحمد لله الذی هدینا الی عرفان اسمه الاعظم و عرفنا ما لا عرفه الامم»

(مائده آسمانی جلد ۷ صفحه ۱۱۹)

(بقای ارواح اطفال - ترقیّات ارواح اطفال)

از حضرت عبدالبهاء در مورد اطفالی که پیش از بلوغ صعود نمایند و یا قبل از وعده از رحم سقوط کنند سؤال گردید حضرتش فرمودند:

«این اطفال در ظلّ فضل پروردگارند. چون سیئاتی از آنان سر نزده و به اوساخ عالم طبیعت آلوده نگردیده اند لذا مظاهر فضل گردند و لحظات عین رحمانیت شامل آنها شود»

(مفاوضات حضرت عبدالبهاء صفحه ۱۸۱)

و نیز در مورد ترقیّات ارواح اطفال میفرماید:

«سؤال از فوت طفل حین بلوغ هر چند تکلیف بعد از بلوغ است ولی بعضی از اطفال در

صغر سن از پستان هدایت شیر خوردند البتّه این اطفال مظهر فضل و موهبت یزدانند»

(کتاب امر و خلق جلد ۱ صفحه ۳۰۴)

(حسن خاتمه مجهول است)

حضرت بهاء الله در کتاب ایقان میفرماید:

«حسن خاتمه مجهول است ای بسا عاصی که در حین موت به جوهر ایمان موفق شود و خمر بقا چشد و به ملاء اعلی شتابد و بسا مطیع و مؤمن که در وقت ارتقای روح تقلیب شود و به اسفل در کات نیران مقرر یابد» (۱)

بی گمان علویت و عزت انسان مجرد به کسب لذائذ دنیوی و متابعت هواهای نفسانی نبوده و نیست بلکه فخر انسان در حکمت و عقل و اخلاق حسنه و عزت نفس او است حضرت عبدالبهاء میفرماید:

«مقصود از حیات در این عالم دنیا آن است که انسان اکتساب فیض ابدی نماید و روی بنور ایمان روشن نماید. از عین یقین نوشد و به ملکوت الهی پی برد و اکتساب فضائل عالم انسانی نماید» (۲)

بزرگترین آفتی که گریبانگیر انسان میشود کبر و غرور و خودپسندی است که مانع از کسب فضائل و ترقیات روحانی میشود در این صورت اگر ما خود را بهتر و بالاتر از دیگران ندانیم و نصیحت حضرت عبدالبهاء را پیوسته بکار بریم که میفرمایند سایرین را از خود بهتر و والاتر ببینید میفرماید:

«حتی نفوسی که مؤمن نیستند زیرا حسن خاتمه مجهول است چه بسیار نفوسی که حالا مؤمن نیستند و روزی بیاید که ایمان آورند و مصدر خدمات عظیمه شوند و چه بسیار نفوسی که حال ایمان دارند ولی در آخر حیات غافل از حق گردند» (۳)

برای دستیابی به حسن خاتمه و احتراز از لغزش باید تواضع و فروتنی را پیشه خود نمائیم و در همه حال متذکر باشیم که ممتاز از اخلاق و رفتار و عملمان گردیم. حضرت عبدالبهاء میفرماید:

«اما وسائل وصول به حسن خاتمه این است که باید از عجب و کبر احتراز نمود و خودپسندی را مبعوض دانست و در جمیع اوقات شرمسار بود و از هوا جس نفس و هوی بیزار و از اهل فتور و غرور در کنار و ثابت بر عهد و میثاق» (۴)

باید همیشه بیاد داشته باشیم که حیات فرد مؤمن باید سرمشق و نمونه باشد جامع جمیع کمالات باشد و توجه به این انداز شدید داشته باشد که فرموده.
حضرت بهاء الله میفرماید:

«بسا نفسی که در اصیل از ابهی سدره بقا است و در ابکار از ادنی شجره فنا و کذلک بالعکس لو انت من العارفين... چنانچه بسا از عباد که در اول ظهور جمال رحمن به ایمان فائز شده اند و بعد معرض» (۵)

در نتیجه باید برای کسب حسن خاتمه:

«وقتی که به خودمان نگاه میکنیم ببینیم که از خودمان ذلیل تر، خاضع تر، پست تر کسی دیگر نیست و چون به دیگران نظر اندازیم ببینیم که از آنها عزیزتر، کاملتر دانایتر کسی نیست زیرا بنظر حق باید به جمیع نگاه کنیم، باید آنها را بزرگوار ببینیم و خود را خوار و هر قصوری که در نفسی می بینیم آن را از قصور خود دانیم زیرا اگر ما قاصر نبودیم آن قصور را نمی دیدیم، انسان باید همیشه خود را قاصر و دیگران را کامل ببیند» (۶)

حضرت عبدالبهاء در جمع احباب حیفا فرمودند:

«هر کس که به حسن خاتمه فائز شد باید بداند که این اعظم نعمت الهی است در عالم انسانی دیگر موهبتی اعظم از حسن ختام نمیشود، همیشه باید که ماها دعا کنیم تضرع و زاری نمائیم و جزع و فزع به ملکوت ابهی کنیم که به حسن خاتمه موقق گردیم... یک ملا محمد تقی بود که در ایام حضرت اعلی مؤمن شد و از مؤمنین خیلی کامل بود و رساله ای در اثبات حضرت اعلی نوشت خیلی شخص ممتازی بود به حسب ظاهر معروف و مشهور و عالم و فاضل بود لیکن بیچاره بسوء ختام مبتلا شد آمد رفت به نجف پیش حضرات علماء حضرات علماء گفتند که این شخص مرتد است توبه او قبول نیست. باری چه نسبتها که غیر ممکن و محال است به حضرت اعلی میداد مقتریات زیاد بود با وجود این هر جا میرفت قلیان می آوردند میکشید بعدنی قلیان را میشستند. آقا محمد نقشی بود در اصفهان بسیار شخص خوبی بود بعد راجع شد بدرجه ای راجع شد که در نجف رفته بود از آنجا مخصوص آمد حضراتی که از اقربا او هستند و خود آنها را تبلیغ کرده بود گفت چون من اینها را تبلیغ کرده ام باید برگردانم شهبان نماز میخواند و روزها رو میگردانید بعد دیگر جمال مبارک فرمودند من او را عفو کردم به جهت اینکه او یک وقتی زحمتها کشیده و تبلیغ کرده بود. حالا این است که حسن خاتمه اعظم موهبت الهی است. هر نفسی که به

حُسن ختام فائز شد او مظهر الطاف الهی خواهد گردید باید آن شخص را خیلی مکرم داشت» (۷) و نیز میفرمایند:

«چه بسیار نفوس که در پایان محبوب شدند و چه بسیار نفوس که در نهایت فائز گشتند و بهترین نفوس کسانی هستند که به فاتحة الالطاف و خاتمة الاعطاف فائز شدند» (۸)

و نیز میفرمایند:

«حُسن خاتمه اعظم موهبت حضرت رحمانی است» (۹)

حُسن خاتمه بیش از هر امری موکول و منوط به ثبات و صدق در ایمان دارد و وفاداری به عهد و میثاق محبوب امکان که البته لازمه این وفاداری حسن سلوک و خضوع و خشوع و فروتنی و خاکساری و از همه مهمتر اقرار به قصور و فتور در باگاه حضرت بیچون است. امتحانات الهی برای افراد پاکدل و با ایمان خیلی آسان و همراه با حسن خاتمه است اما برای دل‌های آلوده و بی‌ایمان و غیر منقطع خیلی مشکل و سخت است این است که مؤمنین به مظاهر ظهور و خادمین جامعه با وجودی که ایمانشان قوی است همیشه دعا می‌کنند که با حُسن خاتمه از این جهان بروند.

یکی از مؤمنین غیور و عاشق تبلیغ تعریف میکرد که در زمان حضرت عبدالبهاء شخصی سرشناس در اصفهان زندگی میکرد که در خدمات امری پیشقدم و در تشکیلات فردی ممتاز بود. ایشان نقل میکرد که در آن موقع من ساکن قریه نجف آباد اصفهان بودم و گاهگاهی که به اصفهان میرفتم به منزل آن شخص محترم رفته ساعتی را در محضر آن بزرگوار میگذارندم. در یکی از شبها در عالم رویا پنداشتم که مرده‌ام و در صحرائ محشر در روز قیامت بانتظار ملاقات خدا هستم تا نامه اعمال من گشوده شود و تکلیف من معین گردد که بهشتی هستم یا جهنمی.

در همان حال مشاهده نمودم که از فاصله خیلی دور کالسه‌ای به سرعت در حرکت است و از درون آن آتش زبانه میکشد. زمانی که کالسه به من نزدیک گشت با تعجب بسیار آن شخص با نفوذ و مؤمن را دیدم که درون کالسه در آتش نشسته است از شدت ترس و وحشت از خواب پریدم و ساعتها با خود فکر میکردم چرا چنین مؤمنی در آتش درون کالسه نشسته بود و تعبیر این خواب وحشتناک چیست.

بعد از مدّت زمانی کم کم آن خواب و صحنه از نظرم محو شد و به خاطر منماند اما از آنچه

دیده بودم به احدی ابراز نداشتم. سالها گذشت و یک روز خبردار گشتم که آن مرد محترم بیمار و در بیمارستان اصفهان بستری است. فوراً به عیادتش شتافتم و بر بالینش نشسته دعا و مناجات کردم. مدتی که او در بستر بیماری بود هر وقت به اصفهان میرفتم از او دیدن مینمودم و ساعتی را با او میگذراندم و برایش مناجات می‌خواندم این ملاقاتها چندی ادامه یافت تا اینکه در یکی از روزها که من به عیادتش رفتم پهلوی تختش نشسته دعا و مناجات خواندم و او در نهایت ادب و خضوع به کلمات الهی گوش میداد. پس از ساعتی دو نفر از احبای اصفهان که عضو محفل روحانی بودند وارد گشتند و پس از دلجوئی و احوال‌پرسی در ضمن صحبت و گفتگو اظهار نمودند که وصیتنامه حضرت عبدالبهاء واصل شده و در نفس محفل قرائت گردیده و قرار است که در ضیافت نوزده روزه باطلاع سایر احباب برسد.

شخص مریض که در نهایت سکوت و سکون به حرفهای آن دو گوش میداد من باب سؤال از محتوای وصیتنامه پرسید. یکی از آن دو از جیب بغل وصیتنامه را بیرون آورده به او داد. آن مرد پس از قرائت قسمتی از الواح وصایا وقتی که متوجه گردید که حضرت شوقی ربّانی وّلی امر شده‌اند و جانشین حضرت عبدالبهاء به کلی منقلب گشت و با خشونت وصیتنامه بدور افکند و گفت حالا باید ما به آن جوان اقتدا نمائیم این بگفت و جا بجا روح از بدنش جدا شد و صعود نمود.

در این وقت من بیاد خوبی که چند سال پیش دیده بودم افتادم و برای آن دو تعرف کردم. بلی حسن خاتمه مجهول است. (۱۰)

(حسن خاتمه مجهول است)

- | | |
|----------------------------|------------|
| ۱- ایقان | صفحه ۱۶۲ |
| ۲- بشارة النور | صفحه ۳۸۲ |
| ۳- مائده آسمانی جلد ۵ | صفحه ۱۳۶ |
| ۴- مائده آسمانی جلد ۵ | صفحه ۲۷۱ |
| ۵- مائده آسمانی جلد ۷ | صفحه ۲۲-۴۴ |
| ۶- اخلاق بهائی | صفحه ۱۵۴ |
| ۷- مائده آسمانی جلد ۵ | صفحه ۱۷۹ |
| ۸- مجله عندلیب شماره ۴۴-۴۳ | صفحه ۵ |
| ۹- بشارة النور | صفحه ۳۸۲ |
| ۱۰- تسلیم و رضا | صفحه ۱۰۸ |

(دریچه ای به عالم بالا)

اخیراً مردم جهان با پدیده‌ای روبرو شده‌اند که امروزه آن را «مشاهدات لحظه مرگ» نام نهاده‌اند. اگر چه پیروان بسیاری از ادیان از قدیم الایام چنین تجربه‌ای را می‌شناختند ولی از آنجائی که مردم و بخصوص پزشکان آنان را دیوانه قلمداد نموده راهی بیمارستانهای روانی کرده‌اند از این رو تاکنون اکثراً تمایلی به اظهار آنچه بر آنها گذشته و تجربه نموده‌اند ندارند. یعنی از مواقعی که بر اثر اغماء و بیهوشی زمانی که امواج مغز و ضربان قلبشان متوقف شده و خود چنان تجربه‌هایی را دیده‌اند بازگو نمایند. آنچه در این قسمت از کتاب نوشته شده اقتباسی است از نوشته مجلات عندلیب و پیام بهائی که تحت عنوان «زندگی در آنسوی دروازه مرگ» و همچنین «دریچه ای به عالم بالا» و نیز «تجربه‌های نزدیکی به مرگ» مندرج و منتشر گردیده و چون برخی از این پدیده و تجربیات با نصوص و الواح مبارکه مطابقت دارد بطور اختصار شمه‌ای از آنها نقل میگردد.

شواهد بسیاری وجود دارد که نشان میدهد که حتی بعضی از دانشمندان که تاکنون کاملاً در جنبه‌های مادی زندگی این جهان مستغرق بوده‌اند علاقمند به لزوم تحقیق درباره خلقت و مقام انسان و موقعیت والای او شده معتقد گشته‌اند که هدف مطالعه چنین تحقیقی باید وجه همت اندیشمندان عالم قرار گیرد و آنها خود در آینده بسیار نزدیکی رسالت خود را درباره جنبه‌های روحانی و اثر آن در حیات انسانی را مطالعه نمایند. یکی از این افراد برجسته یک مهندس بنام و مشهور آمریکائی بنام چالز استین است که در این باره میگوید قدرت روحانی بطوریکه تاریخ نشان میدهد قوی‌ترین نیروئیست که موجب شگرفی بشر گردیده است ولی متأسفانه هرگز آن را به همان گونه که سایر نیروهای مادی را مطالعه کرده‌ام مورد بررسی دقیق قرار نداده‌ایم و اظهار امیدواری مینمایم که محققین در آینده نزدیکی توجه کامل خود را به این امر مهم معطوف خواهند داشت.

اهل بهاء معتقدند که مرگ جسمانی بشر موجب ورود او به مرحله‌ای بالاتر از وجود میگردد که ماورای این عالم مادی قرار دارد و جنبه‌های روحانی حیات پس از مرگ و بررسی و مطالعه آن و اثراتی را که در زندگانی انسان دارد از همان قدرت روحانی حکایت میکند.

بسیاری از گزارشات اطباء متخصص حاکمی از این است که مطالعه سوابق بیماران نشان داده است که افرادی که به عللی همه دستگاههای حیاتی بدنشان متوقف شده و از نظر پزشکی مرده محسوب میشدند با موجوداتی استثنائی که وجودشان از نور بوده روبرو گشته‌اند که با حالتی سرشار از محبت به استقبالشان آمده بودند. این کیفیت به نحو بارزی در همه بیماران مشاهده شده و آنان اظهار داشته‌اند که در آن لحظات شخص مرده از بدن خود جدا میگردد و شاهد اقدامات پزشکی معالجه و پرستاران و شنیدن گفتگوی آنان با هم برای بکار انداختن مجدد قلب و باز گردانیدن او به زندگی بوده‌اند از آنجا که این بحث جدید دلیلی بارز و جالب بر بقای روح است اشاره به کتابی میکنیم که اخیراً در نمایشگاه کتب دینی در شهر فلورانس ایتالیا به معرض فروش گذاشته شده بود نویسنده این کتاب خانمی است بهائی بنام فرناز معصومیان که در تگزاس امریکا استاد تدریس ادیان و مقایسه آنها با هم است او مینویسد که با پیشرفتهائی که در علم پزشکی پیش آمده و بخصوص اختراع وسائل و دستگاههای جدید امروزه پزشکان می‌توانند بیش از پیش افرادی را که در پرتگاه مرگ قرار میگیرند نجات دهند و آنها را به زندگی باز گردانند. اینگونه افراد که از نظر معیارهای کلینیکی مرده محسوب می‌شوند یعنی هنگامی که تنفس و ضربان قلب و حتی ظاهراً فعالیت مغزی آنان باز می‌ایستد و مردمک چشم گشاد می‌شود و فشار خون و درجه حرارت مرتباً کاهش می‌پذیرد در این برزخ بین مرگ و زندگی مواجه با رویدادهائی میگردند که از جمله آنها مشاهده دنیائی است وصف‌ناپذیر و مملو از شادی و صفا و آرامش و برخورد با موجوداتی نورانی و منسوبان و دوستان و مشاهده تمام حوادث زندگی شخص در برابر دیدگان وی میباشد.

یکی دیگر از پژوهشگران دانشمند که شاید بیش از دیگران در این زمینه مطالعات داشته و به مدت بیست (۲۰) سال تمام در این راه تحقیق نموده و با بیش از هزار نفر از این بیماران مصاحبه و گفتگو نموده پزشک و روانکاو معروف آمریکائی بنام دکتر ریموند مودی میباشد. او چند کتاب به رشته تحریر در این زمینه تالیف کرده و خاطراتی از زندگانی بازگشتگان نقل نموده که جزو پر فروشترین کتب در آمده است و شهرت جهانی کسب کرده از آن جمله کتب «زندگی پس از مرگ» و «ملاحظات درباره زندگی پس از مرگ» و «نور پس از زندگی» و امثالهاست.

دکتر مودی پس از مصاحبه با بیش از یکهزار (۱۰۰۰) نفر از بازگشتگان به زندگی نظریات

خویش را چنین بیان میدارد. اگر چه تا همین اواخر رویدادهای نزدیک به مرگ اغلب ناشناخته بوده و هیچگونه بررسی درباره آنها بعمل نیامده اما چنین تجربیاتی شاید از هزاران سال پیش برای افراد پیش آمده است قدیمی‌ترین نوشته که در این باره موجود است از افلاطون و مربوط به ۲۵۰۰ سال پیش میباشد او مردی بسیار روحانی و یکی از اندیشمندان بنام تاریخ بشر مانند سقراط استادش میباشد افلاطون در نوشته‌هایش زندگی بعد از مرگ و جدا شدن روح از بدن را مورد مطالعه و بررسی قرار داده است.

بطور مثال در کتاب جمهور از داستان یک سرباز یونانی سخن به میان آمده که پس از برخوردی کوتاه با مرگ به شرح آنچه بر وی در آنسوی زندگی روی داده است می‌پردازد و مینویسد که پس از جدائی روح از بدن آن سرباز به گروهی دیگری ارواح می‌پیوندد که پس از گذر از درجه‌هائی همگی با هم از زمین دور شده و بسوی دنیای پس از مرگ پرواز می‌کنند. در آنجا مشاهده مینماید که از ارواحی که با او بودند بازجوئی می‌کنند ولی بوی می‌گویند که نوبت تو نرسیده باید به دنیای خاکی برگردی و آنچه دیده‌ای برای همه نقل کنی. از اینگونه رویدادها در نوشته‌های بسیاری و در فرهنگهای مختلفه به صورت داستان نیز آمده است که به عنوان تخیل نویسنده میتوان قبول نمود ولی برخی از پزشکان و اهل دانش در پی تشریح علمی و یافتن علل مادی برای این تجربیات بر آمدند و آن را علت نوعی اختلال عصبی، عدم موزانه بعضی از عناصر شیمیائی در مغز و برخی آن را نتیجه اثر داروهای مخدر و بیهوشی و بالاخره علت روانی دانسته‌اند بهمین دلیل از بیماران خود که اینگونه تجربیاتی را برایشان بازگو کرده‌اند خواسته‌اند که آن را فراموش نمایند و حتی به عده‌ای سفارش نموده‌اند که به پزشک و بیمارستان روانی مراجعه نمایند.

با وصف این که برخی از اطبا گفته‌اند که این یک اختلال عصبی یا هذیانی بیش نیست ولی ثابت گردیده که افرادی که این تجربه را آزمایش کرده‌اند اغلب مردمی دانا و عاقل و متعادل و فعال در اجتماع میباشند و به علاوه پس از چنین رویدادی به مراتب طرز رفتار و گفتار و منش اجتماعی آنان بهتر شده است و با وجودی که بسیاری از آنان مهین وجود نورانی را دیده‌اند هیچکدام شخصیتی مانند ناپلئون یا اسکندر و یا نادرشاه را ندیده‌اند و به تصورشان نیامده بلکه هر کس بر حسب اعتقادات شخصی خود این وجود نورانی را که با او صحبت رده‌اند بعداً به اسم خدا یا مسیح و بودا و بالاخره بصورت شخصیتی روحانی و مقدس تعبیر نموده‌اند که

این خود دلیلی است بر صحت گفتارشان از آن عالم ملکوتی و جاویدانی.

هر چند که بسیاری میکوشند که خود را نسبت به این موضوع بی تفاوت نشان دهند ولی در حقیقت یکی از مسائلی که توجه و علاقه اکثریت قریب به اتفاق مردم را جلب نموده این است که برای انسان پس از ترک این عالم چه اتفاق خواهد افتاد؟ و آیا مرگ واقعاً پایان زندگی و جدائی انسانها از یکدیگر است؟

دکتر مودی متوجه شده است که اغلب بیماران بنحو عجیبی دارای نکات مشابهی هستند. آنان ابتدا خود را در تونلی تاریک و یا رفتن بسوی بالا می بینند که در انتهای تونل نور درخشانی دیده میشود. این نور اگر چه خیلی درخشانتر از نور معمولیست ولی چشم را اذیت نمی کند. پس از گذراندن این دوره خود را با گروهی از افراد روحانی و نورانی و اسرار آمیز روبرو می بینند که از نظر آنها نسبت به معتقداتشان از همه بالاتر هستند. سپس اعضاء فامیل و دوستانی که قبلاً فوت کرده اند با محبت به سراغشان می آیند. کسانی که این بعد با شکوه را احساس کرده اند گفته اند که خود مروری از وقایع و حوادث زندگیشان را مشاهده کرده حتی چگونگی اثرات اعمالشان را بر روی دیگران احساس نموده اند.

آنان معترفند که تنها چیزی که در آن عالم مورد توجه است عشق و محبت و معرفت است. و از همه جالبتر آنکه افرادی که پایبند غرور و تعصب بودند و یا اشخاصی که براحت نفس خود میپرداخته اند پس از تجربه آن پدیده روحیه شان تغییر کرده و مردمانی آرام و متواضع و با محبت شده اند.

تمام کسانی که روی تخت بیمارستان در حال بیهوشی قلبشان از کار افتاده و به قول معروف مرده اند وقتی که بهوش آمدند تمام حوادث و اتفاقاتی که در آن برهه از زمان روی داده برای پزشکان تعریف کرده اند و گفتگوی دکتر معالج و پرستاران را به خاطر می آورند. بعضی از آنها اظهار داشته اند که یک احساس معلق بودن در هوا داشته اند و در آن حالت از اطاق عمل بیرون رفته و بستگانشان را که مغموم و گریان در راهرو بیمارستان بوده اند دیده و گفتگوی آنان را شنیده و سعی کرده است که با آنها مکالمه نمایند ولی بستگان حضور آنان را احساس نمی کرده اند.

خانمی تعریف کرده که حدود یک سال قبل در اثر ناراحتی قلبی در بیمارستان بستری شدم و هنگامی که درد شدیدی در قلبم احساس کردم خواستم به پهلو بخوابم که ناگاه نفسم بند

آمد و قلبم از کار افتاد. پرستاران فریادکنان دکتر معالج را خبر کردند او و چند پرستار دیگر با عجله بر بالین من حاضر گشتند. در این وقت من احساس نمودم که از بدنم جدا شدم و بسوی بالا رفتم و نزدیک سقف اطاق عمل ناظر اعمال آنان بودم یکی از پرستاران فریاد زد خدایا مرده است و دیگری تنفس دهان به دهان به من میداد من از بالا پشت سر او را میدیدم که روی جسد من خم شده و سعی در باز گشتن من می کند در همین موقع دستگاهی وارد اطاق کردند و الکتروها را روی سینه من گذاردند که بدنم در اثر شوک تکان وحشتناکی کرد که تمام استخوانهایم جرق جرق کردند. من از آن بالا پیش خود میگفتم چرا اینها چنین می کنند؟ سپس از اطاق عمل بیرون رفتم و وارد دالانی گشتم که در انتهایش نور خیره کننده ای وجود داشت و با مردمی نورانی روبرو شدم که سرشار از محبت بودند.

دکتر مودی گزارش نموده که اغلب بیمارانی که تجربه های نزدیکی به مرگ را نقل کرده اند گفته اند که پس از مدت کوتاهی مهین وجودی با هیبت نورانی به سراغشان آمده. این مهین وجودی مظهر کامل رافت و محبت بوده و با خوشروئی با آنان رفتار کرده. حتی کسانی که اعتقادات مذهبی نداشته اند اظهار نموده اند که همین مهین وجودی را دیده و رفتاری ملایم و خوش آیند با آنان داشته است. در همان موقع همه اعمال و رفتار دوران زندگی مثل پرده سینما در مقابلشان جلوه نموده و خود به بد و خوب آن آگاه گشته اند خانمی که پس از یک حمله قلبی به زندگی بازگشت میگوید که آن مرحله چقدر شگفت آور و خوش آیند بود، غیر از آرامش و آسودگی و صفا چیز دیگری نبود تمام نگرانیها پایان یافته بود و جوانی که در جنگ ویتنام مرده بود پس از بازگشت به این دنیا گفته است که پس از اصابت گلوله و احساس درد عمیقاً تسکین یافته بودم همه چیز خوب بود و من در نهایت راحتی بودم.

یکی از خصوصیاتی که مشترک بین اغلب آنها بعد از آن بعد پر شکوه احساس کرده اند این است که با حالتی محبت آمیز از آنها سؤال شده که در زندگی چه کرده اید که این شباهت به روز جزاء در معتقدات ادیان مختلفه توصیف گردیده.

برای کسانی که برای اولین بار این مطالب را می شنوند شاید این سؤال پیش آید که آیا این مشاهدات لحظه مرگ در همه مواقع مطبوع و خوش آیند است؟ در واقع بعضی از این گزارشات حالی از این است که مواردی نقل شده که چند نفر از آنان با رفتاری غیر آنچه ذکر شد

مواجهه بوده‌اند که حاکی از رنج و عذاب در تاریکی مطلق بوده است.

اینک چند داستان از کتاب دکتر مودی در همین زمینه نقل می‌گردد و سپس بذكر چند واقعه در همین مورد که برای احباب پیش آمده به این بحث خاتمه می‌دهد.

مردی ۴۹ ساله به سکت قلبی دچار گشت این سکت چنان بود که ۳۵ دقیقه تلاش و کوشش پزشکان بی نتیجه ماند. بناچار پزشک معالج شروع به پر کردن برگه گواهی فوت نمود که ناگاه یکی از حاضرین اثر ضعیفی از حیات در مرده مشاهده مینماید در این موقع مجدداً تلاش برای بازگردانیدن او به زندگی مینمایند و او خوب می‌گردد.

روز بعد که حالش خوب میشود تمام آنچه در اطاق عمل پیش آمده بود با تمام جزئیات برای پزشک شرح داد حتی نام پرستاری که با عجله یک چهار چرخ را به اطاق اورژانس در طول راهرو میراند بیان داشت وقتی که دکتر از او پرسید که چگونه نام پرستار را بخاطر می آورد گفت زمانی که از بدنم جدا شدم و در راه عبور از راهرو از بدن پرستار عبور کرده نام او را که روی سینه اش نصب بود خواندم.

در نیویورک زنی که از ۱۸ سالگی نابینا شده بود جزئیات رویدادهای اطاق را که در آن پزشکان تلاش برای نجات او میکردند بیان نمود حتی توانست با دقت تمام وسائلی را که توسط پزشکان به کار برده شده بود و حتی رنگ آنها را تشریح نمود باید توجه داشت که این خانم از ۵۰ سال قبل کور شده بود و بالطبع اینگونه وسائل در آن ایام وجود نداشته است.

مردی نزد دکتر مودی می‌رود و تعریف میکند که به علت ناراحتی قلبی حالم بد بود و در شرف مرگ بودم در همان زمان خواهرم در همان بیمارستان در اثر بیماری قند در حال اغماء بود من جسمم را ترک کردم و در گوشه‌ای از اطاق خواهرم نزدیک سقف قرار گرفتم و از آنجا آنچه به خواهرم میگذشت نظاره میکردم ناگهان خود را در همان بالا نزدیک خواهر دیدم و با هم شروع به صحبت کردیم و درباره آنچه در اطاق اتفاق می افتاد مشغول مذاکره بودیم که خواهرم از من جدا شد و شروع بدور شدن نمود من خواستم که او را دنبال کنم ولی او ممانعت کرد و مرتب میگفت همانجا بمان زمان تو نرسیده و بعد بسوی تونلی تاریک رفت.

وقتی مرا به زندگی بازگرداندند به پزشک گفتم که خواهرم مرده است پزشک ابتدا باور نکرد ولی وقتی که پرستاری را فرستاد خبر آورد که او مرده است.

زنی جسم خود را ترک کرد و از اطاق عمل خارج گشت. در راهرو بیمارستان برادر

شوهرش را در حالی که یکی از همکارانش به او نزدیک میشد دید که از او پرسید اینجا چه میکنی برادر شوهرم جواب داد که داشتم برای یک کار اداری به مسافرت میرفتم که خبر دادند زن برادرم در حال مرگ است آمدم تا برای حمل تابوتش حاضر باشم. چند روز بعد وقتی که حال زن بهتر شد برادر شوهرش برای دیدنش رفت و زن برای او تعریف کرد که او را در سرسرای بیمارستان در حال صحبت با دوستش دیده و باو توصیه نمود که بار دیگر که مردم مسافرتت را عقب نینداز. هنگامی که برادر شوهرش این مطلب را از او شنید خشکش زد که زن نگران شد.

در مورد دیگر دکتر مودی از زن سالخورده صحبت میکند که خود او رابه زندگی باز گردانده. دکتر مینویسد که هنگامی که برای نجات وی در تخت بیمارستان به او ماساژ قلبی میدادم پرستاری که به من کمک مینمود به اطاق دیگر رفت تا یک آمپول دارو را که لازم بود بیاورد. این آمپول نوعی بود که در موقع شکستن گردن آن بایستی با دستمال کاغذی گرفت تا دست را نبرد. وقتی که پرستار برگشت گردن آمپول را شکسته بود و من دارو را مستقیماً بکار بردم. وقتی که پیرزن به حال آمد نگاهی شیرین به پرستار نموده گفت عزیزم من با تو به آن اطاق آمدم و دیدم که چه کار اشتباهی کردی اگر اینطوری بکنی دستت را میبرد. پرستار از این حرف تکان شدید خورد و اقرار کرد که بعلت نداشتن وقت با عجله بدون استفاده دستمال آمپول را شکسته است. اینها چند نمونه از داستانهای است که دکتر مودی در کتابش نوشته است در حقیقت تجربه نزدیکی به مرگ دریچه‌ای است برای شناسائی دنیای دیگر و اعتقاد به وجود روح و بقای آن. دکتر گنت رینگ از پیشگامان این پدیده مینویسد هنگامی که بدن جسمانی ما از کار باز ایستد روح به زندگی خود ادامه میدهد مرگ فقط امری ظاهری است.

در حال حاضر نه علم پزشکی و نه روانشناسی قادر به توضیح علل رویدادهای نزدیکی به مرگ نمی‌باشد. همه آنهایی که تجربه نزدیکی به مرگ را آزموده‌اند احساس می‌کنند که در جهان همه چیز بهم پیوسته و وابسته است. تقریباً همه جان با یافتگان اعتقاد پیدا میکنند که عشق محور زندگی است و بسیاری از آنان علت وجود راز سعادت می‌دانند و ارزشهای دیگر را در برابر آن ناچیز می‌شمردند. یکی از آنان میگوید که پس از آن مرگ آموختم که ما همگی اجزاء و اعضاء به هم پیوسته میباشیم اگر فکر کنیم که می‌توانیم به شخصی یا موجودی زنده زخمی بزیم بدون آنکه خود مجروح شویم اشتباه می‌کنیم. ما همه بهم پیوسته‌ایم بنابراین هر گاه عشق خود را از طریق این پیوستگی نثار هم کنیم در این صورت خوشبخت خواهیم بود.

برخی اظهار داشته‌اند که نتیجه این تجربه توجه زیاد به معرفت، خرد و دانائی دارد این توجه نتیجه بررسی زندگانی همراه مهین وجود نورانی بوده است که به آنها گفته است که مرگ پایان زندگی نیست و با مرگ معرفت پایان نمی‌پذیرد بلکه این توشه ایست که منتقل به جهان دیگر میگردد.

تجربه نزدیکی به مرگ تقریباً همیشه منجر به توجه به روحانیت میشود و بسیاری را بدنبال مطالعه درباره اعتقادات مذهبی میکشاند و اداوار میکند که سرانجام باصول روحانی ادیان بزرگ پای بند گردند و مطمئن شوند که تحصیل رفاه و سعادت حتی خوشبختی مرهون اعتقاد به خدا و اطاعت از اوامر مظاهر ظهور است.

اینک به نقل داستانهائی میپردازد که احبا خود تجربه نزدیکی به مرگ را آزموده و پس از بازگشت آن را تعریف نموده و یا آنکه شاهد چنین پدیده‌ای در اشخاص دیگر بوده‌اند لوثی آلبی ماتیوز در کتاب «هر بحری لؤلؤ ندارد» داستان جالبی درباره ارتباط بین این عالم و عالم روحانی نقل میکند. این حکایت درباره الیزابت موتز یک خانم بهائی است که بعنوان معلم و پرستار یک پسر بچه ۳ ساله بنام ریچارد به جزائر هاوایی مسافرت کرده بود. الیزابت نامه‌های متعددی به حضور حضرت عبدالبهاء ارسال داشته و ضمن آنها آرزوی قلبی خود را مبنی بر داشتن فرزندی معروض داشته بود و ضمناً در یکی از نامه‌هایش اعلام میدارد که فرصت مناسبی پیش آمده که به هاوایی برود و به آن سرزمین مهاجرت نماید. حضرت عبدالبهاء لوحی برایش عنایت میفرمایند که ضمن آن به خاطر خلوص نیت و فداکاریش در زندگی باو اجازه داده خواهد شد که تا ۹ سال دیگر نظری کوتاه به ماورای این عالم مادی بیاندازد و شاهد حیات جاودانی و بقای روح باشد.

الیزابت در حالی که از مفاد لوح بسیار متعجب شده بود آن را در یک جعبه کوچک چوبی محفوظ داشت و پیوسته با خود فکر میکرد که چگونه ممکن است که مادامی که در این جهان زندگی میکند کیفیت عالم دیگر را درک نماید. وقتی ریچارد به سن ۱۱ سالگی رسید یک روز وقتی که در میدان بیسبال مدرسه مشغول بازی بود تصادفاً بر اثر اصابت ضربه‌ای به سرش به زمین افتاد و جان سپرد.

الیزابت در حالی که از این پیش آمد متأثر و متألّم شده بود به سراغ جعبه چوبی رفت و آن لوح را مجدداً زیارت نمود. درست ۹ سال از تاریخ صدور او میگذشت در حالی که چشمانش

پرازاشک بود ناگهان متوجه نور شفافی گشت که اطاق را پر کرده بود. همه اشیاء اطاق در تلاؤ عجیبی میدرخشید. در این حال با کمال تعجب ریچارد را دید در حالتی که خراش کوچکی روی پیشانی‌اش بود بسیار خوشحال و سرحال به طرف او آمد و گفت که حالش کاملاً خوب است و اگر روز بعد الیزابت در خانه بماند و به تشییع جنازه او نرود او مجدداً برمیگردد و برادر بزرگترش چالز را که سالها قبل مرده بود همراه خواهد آورد.

الیزابت بهمین نحو عمل کرد و روز بعد از شرکت در تشییع جنازه خودداری نمود و این باعث رنجش مادر ریچارد را فراهم کرد. او همانطور که تنها در اطاق نشسته بود متوجه شد همان نور عجیب اطاق را پر کرد و این بار تا کنار باغچه ادامه یافت و بعد صدای خنده و شادی بگوشش خورد و متوجه گردید که ریچارد و برادرش چارلز خندان نمایان گشتند و در حالی که هیچگونه خراشی در پیشانی‌اش دیده نمیشد.

تنها نکته غم‌انگیز این تجربه این بود که ریچارد سعی کرده بود که مادرش را تسلی دهد و کوشش به نتیجه نرسیده بود و مادرش صدای او را نمی‌شنید و حضورش را حس نمی‌نمود حضرت عبدالبهاء به الیزابت فرموده بودند که ریچارد همان فرزندی میباشد که آرزو میکرد در این عالم داشته باشد و باو فرموده بودند که ریچارد باو تعلق دارد. (مجله‌عندلیب شماره ۴۸) جناب شیخ محمد ابراهیم (فاضل شیرازی) که یکی از بزرگترین علمای امر بهائی در دوره مرکز میثاق و اوایل عهد حضرت شوقی افندی ولی عزیز و محبوب امرالله بود نیز قبل از تصدیق امر مبارک هنگامی که در یکی از غرفات مدرسه مشیر شیراز تحصیل میکرد یک روز از تجربه نزدیکی به مرگ که آزموده بود چنین تعریف نمود.

روزی او کلید حجره را به برادرش تسلیم می‌کند و به بیرون شهر می‌رود و به جانب (هفت تن) روانه میگردد هنوز به آنجا نرسیده بود که چند سگ باو حمله می‌کنند و او از ترس غش کرده بیهوش به زمین می‌افتد. در آن حالت مشاهده مینماید که بالای درختی است و جسد عنصری خود دیده که بر روزی زمین افتاده و خود از آن نفرت دارد و سپس به سوی آسمان پرواز می‌کند و از آن بالا شاهد قالب عنصری خود است که از آن نفرت دارد. این عمل ۳ بار تکرار میشود و در هر سه مرتبه احساس می‌کند که از جسد خود متنفر است و مجدداً به سوی عالم الهی پرواز مینماید و سعی میکند که به عالیترین مرتبه آن عالم خود را برساند.

ناگهان هاتقی آواز میدهد که مقام تو این است و فاضل آن مقام را که توصیفش ممکن

نیست میبیند. هاتف باو میگوید که نیل به آن رتبه بیهوده است باید به دنیا بازگشته خود را تکمیل نمائی و در ۷۲ سالگی به اینجا عروج کنی. فاضل در همان عالم مکاشفه از قصد و نیت خود پیشیمان میگردد. ناگهان خود را در قالب عنصری مشاهده مینماید که روی سبزه‌ها بدون کفش و عمامه افتاده و آفتاب در همه جا گسترده شده. از جای خود بلند می‌شود کفش و عمامه‌اش را پیدا میکند و دست و رورا صفا می‌دهد و یک ساعت قبل از ظهر روز بعد به مدرسه باز میگردد. (مجله پیام بهائی شماره ۲۱۲)

در بررسی‌هایی که انجام شده نشان میدهد که کودکان مانند افراد بالغ با تجربه‌های نزدیکی به مرگ مواجه شده‌اند. این تجربیات در کودکان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است زیرا کودکان هنوز امکان مطالعه و تفکر درباره مرگ و حیات را ندارند لذا مشاهدات آنها از اصالت بیشتری حکایت میکند.

طفل خردسالی از خانواده احباب در حدود سن ۴ تا ۵ سالگی در اثر یک بیماری کوتاه در دل شب در حال اغماز در می‌آید و پس از اندکی به حال خود برمیگردد و برای پدر و مادرش که بر بالینش نگران بودند تعریف میکنند که برادرش هوشنگ که چندی پیش به عالم بالا شتافته بود را ملاقات کرده و با هم مدتی به گفتگو نشسته و اینک هوشنگ در نهایت سرور و شادمانی در دنیائی پر از نور که از هر گوشه‌اش نوائی دلنشین به گوش میرسد به سر میرسد. برای پدر و مادر که دل پریش که دلبنده خود را اخیراً از دست داده‌اند این سخنان مرحمی مؤثر بود. (مجله پیام بهائی شماره ۲۱۲)

گاهی در اشخاص مختلف آن تجربیات کمی نامناسب بوده و مراحل گوناگون زندگیشان مانند پرده سینما در مقابلشان ظاهر شده و همگی رفتار و اعمالش نمایان گشته است. آن اشخاص یادآور شده‌اند که آن پدیده اثر عمیقی در طرز فکر و رفتارشان پدید آورده و پس از آن بکلی عوض شده‌اند.

دانشمندان معتقدند که تجربه‌های نزدیکی به مرگ گاهی در خواب برای برخی جلوه میکند و کاملاً شبیه همان پدیده مشاهده مرگ در عالم رویا ظاهر میگردد در این مقام آنچه که برای نویسنده این کتاب در عالم رویا پیش آمده برای مثال ذکر مینمایم زمانی که در نقطه مهاجرتی در شهر بکسپیل در جنوب انگلستان بودم شبی در عالم خواب مشاهده کردم که با عده‌ای از احباب در

محضر حضرت بهاء‌الله هستم و بیانات جمال مبارک را استماع مینمایم در همان جلسه اطلاع پیدا کردم که همه کسانی که در حضور مبارک هستند باید محاکمه و اعدام گردند. مأمورینی که دستگیر شدگان را به جلسه محاکمه آوردند از یکی یکی استنطاق نموده امر به تبری دادند و هر کدام که ثابت و راسخ بودند و عقاید خود را درباره دیانت بهائی ابراز مینمودند تیرباران میکردند. نوبت که به من رسید با نهایت بشاشت اظهار ایمان خود را به حضرت بهاء‌الله تأیید نمودم و هر چه سعی کردند که از امر تبری کنم ممانعت نمودم بالاخره رئیس مأمورین امر به تیرباران من نمود. در اثنائی که منتظر نوبت بودم با خدای خود راز و نیاز مینمودم که بارالها خودت کمک کن تا قدم نلرزد و ثابت و راسخ بمانم مأمورین مرا نزدیک چوبه دار بردند و آماده شلیک گشتند. اولین گلوله که به سینه‌ام اصابت کرد روحم مانند کبوتر سفیدی از بدنم جدا شد و شروع به پرواز به سوی آسمان نمود. در همان حال پرواز نگاهی به زمین کردم و جسد خودم را افتاده در پای چوبه دار دیدم آنگاه دستها را به طرف آسمان بلند کرده از درگاه حق ملتسمانه رجا نمودم که این شهادت را به عزّ قبول فائز فرماید و این فدائی درگاه را در ملاء اعلیٰ محشور با اولیاء و اصفیاء فرماید و به لقاء الله مفتخر و متباهی نماید.

(دریچه‌ای به عالم بالا)

۱- مجله عندلیب

۲- پیام بهائی

۳- پیام بهائی

صفحه ۴۸

صفحه ۲۱۲

صفحه ۲۱۲

(وصیت‌نامه و آداب کفن و دفن میت)

حضرت بهاء‌الله میفرمایند:

«قد فرض لكل نفس كتاب الوصية وله ان يزين رأسه بالاسم الاعظم و يعترف فيه بوحدانية في مظهر ظهوره و يذكر فيه ما اراد من المعروف ليشهد له في عوالم الامر والخلق ويكون له كنزاً عند ربه الحافظ الامين» (۱)

و جوب نوشتن وصیتنامه در دیانت بهائی با سایر ادیان و مذاهب مختلفه فرق فاحش دارد. آنچه معمول به است آنست که افراد با نوشتن وصیتنامه و تقسیم املاک و ثروت خود به اولاد و یا بستگان و یا بخشیدن با افراد یا مؤسسات خیریه مجازند و بعد از فوتشان بهمان نحو عمل میگردد. ولی در این آئین نازنین فرد بهائی وصیتنامه خویش را آغاز به اقرار به وحدانیت خداوند و حقانیت ظهور حضرت بهاء‌الله به عنوان موعود کل امم و حضرت ربّ اعلی را مبشر جمال قدم و همچنین یکی از مظاهر ظهور الهی و حضرت عبدالبهاء را مبین آیات الله و مرکز عهد و میثاق ربّانی و حضرت شوقی ربّانی را ولی مقدّس و محبوب امرالله میشناسد و اطاعت محضه و بدون چون و چرا از عصبه جلیله بیت العدل اعظم الهی و کلیه تشکیلات امری را به دل و جان می‌پذیرد و قبول مینماید سپس به تنظیم و تقسیم اموال و ثروت خود مبادرت میورزد. بدین ترتیب بر هر فرد بهائی فرض و حکم است که مادامی که در قید حیات است وصیتنامه خود و اقرارنامه خویش را بنویسد. حضرت عبدالبهاء میفرمایند:

«هر نفسی مکلف بر وصیت است بلکه فرض و واجب است و صریح نصوص الهیه است که در حالت صحت خویش باید حکما وصیت نماید و به حسب میل خودش هر نوعی که بخواهد وصیت کند و آن وصیتنامه را مختوم بدارد و بعد از وفاتش باز شود و به موجب آن عمل گردد. در این صورت شخص متوفی میدانی وسیع دارد که در زمان حیات خود بهر قسمی که میل دارد وصیت نماید تا مجری شود» (۲)

و نیز میفرمایند:

«این مسئله وصیتنامه احبار بسیار اهمیت بدهید که از الان اهمیتش ظاهر و عیان شود تا دستور العمل به جهت آینده گردد» (۳)

حضرت ولی مقدس امرالله میفرماید:

«گرچه احباً مجازند در وصیتنامه مایملک خویش را به اراده خود تقسیم نمایند اما اخلاقاً و وجداناً موظفند که در نوشتن وصیتنامه دستور جمال مبارک را در مورد اثرات ثروت در جامعه همیشه در نظر گرفته و آن را مراعات نمایند و از جمع مال به حد افراط و تمرکز آن در بین افرادی معدود و یا گروهائی محدود اجتناب نمایند» (۴)

جمال اقدس ابهی جزئیات احکام ارث را در کتاب مستطاب اقدس نازل فرموده و در رساله و جواب به تعداد بسیاری از سئوالات در این باره پاسخ فرموده‌اند و مبتدگر داشته‌اند که پدر و مادر و اقرباء متوفی در صورتی که بهائی نباشند از ارث محروم میشوند حتی معلمین غیربهائی و این در صورتی است که کسی وفات کند و وصیتی ننماید ولی احبا در قید حیات مجازند بهر کس بدون ملاحظات دینی مایملک خود را ببخشند.

حضرت ولی مقدس امرالله میفرماید:

«این امر منحصرأ محدود به مواردی است که شخص بهائی بدون وصیتنامه فوت کند و لاجرم ما ترک او بر طبق کتاب اقدس تقسیم شود در غیر اینصورت فرد بهائی مختار است مایملک خود را بهر شخصی بدون ملاحظه دیانت ببخشد مشروط بر اینکه وصیتنامه‌ای تنظیم و نیت خود را تعیین کرده باشد بنابر این ملاحظه میکنید که شخص بهائی همواره میتواند برای زوجه یا اولاد و یا منسوبان غیربهائی خود در وصیتنامه سهمی منظور دارد» (۵)

در رساله سؤال و جواب که متمم کتاب مستطاب اقدس است حضرت بهاءالله به سئوالات متعددی که راجع به احکام شده جواب مقتضی عنایت فرموده‌اند و طبقاتی که ارث میبرند بدین شرح معین نموده‌اند. اولاد، زوج یا زوجه، پدر، مادر، برادر، خواهر، معلم، بدین ترتیب ارث بین این هفت طبقه قسمت میگردد شرایط و نحوه سهم هر یک بطور جداگانه در کتاب اقدس مندرج است و اما سهم معلم اگر مؤمن نباشد به او چیزی تعلق نخواهد گرفت.

حضرت بهاءالله میفرماید:

«اگر معلم از غیر اهل بهاء است ابد ارث نمیبرد و اگر معلم متعدد باشد میانشان بالسویه قسمت میشود و اگر معلم وفات نموده باشد به اولاد او ارث نمیرسد بلکه دو ثلث ارث به اولاد صاحب مال و یک ثلث به بیت عدل راجع» (۶)

حضرت عبدالبهاء میفرماید:

«معلمینی را که به ترتیب روحانی اطفال مشغولند به منزله پدر روحانی که به فرزند خود زندگانی جاودانی میبخشد محسوب داشته میفرمایند: این است که از وراثت به موجب شریعت الله معدودند» (۷)

با وجودی که انسان در تقسیم ثروت و مال خود مختار است ولی منوط و مشروط به دو شرط است اول پرداخت دیون و ثانی پرداخت حقوق الله. و حتی اگر بخواهد که بعد از فوتش قسمتی از مایملکش صرف امور خیریه گردد باید آن شروط و خرج کفن و دفن را منظور نماید.

حضرت بهاءالله میفرماید:

«انسان در مال خود مختار است اگر بر ادای حقوق الهی موقوف شود و همچنین حق الناس بر او نباشد آنچه در کتاب وصیت بنویسد و اقرار و اعتراف نماید مقبول بوده و هست قداذن الله له بان یفعل فیما ملکه الله کیف یشاء» (۸)

باید توجه داشت که اشخاص غیر مؤمن به هیچ وجه ارث نخواهند برد.

حضرت بهاءالله میفرماید:

«هر یک از طبقات وراثت که خارج از دین است حکمش حکم معدوم است و ارث نمیبرد» (۹)

از حضرت بهاءالله سؤال گردیده که پرداخت حقوق الله و دادن قرض و تجهیز کفن و دفن کدام مقدمند؟

حضرت بهاءالله میفرماید:

«تجهیز مقدم است بعد ادای دیون و بعد اخذ حقوق الله و اگر مال معادل دیون نباشد آنچه موجود است به مقتضای دیون قلیلاً و کثیراً قسمت شود» (۱۰)

و در مورد اینکه شخص مجنون و یا مختل العقل باشد وصیتنامه او چه حالت دارد:

«هر نفسی در مال خود مختار است یفعل فیه کیف یشاء تا حکم عقل بر او صادق اختیار از او سلب نه هذا ما حکم به الله و بعد اختلال واقعی که نزد حادثین اطباء معین و واضح شود اختیار از او ساقط است به حکم کتاب انه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید» (۱۱)

در مورد کفن و دفن میت که باید در نهایت احترام مجری گردد و نیز در مواقع حمل جسد که با عزت انجام شود و در کمترین مدت دفن گردد میفرماید:

حضرت بهاءالله میفرماید:

«کل ذلك بعد اداء حق الله والديون لوتكون عليه وتجهيز الاسباب للكفن والدفن وحمل الميت بالعزة والاعتزاز كذلك حكم مالك المبدء والماب» (۱۲)
و نیز میفرمایند:

«همچنین میفرمایند که پرداخت این وجوه باید از ما ترک شخص متوفی سوای خانه مسکونی و البسه مخصوصه تأمین شود و اگر کافی نبود از این اموال استفاده شود» (۱۳)
(در مورد دفن میت)

حضرت بهاء الله میفرمایند:

«قد حکم الله دفن الاموات فی البلور او الاحجار الممتنعة او الاخشاب الصلبة اللطيفة و وضع الخواتيم المنقوشة فی اصابعهم انه لهوالمقتدر العليم» (۱۴)

در مورد دفن اموات در حال حاضر بطریقی که در دیانت اسلام مجری میگردد باید عمل نمود چون در غیر این صورت باعث وحشت مردم میشود و این مطابق دستور مبارک بز خلاف حکمت است ولی وقتی امرالله اعلان شود مطابق دستور عمل میگردد حضرت عبدالبهاء میفرمایند:

«اما قضیه دفن اموات هنوز اگر بقرار سابق باشد بهتر است زیرا نباید نوعی نمود که میان آشنا و بیگانه فسخ و جدائی افتد زیرا جدائی مانع از تبلیغ است و چون زمانی آید که اجرای احکام به هیچوجه سبب وحشت قلوب نگردد و امرالله اعلان شود آن وقت در ترکستان باید از شرق توجه به غرب مائل به شمال کنند و اموات را سر به قبله پا به شمال دفن نمایند» (۱۵)
و نیز میفرمایند:

«اما از کیفیت صورت قبور ابرار مرقوم بوده حال چون سبب فزع عظیم است اگر بر حسب سابق بنا شود جائز... ولی من بعد زمانی که محذوری نباشد البته متوجهاً الیهی قبله اهل البهائ ساخته و انشاء گردد» (۱۶)
حضرت ولی مقدس امرالله میفرمایند:

«باید عموم یاران در ایران چه در مرکز و چه در ولایات اموات را بر وضع سابق یعنی بر حسب قاعده اسلامی دفن نمایند و هر وقت اجرای احکام الهیه بر حسب لوح مبارک به هیچوجه سبب وحشت قلوب نگردد این عبد یاران را اطلاع خواهد داد و تکلیف عموم در این خصوص واضحاً معلوم خواهد شد» (۱۷)

جمله بر حسب قاعده اسلامی فقط به موضوع قبله اختصاص دارد و سایر شئون تدفین از قبیل غسل و کفن و خاتم و صندوق باید بر وفق قانون امر مبارک باشد.
حضرت ولی امرالله میفرمایند:

«راجع به دفن اموات به قاعده اسلامی فرمودند بنویس فقط موضوع قبله است» (۱۸)
و نیز میفرمایند:

«در خصوص دفن میت فرمودند پای میت باید به جانب روضه مبارک باشد» (۱۹)
بیت العدل اعظم الهی در مرقومه مورخ ۲۴ جولای ۱۹۶۴ میفرمایند:

«در جواب محفل روحانی نیریز مرقوم میگردد که دفن اموات در صندوق سیمانی جائز و بلا مانع است» (۲۰)

(در مورد کفن میت)

حضرت بهاء الله میفرمایند:

«وان تکفونه فی خمسة ائواب من الحریر او القطن من لم یستطع یکتفی بواحدة منهما کذاک قضی الامر من لدن علیم خبیر» (۲۱)

در رساله سؤال و جواب در مورد کفن میت میفرمایند:

«سؤال - در باب کفن میت به ۵ ثوب امر شده آیا مقصود از این ۵ پنج پارچه است که در قبل معمول میشد و یا آن که مراد سرتاسری جوف هم است:

جواب - مقصود ۵ پارچه است» (۲۲)

و نیز میفرمایند:

«اینکه درباره کفن مرقوم داشتید ۵ ثوب سرتاسری مقرر شده که رویهم بپوشاند و در این ظهور از برای فقرا تخفیف عنایت شده و بجای سدر و کافور عطر و گلاب استعمال نمایند و این احکام به مقتضای حکمت باید جاری شود در ارض اقدس تا حال نظر به حکمت در این امور به شریعت قبل عمل میشود چه اگر دون آن عمل شود وضای کل مرتفع گردد و این از حکمت خارج در جمیع احوال حکمت را ملاحظه نمائید» (۲۳)

و نیز میفرمایند:

«اینکه در مخارج کفن و دفن ذکر نمودید این فقره در کتاب الهی با زوج است در صورت استطاعت و الا باموال ضلع تعلق میگیرد» (۲۴)

بیت العدل اعظم الهی در مرقومه مورخ ۱۰ اپریل ۱۹۸۹ میفرمایند:

«اگر چه به موجب حکم کتاب مستطاب اقدس جسد باید در کفن پوشانده شود اما در کیفیت تکفین در نصوص مبارکه ذکر می‌شود که در کفن پوشاندن جسد در پنج قطعه از کفن تا زمانی که بیت العدل اعظم حکمی در این باره وضع نفرموده اند یاران مجازند به قضاوت شخصی عمل نمایند حضرت ولی امر الله در توقیعی که به تاریخ اول جولای ۱۹۴۳ خطاب به یکی از افراد احباص صادر شده چنین بیان میفرمایند که اگر تهیه ۵ قطعه پارچه میسر نباشد می‌توان از یک قطعه اعم از ابریشمی یا نخی استفاده نمود» (۲۵)

و نیز در همین مرقومه میفرمایند:

«در هیچیک از نصوص زیارت نشده که به جای تکفین، پوشاندن لباس به میت مجاز شده باشد» (۲۶)

(در مورد حمل میت)

حضرت بهاء الله میفرمایند:

«حرم علیکم نقل المیت ازید من مسافة ساعة من المدينة ادفنوه بالروح والريحان فی مکان قریب» (۲۷)

و نیز در رساله سؤال و جواب میفرمایند:

«سؤال - از حمل جناز که میفرمایند به قدر مسافت یک ساعت حمل شود آیا در بر و بحر هر دو این حکم جاری است یا نه؟

جواب - در بر و بحر هر دو این حکم جاری اگر چه ساعت کشتی بخار باشد و یا ساعت سکه حدید. مقصد مدت یک ساعت است دیگر بهر نحو باشد و لکن هر چه زودتر دفن شود احب و اولی است» (۲۸)

بیت العدل اعظم الهی در مرقومه مورخ ۱۶ جون ۱۹۸۵ میفرمایند:

«جزئیات احکام مربوط به نقل میت در آثار مبارکه زیارت نگشته و وضع قوانینی در این موارد موکول به آینده خواهد بود» (۲۹)

(در مورد انگشتری میت)

حضرت بهاء الله میفرمایند:

«لوی نقش علیها ما نزل فی الحین من لدی الله انه خیر لهم ولهن انا کنا حاکمین. قد بدئت

من الله ورجعت الیه منقطعاً عما سواه و متمسکاً باسمه الرحمن الرحیم» (۳۰)

و نیز در رساله سؤال و جواب میفرمایند:

«سؤال - وضع خاتم که در کتاب اقدس نازل شده مخصوص کبار است یا صغار هم داخلند؟

جواب - مخصوص کبار است و همچنین صلوات میت آن هم مخصوص کبار است» (۳۱)

بیت العدل اعظم الهی در مرقومه مورخ ۱۰ جون ۱۹۹۰ میفرمایند:

«در خصوص عدم دسترسی به انگشتر مخصوص میت و اینکه آیا استفاده از اسم اعظم در این مورد برای این منظور جائز است یا نه؟ یاران در این خصوص آزاد و مختارند چه که در این مورد دستور العملی در آثار مبارکه زیارت نشده است» (۳۲)

(در مورد صلوات میت)

حضرت بهاء الله میفرمایند:

«قد نزلت فی صلوة المیت ست تکبیرات من الله منزل آیات»

«کتب علیکم الصلوة فرادی قد رفع حکم الجماعة الا فی صلوة المیت انه لهو الامر الحکیم» (۳۳)

در این ظهور اعظم مناجاتی از قلم جمال قدم نازل شده که قبل از شروع تکبیرات به تلاوت آن باید پرداخت و این در حالتیست که شخصی بتواند آن را تلاوت نماید.

حضرت بهاء الله میفرمایند:

«والذی عنده علم القرائة له ان یقرء ما نزل قبلها والا عفا الله عنه انه لهو العزیز الغفار» (۳۴)

صلوات میت همان است که در کتاب بیان در باب حادی عشر از واحد خامس نازل شده. و عیناً مورد تأیید جمال قدم واقع گردیده است.

حضرت نقطه اولی میفرمایند:

«ویکبر ستة تکبیرات فی صلوة المیت یقرء تسعة عشر مرة بعد الاول انا کل لله عابدون...» (۳۵)

در رساله سؤال و جواب میفرمایند:

«سؤال - از وقت نماز میت قبل از دفن و یا بعد از آن و توجه به قبله لازم است یا نه»

جواب - اداء صلوات قبل از دفن و اما القبلة «اینما تولوا فثم وجه الله» (۳۶)

(در مورد اینکه جزع و فزع و شادی جائز نیست)

حضرت بهاء الله میفرماید:

«لا تجزعوا فی المصائب و لا تفرحوا ابتغوا امرأ بین الامرین هو التذکر فی تلک الحالۃ و التنبه علی ما یرد علیکم فی العاقبۃ کذلک ینبئکم العلیم الخبیر» (۳۷)
حضرت عبدالبهاء میفرماید:

«انسان در محفل ختم عمومی استماع آیات و مناجات کند و متنبه و بیدار شود که این جهان فانی پایدار نه، سراپست نه آب، سایه است نه آفتاب» (۳۸)
جمال مبارک در لوح شیخ محمد میفرماید:

«حروفات عالیات که مخصوص اموات از سماء مشیت منزل آیات نازل شده...» (۳۹)

(گرفتن هفته و یا چهلم برای میت)

بر گذاری مراسم هفته یا چهلم برای میت لزومی ندارد.

حضرت ولی مقدس و محبوب امرالله میفرماید:

«سؤال نهم گرفتن هفته و چهلم برای متوفی لازم الاجراست یا نه؟ فرمودند لازم نه» (۴۰)

بیت العدل اعظم الهی در مرقومه خویش به محفل ملی ایران میفرماید:

«به قرار اطلاع واصله برخی از دوستان عزیز مراسم و جلساتی به عنوان شب هفتم یا نهم یا چهلم متصاعدین الی الله در گلستان جاوید برگزار مینمایند که مخالف نصوص مبارک و تعالیم این ظهور مبارک است» (۴۱)

(در مورد نقل اجساد)

حضرت ولی مقدس امرالله میفرماید:

«انتقال اجساد ممنوع نه و محل اولی هر چند رسماً از اماکن مقدسه محسوب نه معذالک حتی الامکان حرمت لازم و واجب» (۴۲)

(در مورد دفن بیش از یک جسد در یک قبر)

بیت العدل اعظم الهی در مرقومه مورخ ۱۰ اپریل ۱۹۸۹ میفرماید:

«در خصوص دفن بیش از یک متوفی در یک قبر بیان حضرت ولی امرالله که میفرماید «تخصیص مدفن جهت هر متوفی احسن و انسب است» از حیثیت این امر را روشن میسازد، اما این حکم قطعی محسوب نمیشود. علاوه بر این معهد اعلی در باره تعریف دقیق «قبر» قرار صادر

نفرموده اند و در حال حاضر نیز قصد ندارند که به تشریح جزئیات احکام تدفین بپردازند، بنابراین این افراد احباب در اتخاذ تصمیم آزاد هستند» (۴۳)

(در مورد سوزاندن جسد متوفی)

حضرت عبدالبهاء میفرماید:

«جسد انسانی همین قسم که در بدایت بتدریج بوجود آمده است همینطور باید به تدریج تحلیل گردد. این مطابق نظم حقیقی و طبیعی و قانون الهی است. اگر چنانچه بعد از مُردن سوختن بهتر بود داخل ایجاد نوعی انتظام می یافت که جسد بعد از فوت بخودی خود افروخته شعله زند و خاکستر گردد ولی نظم طبیعی که به تقدیر الهی تحقق یافته این است که باید بعد از فوت این جسد از حالی به حالی مختلف انتقال یابد تا به حسب روابطی که در عالم وجود است با کائنات سائر منتظماً اختلاط و امتزاج یابد و قطع مراتب نماید. تحلیل کیمیادی یابد و به عالم نبات انتقال کند گل و ریاحین شود و اشجار بهشت برین گردد و نفعه مشکین یابد و لطافت رنگین جوید سوختن مانع از حصول این کمالات به کمال سرعت است. اجزاء چنان متلاشی گردد که تطور در این مراتب مختل شود» (۴۴)

(در مورد گذاردن میت در دخمه)

حضرت عبدالبهاء میفرماید:

«اما قضیه دخمه هر چند در نصوص قاطعه موجود نه و این قضیه جواز و عدم جوازش راجع به بیت عدل است. تکلیف این عبد بیان نصوص قاطعه است و ماعدای آنچه در کتاب منصوص جمیع راجع به بیت عدل است هر وقت تشکیل شود در آن خصوص قراری خواهند داد. ولی اگر اجسام متعدده در موقع واحد گذاشته شود قدری از نظافت بعید است.

باد خاک امتصاص رطوبت جسم را بنماید در این صورت اگر بر صندوقه خاک ریخته شود جسم زودتر رطوبتش زائل گردد» (۴۵)

(وصیت نامه و آداب کفن و دفن میت)

- ۱- کتاب مستطاب اقدس آیه ۱۰۹ صفحه ۱۰۶
- ۲- گنجینه حدود و احکام صفحه ۱۱۵
- ۳- امر و خلق جلد ۴ صفحه ۲۰۶
- ۴- کتاب مستطاب اقدس یادداشت ۳۸ صفحه ۱۳۰
- ۵- کتاب مستطاب اقدس یادداشت ۳۸ صفحه ۱۳۲
- ۶- رساله سئوال و جواب فقره ۳۳ صفحه ۵۳
- ۷- کتاب مستطاب اقدس یادداشت ۴۰ صفحه ۱۳۴
- ۸- رساله سئوال و جواب فقره ۶۹ صفحه ۶۳
- ۹- امر و خلق جلد ۴ صفحه ۲۱۵
- ۱۰- رساله سئوال و جواب فقره ۹ صفحه ۴۵
- ۱۱- گنجینه حدود احکام صفحه ۱۱۵
- ۱۲- کتاب مستطاب اقدس آیه ۲۸ صفحه ۲۴
- ۱۳- کتاب مستطاب اقدس یادداشت ۴۷ صفحه ۱۳۸
- ۱۴- کتاب مستطاب اقدس آیه ۱۲۸ صفحه ۱۱۹
- ۱۵- امر و خلق جلد ۴ صفحه ۲۰۲
- ۱۶- امر و خلق جلد ۴ صفحه ۲۰۳
- ۱۷- گنجینه حدود و احکام صفحه ۱۴۳
- ۱۸- گنجینه حدود و احکام صفحه ۱۴۴
- ۱۹- گنجینه حدود و احکام صفحه ۱۴۵
- ۲۰- مرقومه مورخ ۲۴ جولای ۱۹۶۴ بیت العدل اعظم الهی صفحه ۱۲۲
- ۲۱- کتاب مستطاب اقدس آیه ۱۳۰ صفحه ۵۹
- ۲۲- رساله سئوال و جواب فقره ۵۶ صفحه ۲۰۰
- ۲۳- امر و خلق جلد ۴ صفحه ۲۰۱
- ۲۴- امر و خلق جلد ۴ صفحه ۲۰۱
- ۲۵- مرقومه مورخ ۱۰ اپریل ۱۹۸۹ بیت العدل اعظم الهی صفحه ۱۲۳
- ۲۶- مرقومه مورخ ۱۰ اپریل ۱۹۸۹ بیت العدل اعظم الهی صفحه ۱۲۳
- ۲۷- کتاب مستطاب اقدس آیه ۱۳۰ صفحه ۴۸
- ۲۸- رساله سئوال و جواب فقره ۱۶

- ۲۹- مرقومه مورخ ۱۶ جون ۱۹۸۵ بیت العدل اعظم الهی صفحه ۱۲۱
- ۳۰- کتاب مستطاب اقدس آیه ۱۲۹ صفحه ۶۳
- ۳۱- رساله سئوال و جواب فقره ۷۰ صفحه ۶۳
- ۳۲- مرقومه مورخ ۱۰ جون ۱۹۹۰ بیت العدل اعظم الهی صفحه ۹
- ۳۳- کتاب مستطاب اقدس آیه ۸ صفحه ۹ و آیه ۱۲ صفحه ۱۲
- ۳۴- کتاب مستطاب اقدس آیه ۸ صفحه ۹
- ۳۵- گنجینه حدود احکام صفحه ۱۳۷
- ۳۶- رساله سئوال و جواب فقره ۸۵ صفحه ۶۸
- ۳۷- کتاب مستطاب اقدس آیه ۴۳ صفحه ۴۲
- ۳۸- گنجینه حدود و احکام صفحه ۱۴۶
- ۳۹- گنجینه حدود و احکام صفحه ۱۴۷
- ۴۰- گنجینه حدود و احکام صفحه ۱۴۷
- ۴۱- اخبار امری ایران شماره ۷ سال ۱۳۴۴ بدیع صفحه ۲۰۴
- ۴۲- امر و خلق جلد ۴ صفحه ۲۰۴
- ۴۳- مرقومه مورخ مورخ ۱۰ اپریل ۱۹۸۹ بیت العدل اعظم الهی صفحه ۲۰۴
- ۴۴- امر و خلق جلد ۴ صفحه ۲۰۵
- ۴۵- امر و خلق جلد ۴ صفحه ۲۰۵

کتاب شناسی - مشخصات کتب

کتب آسمانی

- ۱- کتاب مقدس انجیل
- ۲- کتاب قرآن مجید
- ۳- کتاب مستطاب اقدس
- ۴- کتاب مستطاب بیان

آثار حضرت نقطه اولی

- ۱- منتخبات از آثار حضرت نقطه اولی «چاپ ایران» = سال ۱۳۴ بدیع - ۱۵۶ صفحه

آثار حضرت بهاء الله

- ۱- اقتدارات = چاپ هند - سال ندارد - ۳۲۹ صفحه
- ۲- ایقان شریف = چاپ مصر - سال ۱۹۰۰ میلادی - ۲۱۶ صفحه
- ۳- کلمات مبارک مکتونه فارسی و عربی = چاپ ایران - سال ۱۲۱ بدیع - ۶۹ صفحه
- ۴- منتخبات آثار حضرت بهاء الله = چاپ آلمان - سال ۱۴۱ بدیع - ۲۲۲ صفحه
- ۵- مائده آسمانی جلد ۱ = چاپ ایران - سال ۱۲۸ بدیع - ۸۲ صفحه
- ۶- مائده آسمانی جلد ۴ = چاپ ایران - سال ۱۲۹ بدیع - ۳۷۲ صفحه
- ۷- مائده آسمانی جلد ۷ = چاپ ایران - سال ۱۲۹ بدیع - ۲۵۵ صفحه
- ۸- مائده آسمانی جلد ۸ = چاپ ایران - سال ۱۲۹ بدیع - ۱۹۳ صفحه
- ۹- آثار قلم اعلی جلد ۵ = چاپ ایران - سال ۱۳۱ بدیع - ۲۳۳ صفحه
- ۱۰- آثار قلم اعلی جلد ۷ = چاپ ایران - سال ۱۳۲ بدیع - ۳۲۸ صفحه
- ۱۱- آیات الهی جلد ۲ = چاپ آلمان - سال ۱۵۳ بدیع - ۳۹۷ صفحه
- ۱۲- مجموعه الواح جمال قدم = چاپ قاهره - سال ۱۹۲۰ میلادی - ۴۱۲ صفحه
- ۱۳- ادعیه حضرت محبوب = چاپ مصر - سال ۱۳۳۹ هجری - ۴۸۰ صفحه
- ۱۴- مجموعه الواح حضرت بهاء الله پس از نزول کتاب اقدس = چاپ آلمان - سال ۱۳۷ بدیع - ۱۷۵ صفحه
- ۱۵- رساله سئوال و جواب - منظم به کتاب مستطاب اقدس

آثار حضرت عبدالبهاء

- ۱- مائده آسمانی جلد ۲ = چاپ ایران - سال ۱۲۹ بدیع - ۱۱۰ صفحه
- ۲- مائده آسمانی جلد ۵ = چاپ ایران - سال ۱۲۹ بدیع - ۲۹۴ صفحه
- ۳- مائده آسمانی جلد ۹ = چاپ ایران - سال ۱۲۹ بدیع - ۱۵۸ صفحه
- ۴- منتخباتی از مکاتیب جلد ۱ = چاپ آمریکا - سال ۱۹۷۹ میلادی - ۳۰۹ صفحه
- ۵- منتخباتی از مکاتیب جلد ۲ = چاپ مرکز جهانی - سال ۱۹۸۴ میلادی - ۲۸۵ صفحه
- ۶- منتخباتی از مکاتیب جلد ۳ = چاپ آلمان - سال ۱۴۹ بدیع - ۲۲۸ صفحه
- ۷- مفاوضات عبدالبهاء = چاپ لیدن - سال ۱۹۰۸ میلادی - ۲۳۵ صفحه
- ۸- مجموعه خطابات مبارک - چاپ آلمان - سال ۱۴۰ بدیع - ۷۹۰ صفحه
- ۹- مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۱ = چاپ مصر - سال ۱۹۱۰ میلادی - ۴۸۸ صفحه
- ۱۰- مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۲ = چاپ مصر - سال ۱۳۳۰ هجری - ۳۳۶ صفحه
- ۱۱- مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۳ = چاپ مصر - سال ۱۳۴۰ هجری - ۵۷۶ صفحه
- ۱۲- مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۴ = چاپ ایران - سال ۱۲۱ بدیع - ۲۰۲ صفحه
- ۱۳- مجموعه مناجاتها = چاپ آلمان - سال ۱۴۸ بدیع - ۵۰۹
- ۱۴- لوح بافتخار خانم گودال کوپر

آثار حضرت ولی مقدس امرالله

- ۱- مائده آسمانی جلد ۳ - چاپ ایران - سال ۱۲۹ بدیع - ۸۰ صفحه

بیت العدل اعظم الهی

- ۱- دستخط مورخ ۷ شهر السلطان ۱۲۸ بدیع
- ۲- مرقومه ۱۶ جون ۱۹۸۵
- ۳- مرقومه ۱۰ جون ۱۹۹۰
- ۴- مرقومه ۱۰ اپریل ۱۹۸۹
- ۵- مرقومه ۲۴ جولای ۱۹۶۴

آثار حضرت نقطه اولی - حضرت بهاء الله - حضرت عبدالبهاء حضرت شوقی ربانی

- ۱- بشارة النور - چاپ آلمان - سال ۱۴۰ بدیع - ۵۵۸ صفحه

- ۲- امر و خلق جلد ۱ = چاپ آلمان - سال ۱۴۱ بدیع - ۳۳۵ صفحه
- ۳- امر و خلق جلد ۲ = چاپ آلمان - سال ۱۴۱ بدیع - ۳۶۰ صفحه
- ۴- امر و خلق جلد ۳ = چاپ آلمان - سال ۱۴۲ بدیع - ۵۲۶ صفحه
- ۵- نار و نور = چاپ آلمان - سال ۱۳۹ بدیع - ۱۰۰ صفحه
- ۶- پیام ملکوت = چاپ ایران - سال ۱۳۰ بدیع - ۴۹۵ صفحه
- ۷- گلزار تعالیم بهائی = چاپ آلمان - سال ۱۴۲ بدیع - ۱۵۸ صفحه

آثار سایر نویسندگان بهائی

- ۱- گوهر یکتا - چاپ ایران - سال ۱۹۶۹ میلادی - ۵۰۴ صفحه
- ۲- اخلاق بهائی = چاپ ایران - سال ۱۲۰ بدیع - ۲۶۳ صفحه
- ۳- تسلیم و رضا = چاپ آلمان - سال ۱۵۲ بدیع - ۱۵۵ صفحه
- ۴- حیات بهائی = چاپ ایران - سال ۱۲۲ بدیع - ۲۰۲ صفحه
- ۵- گلچینی از آثار و نصوص مبارکه جلد ۱ = هنوز چاپ نشده - ۳۸۶ صفحه
- ۶- گلچین از آثار و نصوص مبارکه جلد ۳ = هنوز چاپ نشده - ۳۹۹ صفحه
- ۷- خدمات و عبودیت = چاپ انگلستان - سال ۱۴۶ بدیع - ۱۱۴ صفحه
- ۸- بهاء الله و عصر جدید = چاپ برزیل - سال ۱۴۵ بدیع - ۳۱۷ صفحه
- ۹- روح و انکشافات روحانیه = چاپ هند - سال ۱۵۲ بدیع - ۱۸۷ صفحه
- ۱۰- نور ایمان = چاپ چک - سال ۱۹۹۳ میلادی - ۳۴۲ صفحه
- ۱۱- سفرنامه مبارک جلد ۱ = چاپ هند - سال ۱۳۳۲ هجری - ۴۳۲ صفحه
- ۱۲- سفرنامه مبارک جلد ۲ = چاپ هند - سال ۱۳۴۰ هجری - ۳۹۲ صفحه
- ۱۳- گنجینه حدود و احکام = چاپ ایران - سال ۱۱۹ بدیع - ۴۶۶ صفحه
- ۱۴- خدا و بشر = چاپ ایران - سال ندارد - ۶۱۵ صفحه
- ۱۵- کنز اسرار جلد ۱ = چاپ آلمان - سال ۱۵۰ بدیع - ۲۷۴ صفحه
- ۱۶- ملکه کرمل = چاپ ایران - سال ۱۳۲ بدیع - ۱۹۰ صفحه
- ۱۷- قاموس مختصر ایقان = چاپ استرالیا - سال ۱۹۹۲ میلادی - ۲۰۴ صفحه
- ۱۸- ملکوت وجود = چاپ آلمان - سال ۱۵۵ بدیع - ۱۶۴ صفحه
- ۱۹- هر بحری لؤلؤ ندارد - چاپ ایران - سال ۱۲۷ بدیع - ۳۳۰ صفحه

مجلات بهائی

- ۱- مجله پیام بهائی = نشریه محفل مقدس روحانی ملی فرانسه
- ۲- مجله عندلیب = نشریه محفل مقدس روحانی ملی کانادا
- ۳- مجله اخبار امری ایران = نشریه محفل مقدس روحانی ملی ایران

(فهرست اعلام)

آئین ودائی ۸۳
 آئین برهمنی ۸۳
 آئین جیمی ۸۴
 آقا محمد نقشی ۱۳۵

الف
 آثار قلم اعلی - کتاب ۶
 استانبول ۱۱۵
 اسکندر ۱۴۱
 اسکندریه ۱۰۱
 اسم اعظم ۱۵۷، ۶۹
 اصفهان ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷
 افلاطون ۱۴۱
 آقا محمد رضا ۳۰
 آقای تنودور پل ۱۰۱
 اقدس - کتاب ۱۷، ۱۳، ۱۲، ۳۹، ۹۸، ۱۰۴، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۵۷
 الیزابت موتر ۱۴۶، ۱۴۷
 امر و خلق - کتاب ۱۳۳
 آمریکا ۳۱، ۳۳، ۱۱۹، ۱۴۰
 انجیل - کتاب ۸۱، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۱۸
 انگلستان ۲، ۳، ۵، ۱۴۸
 ایتالیا ۱۴۰
 ایقان - کتاب ۱۳، ۱۵، ۱۳۴
 ایلیا - کتاب ۸۱، ۱۱۸
 اعلی - حضرت ۸۸، ۱۳۵
 آبادان - ۳
 اختر جوان - مجله ۳
 انقطاع - کتاب ۵
 آلمان ۵
 اسکویبه ۸
 اسماعیل زواره ای - ذبیح ۳۰، ۶۸
 آئین زاپنی ۴۶، ۸۴
 آدم - حضرت ۵۷

آئین ودائی ۸۳
 آئین برهمنی ۸۳
 آئین جیمی ۸۴
 آقا محمد نقشی ۱۳۵

ب
 بادکوبه ۱۱۵
 بگسهیل ۱۴۸
 بمبئی ۶۸
 بندرمارسی ۱۰۱
 بودا - حضرت ۴۶، ۸۳، ۸۴، ۱۴۱
 بهاء الله - حضرت ۶، ۱۰، ۱۲، ۱۴
 ۱۵، ۲۱، ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۷، ۵۳، ۵۷، ۶۱، ۶۲، ۶۵، ۶۶، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸
 بهجت الصدور - کتاب ۹۰
 بیان - کتاب ۱۴، ۸۸، ۱۵۷
 بیت العدل اعظم الهی ۳، ۴، ۵، ۳۰، ۳۴، ۳۵، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۶
 ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹
 بانگ سروش - مجله ۳
 بلغارستان ۳
 بوک پرس ۲
 بهاء الله و عصر جدید - کتاب ۹۲

پ
 پاریس ۵۴، ۵۶، ۱۰۱، ۱۱۵
 پطرس ۴۱

تگزاس ۱۴۰
 تلخ و شیرین - کتاب ۱۸
 تمدن الملک ۱۰۱
 تورات - کتاب ۱۰۸
 تسلیم و رضا - کتاب ۵
 تبریز ۱۲۴
 ترکستان ۱۵۴

ج
 جزائر هائوئی ۱۴۶
 جمال اقدس ابهی - حضرت ۷، ۱۳، ۱۷، ۱۸، ۳۸، ۵۵، ۶۱، ۶۸، ۱۵۲
 جمال قدم ۱۲۱، ۱۵۱، ۱۵۷
 جمال کبریا - جمال جانان ۷
 جمال مبارک ۱۴، ۲۹، ۳۰، ۴۷، ۶۸، ۸۰، ۸۱، ۸۹، ۹۱، ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۵، ۱۴۹، ۱۵۸
 جمهور ۱۴۱
 جامائیکا ۳
 جبرئیل ۵۷
 جمال جانان ۱۴، ۲۴
 جبل طایور ۱۱۸
 جمال رحمان ۱۳۵

چ
 چالز ۱۴۷
 چالز استین ۱۳۹

ح
 حاجی میرزا حیدر علی ۹۰
 حیفا ۱۳۵

حروف حی - کتاب ۵
 حواریون حضرت بهاء الله - کتاب ۵، ۵۶، ۵۷

خ
 خطابات - کتاب ۲۴، ۱۱۳
 خدا و بشر - کتاب ۴۶
 خدمت و عبودیت - کتاب ۵

د
 دکتر کنت رینگ ۱۴۵
 دکتر مودی ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵
 دیانت جهانی - کتاب ۵
 دکتر اسلمنت ۹۲

ر
 رب اعلی - حضرت اعلی ۱۳، ۱۵۱
 ریحیق مختوم - کتاب ۶
 رساله سؤال و جواب ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷
 ریچارد ۱۴۶، ۱۴۷
 روضه مبارکه ۱۵۵
 روزنبرگ - خانم ۹۲
 روح القدس ۳۹، ۴۱، ۵۱، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۹۹
 رساله هفت وادی و چهار وادی ۵۳
 رسول - حضرت ۸۰

ز
 زردشت - حضرت ۴۶، ۸۴، ۱۰۸
 زندگی پس از مرگ - کتاب ۱۴۰

س
 سفرنامه مبارک - کتاب ۹۸
 سلطان الشهداء ۶
 سوره آل عمران ۱۰۵
 سوره کهف ۱۰۸
 سوره نباء ۱۰۷
 سوره وفا ۱۰۴
 سید صادق طباطبائی ۹۷
 سوره الحجر ۴۶
 سوره الاسری ۲۸
 سوره یونس ۱۰۸
 سقراط ۱۴۱
 سمندر ۲

ش
 شوقی افندی - حضرت ۱۳۷، ۱۴۷، ۱۵۱
 شیخ محمد ابراهیم (فاضل شیرازی) ۱۴۷، ۱۴۸
 شیطان ۲۱، ۱۲۱
 شایان گهرریز ۲
 شیلی ۳
 شیخ فرج الله ذکی الکردی ۱۰۴

ط
 طهران ۹۷

ع
 عبدالبهاء - حضرت ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۷، ۳۹، ۴۱، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۸، ۶۹، ۷۲، ۷۳، ۷۶

ف
 فرانسه ۱۰۱
 فرقه شینتو ۴۶، ۸۴، ۱۱۴
 فرقه ماهانا ۱۱۴
 فرناز معصومیان ۱۴۰
 فلورانس ۱۴۰
 فرهنگ لغات منتخبه - کتاب ۲۲، ۲۴
 فریده گهرریز ۳
 فرقه تصوف ۸۴

ق
 قرآن - کتاب ۲۸، ۴۶، ۵۰، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۱۵
 قلم اعلی - حضرت ۶، ۳۰

ک
 کامران میرزا ۹۷
 کلمات عالیات - کتاب ۱۵۸
 کلمات مکنونه - کتاب ۱۰، ۱۲، ۱۵، ۲۴، ۵۳، ۵۷، ۹۷، ۱۰۴، ۱۲۲
 کور و دور بهاء ای - کتاب ۵
 کلیم کاشانی ۸۴

